جنگ چالدران

تألیف

نصرالله فلسفی

استاد دانشگاه

دی ماه ۱۳۳۲

چاپخانهٔ دانشگاه

۱- روابط ایران و عثمانی در آغاز دولت صفوی

زمانی که شاه **اسماعیل اول صفوی** در سال ۹۰۷ هجری قمری ، **الوندبیگ بایندری آق‌قویونلو** را ، درمحل **شرور** نزدیك قلعهٔ **نخجوان** ، شکست داد و شهر تبریزپایتخت امیران ترکمان آق‌قویونلورا گرفت، ودرآنجارسماً برتخت‌پادشاهی ایران نشست (دوم‌ماه رمضان۹۰۷) ، **سلطان‌بایزیدخان دوم** ، پسر **سلطان‌محمدخان دوم** فاتح قسطنطنیه ، سلطان عثمانی بود .

سلطان بایزیدخان تا این تاریخ همواره برپیشوایان صفوی ، که برای ترویج و تقویت مذهب شیعه‌وتحصیل قدرت وسلطنت شمشیرمیزدند ، بچشم بدگمانی وخصومت می‌نگریست ، و امیران بایندری آق‌قویونلو را ، که دشمنان و حریفان سیاسی ومذهبی آنخاندان بودند ، دربرانداختن دولت صفوی تحریض وتشویق میکرد .

مثلا چون درسال ۸۹۳ هجری قمری ، **شیخ حیدر** پدر شاه اسماعیل در جنگی که با **فرخ‌یسارشروانشاه**[۱] و **سلطان یعقوب آق‌قویونلو** کرد ، کشته شد[۲] (۲۰ ماه رجب) درجواب نامه‌ای که امیرآق‌قویونلو در مژدهٔ این پیروزی برای او فرستاده بود، چنین نوشت :

«...وازاستیلاوتغلب فرق ناجیهٔ **بایندریه** ، ایدهم‌الله ، برگروه‌ضالهٔ **حیدریه** ،لعنهم‌الله ودمرهم ، جهانیانرا فرحت درفزوده وازاشعهٔ‌شمع این فتح وفیروزی انجمن روم وشام را نوروصفا افزود .

۱ــفرخ یسارپسرامیرخلیل‌الله پسر سلطان ابراهیم پسرسلطان‌محمد پسر کیقبلد پسر فرخ زاد نوادهٔ ابوالمظفرمنوچهرمشهوربه خاقان .

۲ــ درمحل طبرسران نزدیك قلعهٔ دربند .

لاله صفت صوفی اگر سر کشد | با کله سرخ ز فرمانبری
غرقهٔ خون باد کلاه و سرش | بادل‌چون‌قیرز یزدان بری»[۱]

چهارده سال بعد هم که شاه اسمعیل بخونخواهی پدر برخاست و **الوندبیگ بایندری آق‌قویونلو**، برادرزاده وجانشین **سلطان‌یعقوب** ،را درمحل **شرور** شکست داد ، و درتبریز برتخت پادشاهی ایران نشست، سلطان بایزیدخان باز ازروابطدوستانهٔ خویش با امیران‌بایندری‌آق‌قویونلو، که‌بسبب‌نفاق‌واختلافات‌خانوادگی‌ناتوان وزبون گشته بودند، دست برنداشت وهمچنان ایشان‌را باتفاق ویگانگی، وبرانداختن **جماعت ضال‌مضل‌قزلباش** تشویق وتحریض میکرد. ازآنجمله درجواب نامه‌ای که‌الوندبیگ پس از شکست «شرور» بدوفرستاده و ازوی برای دفع شاه اسماعیل و باز گرفتن تبریز کمك خواسته بود ، نوشت :

«... وطائفهٔ باغیهٔ قزلباشیه، خذلهم‌الله ، گرچه شعلهای‌آتشین از کلاه سرخ نکبت اندود بکیتی‌درانداخته‌وچون مجوسیان‌روزبادگان(؟) آتش‌پارهارا فرافرق سربرداشته ، وازپیچش فوطهای کبود جهان را پردود ساخته[۲]، و چون میل‌آتشین ازآن سرزمین نمایان شده

دمی کو کشد لشکر نامور | بتیغی زند گردن تاجور

یقین است که منارهٔ بلند درپیش کوه **الوند** پست نماید . و چون‌کار از مواعظ گذشته‌وموقوف بتوفیق‌الهی‌مانده،مأمولست که‌علی‌الدوام باغیرت تمام‌کوشیده وقوت بازورا روی اقدام بحرکت درآورده باجمیع فرق ناجیه اتفاق فرموده‌و تبرا از خویشتن‌داری کنان متوکلاعلی‌الله‌الملك‌المنان عزم جزم برقلع وقمع آن طاغیهٔ‌باغیه ودفع و رفع گروه مکروه ضاله گماشته ، پیش ازآن‌که شرار فتنه بالاگیرد باطفاء درکوشند ، باشد که بتوفیق الله بخاك سیاه پایمال ساخته نام ونشان‌آن ملاعین را ازصفحهٔ جهان بزدایند وعالمیان را باخبارمسرت‌آثار فتح وفیروزی‌شاد وخرم گردانندوهمت‌بی‌همتای همایون‌مارا مبذول‌ومصروف‌شمرده خلاف‌آن تصور ننمایند ... وازاعلام سوانح حالات عطالت واغفال جائز نشمرند که ازین‌جانب حسب‌الاشاره بوجهی که لازم‌آید تقصیری نخواهد نمود[۳]...»

۱ــ رجوع کنید به منشآت السلاطین احمد فریدون‌بیگ توقیعی چاپ استانبول ،جلداول، صفحات ۳۰۹ تا ۳۱۲

۲ــ اشاره به تاج دوازده ترك وسرخ قزلباش است . برای اطلاع‌یافتن ازجزئیات تاج قزلباش رجوع کنید بجلد اول«زندگانی‌شاه عباس اول» ،تألیف نویسندهٔاین مقاله ، صفحات ۲۱۳تا۲۱۶.

۳ــ منشآت فریدون‌بیگ ، جلداول ، صفحات۳۵۱تا۳۵۳.

الوندبیگ بتحریك سلطان بایزیدخان بار دیگر در سال ۹۰۸ هجری قمری، بامید باز گرفتن آذربایجان، بجنگ شاه‌اسماعیل رفت، اما این بارنیز شکست یافت و ببغداد گریخت. شاه اسماعیل در همانسال **سلطان مراد بایندری آق‌قویونلو**، پسر سلطان‌یعقوب‌راهم، که‌درعراق عجم واصفهان‌وفارس‌سلطنت‌میکرد، درمحل **آله‌قولاقی** نزدیك همدان شکست داد، وقسمت بزرگی ازمرکز ایران را نیز بتصرف‌آورد.

چون خبر فتوحات شهریار صفوی‌باستانبول‌رسید، سلطان بایزیدخان برای اینکه از حقیقت احوال دولت نورسیدهٔ صفویه و قدرت واقعی شاه اسماعیل‌اول آگاه شود، نامه‌هائی بحکام سرحدی ایران و عثمانی فرستاد و ازیشان درین باره اطلاعاتی خواست. ازآنجمله در همانسال نامه‌ای به **حاج رستم بیگ مکری** از امیران کرد نگاشت که:

«... مدت مدیداست که خصومت‌جماعت قزلباش‌بارباب دولت بایندریه بچه‌انجامید، علی‌ماهوالواقع معلوم نواب کامیاب ذوی‌الاقتدار، ومعروض عتبهٔ علیهٔ‌فلك‌مقدار، وحضرت‌بزرگوارما نشد. حالیابرای‌استعلام‌احوال دارندهٔ کتاب مستطاب قدوة الاقران **کیوان چاوش** بدان طرف فرستاده شد، و اولکای جای شمامتصل آن نواحیست و بحقیقت حال تمام معلوم شماست. چون دارندهٔ مکتوب شریف بشرف ملاقات مشرف‌گردد، ازاخبارصادقه و وقایع آن جانب هرچه پیش‌شما تحقق پذیرفته است بمشارالیه‌انهاءنواب‌کامیاب داریدءواین معنی را سبب عنایت شاهانهٔ مادانید، و هرچه معلوم نموده باشند اصلاً کم نکرده شیمهٔ صداقت را بظهورآورید. تحریراًفی‌اول الربیعین سنهٔ ثمان و تسعمایة.»

امیرکرد پس ازچندی باوجواب دادکه:

«...آنچه ازاستفساراحوال قزلباش مذهب خراش، لعنهم‌الله ودمرهم تنبیه فرموده بودند، قصهٔ‌آن طایفهٔ‌باغیه حالابرین منوال است که به**الوندخان** گزند رسانیده وازآنجا بعراق عجم رفته **مرادخان** را منهزم ومنکسر ساخته و درعراق عرب‌کار**پرناکیان**[1]را پرداخته وبا **چراکسهٔ مصر**[2]مصالحه واتحاد

۱ــ مقصود باریك‌بیگ پرناك است که درعراق‌عرب حکومت‌میکرد ودولتش درسال ۹۱٤ هجری قمری بدست شاه‌اسماعیل اول منقرض گردید.

۲ــ منظورسلطان‌چرکسی‌مصر الملك‌الاشرف‌قانصوغوری، ازسلسلهٔ ممالیك‌برجی است، که دولتش چندی بعد در سال ۹۲۲ هجری بدست سلطان سلیم‌خان اول منقرض شد.

نموده حالا عزیمت دیاربکر و مرعش داشته ، احوال ایران از بیداد ایشان پریشان ، و اکثر بلادو نواحی ازظلم‌وحیفشان‌ویران‌گشته ، امید ازفضل یزدانست که قلع‌وقمع گروه‌یاغیان‌بکرزوسنان‌غازیان‌وتیغ‌خونفشان‌مجاهدین‌خداوندگار اسلامیان وشهنشاه زمان میسر ومقدر گردد[۱]...»

سلطان بایزیدخان چون دریافت که دولت امیران‌آق‌قویونلو محکوم بانقراض گشته و قدرت و سلطنت شاه اسماعیل در ایران تزلزل ناپذیر است ، ناگزیر بظاهر با پادشاه صفوی از در دوستی ومدارا درآمد ، و درسال ۹۱۰ هجری قمری سفیری بنام **محمد چاوش بالابان** با تحف‌وهدایای شایسته بدربارایران فرستاد و اورا بفتح عراق وفارس تهنیت گفت .

ولی چون گروهی از پیروان مذهب تسنن از ایران هجرت کرده بدولت عثمانی (روم) پناه برده بودند ، وازین گروه شنیده بود که شاه اسماعیل و صوفیان شیعه نسبت بمردم سنی مذهب ایران تعدی و ستمکاری بسیار روا میدارند ، دو نامه بزبان ترکی بشهریار ایران نوشت که در یکی فقط او را بفتح عراق و فارس تبریك گفته بود ، و در دیگری گذشته ازین‌تبریك، بشاه‌اسماعیل نصیحت کرده بود که ازظلم وتعدی دست‌باز دارد و بهوای نفس وتعصب خون بیگناهان را نریزد. بفرستادهٔ خود سپرده بود که‌اگر آنچه دربارهٔ تعدیات پادشاه صفوی شنیده است بحقیقت نزدیك بود ، نامهٔ نصیحت‌آمیز وی را بدوبدهد وگرنه نامهٔ دیگر را تقدیم کند .

فرستاده چون بایران‌آمد ودریافت که‌آنچه‌مهاجران سنی گفته‌اندحقیقت‌داشته است ، نامه‌ای راکه حاوی اندرزهای سلطان بود بپادشاه ایران تقدیم کرد . چون این نامه ازلحاظ تاریخی اهمیت بسیار دارد ترجمهٔ آنرا دراینجا نقل می کنیم :

نامهٔ سلطان بایزیدخان بشاه اسماعیل

« جناب امارت مآب حکومت نصاب سیادت انتساب ، مبارز السلطنة و الحکومة ، صاحب‌الفتح الجزیل ابن‌الشیخ سلطان‌حیدرالصفوی **امیر اسماعیل** اسس‌الله‌بنیان‌عدله وافضاله‌الی‌یوم‌الدین را که‌مقام‌فرزندارجمند این‌ولاءومؤسس اساس سلطنت والا وسرسلسلهٔ دولت اعلی و جانشین کیخسرو وداراست . اولا بسلام سلامت انجام همایون ماممفتخر ساخته ، ثانیاً ابواب گله بل شکایت گشوده اظهارمینمائیم .

« بعد ازاینکه‌آن فرزند عالیمقام بعزم کشیدن انتقام پدر حیدر سیر از

۱ــ منشآت‌السلاطین فریدون بیگ ، جلد اول صفحات ۳۵۳و۳۵۴.



تصویر مرادبیگ آق‌قویونلو

ازقرن دهم هجری

گیلانات خروج کرد و با **فرخ یسار** شروانشاه جنگیدو بیاری بخت بروظفر یافت وبسزا رسانید ، بعد با **الوند** او ندمحاربه نمودو بهزیمت گرفتار ساخت و بالشرف والاجلال در تبریز گلبیز براورنگ خسرو پرویز جلوس کرد و کامکار شد، آنگاه که این دو نوید مسرت پدید درمرز و بوم روم شایع گشت بسیار خرسند شدم و منتظر قدوم بشیری با بشارتنامهٔ مخصوص ماندم که درورود آن جوابنامهٔ تهنیت آمیزی باسفیر مخصوص بفرستم . چون اعلام ازین قبیل وقایع عظیمه از عمدهٔ تکالیف حکمدارانست . هنوز از آنجانب نه بشیرو بشارت و نه اشارتی واقع شده بود ، که بشارت دیگردرین کشورشایع گشت ومعلوم شدآن امارتمآب خطهٔ وسیعهٔ عراق وفارس رانیز از وجود مظلمه آلود **بایندریه** پاك وبآفتاب نجدت تابناك کرده بالیمن والاقبال ضمیمهٔ ممالك مفتوحهٔ امیرانه نموده‌اند . چون این خبرشادی اثر تشنیف ساز صماخ مسرت گردید و بشارت نامهٔ نیز ازآنجانب نرسید ، لازم آمد که فتوحات پی‌درپی آن سیادتمآب شهامت نصاب را تبریك و تهنیت گفته درطریقهٔ اخلاص کیشی ومودت گستری تقدم بجوییم ، ودرین ضمن بعض وصایای بی‌غرضانه همبگوش هوش آن نتیجهٔ خانوادهٔ ولایت رسانیده نظر دقت بافطانت آن امارتمآب را درباب تعمیق مضار چند مسئله منعطف سازیم :

«اولا — دراکثار واسراف درقتل که باعث کوتاهی عمرو سبب بدنامی ابدی ودر شرع وعقل غیرممدوح ومقدوح است ، تابع هوای نفس جوانی نشده اجتناب فرمایند . البته شنیده‌اند که نام **حجاج وچنگیز و تیمور** را اعالی و ادانی بچه عنوان بزبان آورده ومی آورند .

«ثانیاً — لازم نیست که ترویج وتعمیم یك طریقهٔ مخالف عامهٔ مسلمین را از برای پیشرفت امور سلطنت سه روزهٔ دنیا آلت قرار داده در میان امت خیرالبشر تفرقه بیندازند وبواسطهٔ این تباعد وتنافر الی آخرالایام امت مرحومهٔ ستمدیدهٔ حضرت خیرالانام را دشمن همدیگر ساخته قوای مادیه و معنویهٔ اسلام را بکاهند وباین وسیله باعث دست‌اندازی اعادی دین برممالك مسلمین شوند .

« ثالثاً قبور ومساجد و تکایا و زوایا و سایرآثار سلاطین و امرا و علمای سالفین وسابقین رانگذارند که بعض نادانهای صوفیه باغوا واغرای انبوهی از مغرضین ، که میخواهند موقوفات آنها را ملك قرار داده غصب کنند ، خراب نمایند ، چه آنها اسناد و حجج مالکیت اسلام درآن ممالك وداعی ذکر جمیل مشاهیر رجال امت حضرت حبیب رب‌لاینام است .

«رابعاً استمالت بعدل وانصاف درقلوب اهالی مؤثرتر ازاظهار بطش وشدت وخونریزیست . بهتر اینست که درهر امر مساوات وعدالت وحریت مشروعهٔ اهالی برای آن امارتمآب پیشه گشته مرغ قلوب اهالی را بدام صدق نیت وحسن سلوك شکار کرده کسی را نرنجانند و طوری رفتار نمایند که اهالی آن مرز و بوم وطن آباء و اجدادشانرا ترك ننموده بخارج هجرت نکنند . زیرا آبادی مملکت و بقای دولت بخشنودی رعیت از حکومت است . هرگاه ایرانیان از

حکومت اتراك «بایندریه» خشنود می بودند ، آن سیادتمآب آن قدرممالك را نمی‌توانست بآسانی فتح نماید .

«ایران مملکتی است که‌چندین سلاله ازحکمداران معتبر قبل ازاسلام درآن‌اقلیم توسن سلطنت رانده وبعضی‌ازحکمداران آنها نیزدراغلب آبادیهای ممالك روی زمین بیاری همان‌ایرانیان فتحهای‌بسیارممدوح کرده بین‌السلاطین بنام نیکی تفرد جسته‌اند .

«ایرانیان نیزملتی‌بوده وهستندکه‌تا پادشاه‌ازنجباوازخودشان نباشد بمیل انقیاد واطاعت نمی کنند ومیخواهندکه پادشاه آنها دریکی از پایتختهای ایران ساکن شده خود را ایرانی بشناسد ، وایرانیان را نیز ملت حاکمه قرار داده بعدالت راه رود. للهالحمدوالمنة آنجناب شهامت‌مآب که از تمامی ایرانیان حسیب ونسیب‌ونجیب ترومنسوب بیکی‌ازخانوادهای قدیم‌ومعروف وممدوح‌ترین ایران و صاحب انصار و اعوان هستند ، اگرعدالت را پیشه وترفیه وآسودگی رعایا وبرایا را همیشه اندیشه فرمایند ، اهالی ایران بالطوع والرضا و اهالی هندوستان و ترکستان نیز فقط بیك توجه آنولاربقهٔ تابعیت و اطاعت را بر رقبهٔ عبودیت و رقیت نهاده در بقاء و ارتقای دولت صوفیهٔ صفویه جانسپارانه خواهندکوشید . اما درعکس معامله هرگاه‌بحیف سیف مالك ایران هم‌باشند، ازشرق وغرب دولت ومملکت خود را هدف تیرعداوت عامهٔ مسلمین قرار داده آنی‌آسوده ازهجوم واقتحام حکمداران‌وامراء عامهٔ اسلام نمانده مملکت‌ایران محصوروواهالی‌آن درانظارمسلمین مقهورخواهند شد. پس، چرا عاقل کندکاری که بازآرد پشیمانی ؟ مملکت پادشاه میخواهد ، پادشاه مملکت ورعیت ، واین هردو بعدالت معمور و مرفه میشود . پادشاه‌بادین ومذهب ، که ازامورمعنویه و اخرویه‌است،چه‌کاردارد . اگرآن سیادتمآب نصایح مشفقانهٔ اینجانب را اصغاء و قبول فرمایند، شکی‌نیست‌که همیشه دولت ابدمدت عثمانی‌را ظهیرومعین امارت وحکومت آنولا یافته‌عندالاقتضا معاونت فعلیه هم‌خواهند دید، وماعلینا الاالبلاغ.

«چون درین ولا بنابرتأسیس اساس وداد وتمهید لوازم اتحاد وابلاغ آن نصایح قدوة الاماثل والاقران **محمدچاوش بالابان** زید قدره ، بموجب سیاههٔ ملفوفه حامل بعض هدایا ارسال نموده رفت تا شرایط رسالت و روابط محبت راکماینبغی ازینجانب مؤدی کرده دقیقهٔ معوق نگذارد و آنچه بزبانی سپارش شده است ، دروقت تقریرمجاز و مرخص فرموده خلافی درآن ملحوظ نفرمایند که ازمعتمدان وبندگان صداقت‌نشان قدیمی وصادق‌القول جبلی است و بعد ازتلاقی وکسب صفا حسب‌القبول و الرضا حسن اجازت و رخصت انصراف ارزانی داشته بتوفیق‌الله عزوجل روانهٔ اینجانب فرمایند . باقی ابواب معدلت و جهانداری بفزونی عمر و بختیاری گشاده‌باد الی‌یوم‌التناد برب‌العباد.[1]»

---

۱ ــ ازکتاب انقلاب‌الاسلام‌بین‌الخاص‌والعام ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ، صفحات ٦٢ تا ٦٧

شاه اسماعیل با آنکه نصایح سلطان بایزید خان را نشنید و پس از آن باز در ترویج مذهب تشیع در ایران با کمال خشونت وقساوت رفتار کرد ، بظاهر باسلطان عثمانی براه صلح ودوستی میرفت وازهر گونه اقدامی که بهانهٔ مخالفت آشکارومایهٔ بروزجنگ میان دودولت گردد، دوری می‌جست . زیرا دشمنی نیرومند مانند **محمد شاهبخت‌خان ازبك** معروف به **شیبك‌خان** از طرف خراسان سلطنت نوبنیادش را تهدید میکرد ، و امیرزادگان آق‌قویونلوهم هنوز برای تجدیدحکومت ازدست‌رفتهٔ خویش ، ازپای‌ننشسته بودند . بهمین‌سبب سفیرعثمانی‌را با نامه‌ای دوستانه[1] وهدایای شایسته باز گردانید .

پس از آن سلطان بایزیدخان چون دریافت که شاه‌اسماعیل‌و صوفیان قزلباش بنصایح وی توجهی نکرده ونسبت بپیروان مذهب تسنن همچنان باخشونت و ستمکاری رفتارمیکنند ، بحکام ولایات‌آسیای صغیرفرمان داد که ازمسافرت‌رعایای عثمانی بایران جلوگیری کنند و مهاجران ایرانی را که بخاك عثمانی می‌آیند بمهربانی بپذیرند و املاك‌وخانه‌هاصوفیانی‌را که پیش ازصدوراین فرمان بایران رفته‌اند بایشان‌سپارند.

بهمین سبب شاه اسماعیل درسال۹۱۲هجری ، که درخوی قشلاق کرده وبابرخی از طوائف کرد در جنگ بود ، نامه‌ای بسلطان عثمانی نوشت و ازو خواهش کرد که بحکام ومأموران ترك در ولایات مجاورایران دستوردهد که از آمدن مریدان ومعتقدان خاندان صفوی بایران جلوگیری نکنند . سلطان بایزیدخان نیز در نامـه‌ای دوستانه باوپاسخ داد که بسیاری ازرعایای وی ببهانهٔ زیارت اردبیل ودرك خدمت پادشاه صفوی بایران می‌آیند تا ازخدمت سربازی بگریزند . معهذا « چون اشارت شریف در رسید حکم فرمودیم که هر فردی ازین‌طبقه دروقتی که داعیهٔ زیارت اولیاءِ الله علیهم‌الرحمة نمایند بر سبیل باز آمدن هیچ احدی مانع و دافع نگردند تا طریقهٔ محبت چنانچه دلخواه طرفین ومقصود جانبین‌است معموروداثر گردد ورشتهٔ‌محبت لاینقطع‌غیرمنقطع شود[2] ...»

شاه اسمعیل هنگامی که در تابستان سال ۹۱۳ هجری قمری برای سر کوبی

۱ــ متن‌جواب شاه اسماعیل بدست نیامد .

۲ــ منشآت السلاطین جلد اول صفحات ۳٤۵و۳٤٦

علاءالدوله ذوالقدر[۱] ، که باسلطان‌مراد آق‌قویونلووصلت کرده‌بود وآذربایجان را از جانب مغرب تهدید میکرد ، عازم **البستان** گردید ، چون ناگزیر بایستی ازحدود **قیصریه** ، که درقلمروسلطان بایزیدخان بود ، بگذرد بسپاهیان خود فرمان داد که در متصرفات سلطان متعرض جان و مال مردم نشوند وبا رعایای او بمهربانی ودوستی‌رفتار کنند. درهمانحال نامه‌ای بسلطان بایزیدخان نوشت که :

«... انهای رأی ملك آرای عقده‌گشای آنکه درتاریخ دوازدهم شهر ربیع‌الثانی دریورت **نخربورنی** واقع شد[۲] وازآنجا کوچ بر کوچ توجه بجانب مخالفان مصمم است ، ومحبت وعهدبدستوری که سابقاً مقرربود بهمان دستور فیمابین مؤکد است وخلل‌پذیر نیست . و درین اوقات فرخنده ساعات که عبور ولایات دارالاسلام روم واقع شد یساق کرده بودیم که مطلقاً غازیان عظام و عساکر نصرت فرجام پیرامون اموال رعایای آن بلاد نگردند و تعرض نرسانند وجمعی که بواسطهٔ‌عبورمعسکرظفرپیکرمنهزم شده بودند ، استمالت‌داده بمحل ومقام خودآیند که اصلا با ایشان ازهیچ وجه مهمی نیست ... چون غرض تأکید روابط محبت والقاء مواد مودتست زیادت اطناب نرفت ...»

سلطان بایزیدخان در جواب این نامه شاه اسمعیل را « شهریار اعظم و تاجدار اکرم ، ملك ممالك عجم و نوئین بلادالترك والدیلم ، جمشید دوران و کیخسروزمان المؤید من‌عندالله ، الملك‌الجلیل شاه‌اسمعیل اسس‌الله قواعد عدله وعمره و ایده‌بتوفیقه و نصره ...» خطاب کرده ونوشته بود که :

«...مکتوب بلاغت اسلوب ... درایمن ساعات واشرف اوقات رسید و از وصــول موکب متبرکش به قیصریهٔ محمیه خبیروآگاه ساخت . امراء آن مرزوبوم را درتقدیم مراسم یکجهتی تأکید نموده اعلام رفت که درباب اتحاد

---

۱ ــ علاءالدوله ذوالقدرپسر ناصرالدین‌محمدذوالقدر، درقسمتی‌ازنواحی شرقی‌آسیای صغیر وحوزهٔ علیای رودفرات ، در ولایات مرعش و البستان و خرپوت وآمد و اورفه و غیره حکومت موروثی مستقل داشت . طوائف ذوالقدر در حدود هشتاد هزار خانوار بودند . علاءالدوله درسال ۹۲۱هجری‌درجنگی که باسلطان سلیم‌خان اول‌سلطان‌عثمانی ،پسروجانشین سلطان بایزیدخان کرد، کشته شد وبامرگ اودوران حکمروائی خاندان ذوالقدر، که از حدود سال ۷۴۰ هجری قمری‌آغازشده بود ، بپایان رسید .

۲ ــ چنین‌است‌درمنشآت‌السلاطین، ولی‌ظاهراً نخربورنی غلط و درست خرتاپوت‌یاخرپوت باشد‌که نام‌کهنترآن حصن زیاد بوده است،وعبارت باید چنین باشد:...دریورت خرپوت [نزول] واقع شد .

وصفای ذات‌البین دقیقهٔ فوت ننمایند و همواره درخلوص ووداد و رضای طرفین کوشند .... وچون رسوخ مودت ویگانگی آن‌سلطنت مآب عدالت مناب بدرجهٔ کمال و کمال درجهٔوضوح پیوسته‌سکنهٔ آن‌مرزوبوم ازقدوم نصفت رسوم‌منضجر نگشته رعایت خاطرهمایون وجانبگیری ما را درهرباب محمی و مرعی داشتند و با علوشأن شمهٔ ازآن معطل وممنوق نگذاشته ، ان‌شاءالله الاعزالاکرم ازین جانب نیز همان شیوهٔ مرضیه را معمول نموده شکل خلاف صورت پذیر نخواهد گشت وفواید این نعمت جلیله بساکنان ممالك طرفین سمت ظهور یافته وفضل و شکرآن بصحایف اعمال مندرج شده ثواب عظیم خواهد رسید[1]...»

درآغاز سال ۹۱۶ هجری قمری ، شاه‌اسماعیل بعزم جنگ با **محمدشاهبخت خان‌شیبانی‌ازبك** ، معروف به **شیبك‌خان** ، پادشاه ترکستان وماوراءالنهر، بخراسان لشکرکشید ، و بشرحی که در تاریخ سلطنت او باید دید ، پادشاه ازبك را در نزدیکی **مرو** شکست داد . شیبك‌خان درین جنگ کشته شد ، وشاه اسماعیل بسبب کینهٔسختی که ازو در دل داشت ، فرمان داد جسدش را صوفیان خوردند ! وکاسهٔ سرش را در طلا گرفتند و ازآن جامی ساختند که تا پایان عمر درآن شراب می‌خورد . پوست سرش را نیز پرازکاه کرد و باسفیری برای سلطان بایزیدخان فرستاد .

سلطان عثمانی که باشیبك‌خان بسبب اشتراك مذهب‌وزبان روابط‌ومکاتبات‌دوستانه داشت ، ازین‌کار شاه‌اسماعیل ،که نشانه‌ای از عداوت باطنی وی بود ، رنجیده خاطر و خشمگین‌شدمخصوصاًپسرش**سلیم**، که‌بعدازو بسلطنت‌عثمانی‌رسید،ازمشاهدهٔسرشیبك‌خان بقدری متأثرواندوهگین گشت که کینهٔشاه‌اسماعیل‌را بیش‌ازپیش دردل گرفت‌وبسیاری ازمورخان ترك این امر را ازعلل اساسی جنگ چالدران شمرده‌اند .

درهمانحال شاه‌اسمعیل‌صوفیان ومریدان شیعی‌مذهب‌خاندان‌صفوی را درولایات عثمانی بتاخت وتازوهردمکشی تحریك میکرد ، چنانکه‌بدستوروی درسال۹۱۷هجری، **شاه‌قلی‌بابا** ازسران صوفیهٔ **تکه‌لو** ،ولایات **تکه** و**قرامان** و **سیواس** را غارت کرد و ، بشرحی که درصفحات بعد خواهیم گفت،جمعی‌ازسرداران‌و سربازان عثمانی را کشت .

۱ــ منشآت‌السلاطین ، جلد اول ، صفحات ۳٤٦و۳٤۷.

۲ــ برای‌اطلاع‌یافتن‌ازعلل اساسی‌وحوادث‌و نتایج‌این‌جنك‌رجوع کنید بمقالهٔ‌داستان‌یك باده‌گساری درکاسهٔ سردشمن ، ازنویسندهٔ‌این‌سطوردرشمارهٔ٤دورهٔ چهارم‌مجلهٔ‌سخن چاپ‌تهران

سلطان بایزیدخان بعلت آنکه در سنزمان پیروفرسوده و در داخلهٔ کشور گرفتار عصیان پسر کوچك خود **سلیم** بود،ازدشمنی آشکارواقدام بجنگ با شاه‌اسماعیل احتراز می کرد و ناگزیردربرابرتهدیدات وتحریکات شهریارصفوی بردباری وملایمت‌می‌نمود. بهمین سبب نیز چون ازتاخت و تاز «شاه‌قلی‌بابا» و غارت و کشتار او در ولایات عثمانی خبریافت ، بنوشتن نامه‌ای که ترجمهٔ آنرا درینجا نقل میکنیم ، قناعت کرد :

نامهٔ سلطان بایزیدخان بشاه‌اسماعیل

«بعدالالقاب ... ای جوان کم‌تجربت، باز نصیحتی از پدر بشنو. از برای قبولانیدن مذهب تازهات خون مسلمانان را مریز، و وعید من‌قتل مؤمناً متعمداً فجزائه جهنم خالدین فیها ، را ازخاطر دورمدار . طریقهٔ اجداد عظامت انارالله برهانهم رامسلك خود ساز. فرستادن پوست **شیبك‌خان** سلاطین شجاعت‌آئین عثمانیان راگرفتار خوف و تلاش نمیکند . بعضی اشخاص ملعنت اختصاص را باین مملکت فرستادن‌وجهال نیك وبدنفهم این‌ممالك رابوسیلهٔ ایشان بالاغفال بایران کوچانیدن ودر راهگذارشان‌آبادیهارا تاراج واهالی مسکونه رامقتول گردانیدن کار دزدانست، نه کارپادشاهان. مملکت ایران مانند پلیست که میان دواقلیم بسیاروسیع اسلام‌نشین قراردارد. این‌پل محتاج‌بیك محافظ بااقتدارست که‌هنگام‌لزوم‌درسرپل جلودشمن اسلام‌رابگیردوبامداد غازیان نگذاردکه‌حمله آوران‌ازپل باقلیم‌دیگر بگذرندو بخرابی بپردازند . ازروش کارهای فوق‌الطبیعه استنباط میشودکه حضرت مالك‌الملك شما را بجهت محافظت آن پل انتخاب کرده موفق بفتح‌و نصرت‌مینماید. پس‌لازم وواجبست که تشکرات‌مقتضیهٔ‌خداوندی را بجای‌آورده قدراین‌نعمت عظمی‌را بدانید واین پل را بواسطهٔ مباینت‌مذهب قطع نکرده مسلمانان طرفین را منع ازمراوده وملاقات‌یکدیگر ننمائید .چنانکه پیش از این اظهار کرده بودیم رعیت عدالت میخواهد و سلطان اطاعت از رعیت . مذهب امری است معنوی . سلطنت امریست مادی . برسلطانست که عدالت پیشه کرده مداخله بأمورمعنویه ننماید .

«دیگر آنکه‌ازاستیلای‌ممالك‌روم‌قطع امید کنید و بهتر آنست‌جدوجهد باضمحلال وجود ملوك‌الطوایف ایران و توران و هندوستان نموده سلطنتی بسیار باقوت درآن سامانها تأسیس کنید. ومن‌بعد طوری رفتار ننمائید که‌غازیان عثمانیان که مشغول‌بجهاد فی‌سبیل‌الله وساعی باعلای کلمهٔ الله هستند ، ناچـار بکشیدن شمشیرانتقام ازنیام‌گشته روبایران‌آورند وبیش ازپیش ویران سازند. وماعلیناالاالبلاغ والسلام .[۱]»

---

۱ ــ از کتاب حقیقة التواریخ تألیف،اسـ) یل بیات‌توقیعی نقل‌از انقلاب‌الاسلام ص۹۸ــ۱۰۰

این‌نامه زمانی بدست‌شاه‌اسمعیل رسید که پسران‌سلطان بایزید از نواحی‌مختلف آسیای صغیر بادعای سلطنت قیام کرده بودند. پس بازموقع را مغتنم شمرد و بشرحی که بعد ازاین خواهیم گفت، **نورعلی‌خلیفه روملو**، ازسران نامی‌قزلباش رابولایات عثمانی فرستاد تا درآنجا بترکتازی و غارت مشغول شود.

۲ـ پادشاهی سلطان سلیم‌خان اول وبالاگرفتن اختلافات ایران و عثمانی

سلطان‌بایزیدخان‌دوم دردوران زندگانی‌خود دارای‌هشت پسرشد که ازآن‌جمله سه تن بنام **قورقود** و**احمد** و**سلیم** درسالهای‌آخرسلطنت وی زنده بودند وبترتیب در ولایات **تکه**، **آماسیه** و **طرابوزان**[1] حکومت داشتند. **سلیمان** پسر سلیم نیز درشبه جزیره **قریم** (کریمه) حکومت میکرد. سلطان بایزیدخان بجای اینکه پسر بزرگ خود **قورقود** را بولیعهدی برگزیند، این مقام را بپسردیگرخویش **احمد** داده‌بود. ولی‌سلیم که‌جوانی‌جاه‌طلب‌وجسوروودلیروسرکش‌بود،سربازان **ینگی‌چری (ینی‌چری)**[2] را باخود همدست کرد، وازشبه جزیرهٔ قریم، قلمروحکومت فرزند خود سلیمان نیز سوارانی گردآورد وازپدرخواست که حکومت یکی ازمتصرفات اروپائی عثمانی رابوی دهد، تا بپایتخت ومرکزدولت نزدیکترباشد، وچون سلطان بایزیدخان درخواست‌وی را نپذیرفت، بی‌اجازهٔ اوتا پشت شهر **ادرنه** پیش‌آمد.

وزیران سلطان بایزید خان که از قوای خود اطمینان‌کافی نداشتند، بسلطان توصیه کردند که درخواست سلیم را بپذیرد. اونیز ناچار موافقت کرد وحکومت ولایات **سمندریه** و**ودین** ازمتصرفات اروپائی عثمانی را بوی داد.

دیری نگذشت که‌سربازان ینی‌چری بهواخواهی‌سلیم‌برخاستندواورابقسطنطنیه آوردند. سلطان بایزید ناچار روز هشتم ماه صفر ۹۱۸ هجری قمری از سلطنت کناره

۱ـ ولایت تکه یا تکه‌ایلی‌درساحل جنوب‌غربی‌آسیای‌صغیر، اماسیه درشمال وطرابوزان درشمال شرقی‌آنسرزمین است. (رجوع‌شود بنقشهٔ ضمیمهٔ این مقاله)

۲ـ درصفحات بعدازین سپاه و تشکیلات‌آن بتفصیل سخن خواهیم گفت

گرفت وپادشاهی را بهسلیم‌سپرد. بیست‌روز بعد نیز ازپسر اجازه گرفت که‌به **دیموتیقه**[1] تولدگاه خویش رود. ولی‌باین‌محل نرسیده‌درراه در گذشت (دهم‌ربیع‌الاول۹۱۸). برخی ازمورخان‌نوشته‌اند که‌ازغصه‌مرد،ولی‌بیشتر معتقدند که‌بدست‌پزشکی‌یهودی‌مسموم شد.

سلطان سلیم‌خان اول درآغازسلطنت بکشتن برادران وبرادرزادگان خویش، که مدعیان‌سلطنت‌وی‌بودند،همت گماشت. برادربزرگ خود **احمد**را که‌ازطرف پدرش بولیعهدی انتخاب شده وباشاه اسماعیل طرح دوستی واتحاد ریخته بود، بحیله کشت[2]. برادر دیگر خویش **قورقود** را نیز بچنگ‌آورد و خفه کرد[3]. از پنج پسر احمد هم چهار تن را هلاك ساخت و تنها یکی از ایشان بنام **سلطان مراد** بایران آمد و بشاه اسماعیل پناهنده شد[4].

۳- دلایل لشکرکشی سلطان سلیم‌خان اول بایران

سلطان‌سلیم‌خان‌اول‌پس‌از آنکه‌مدعیان سلطنت‌خویش‌را برانداخت،مصمم‌شد که

۱- Demotica

۲- حسن روملو در احسن‌التواریخ درین باره می‌نویسد: « ... پس از مرگ سلطان بایزیدخان پسرش سلطان احمد درآنادولی (آناطولی) خطبه بنام خود خواند. سلطان سلیم اززبان پاشایان درگاه مکاتبات نوشته، مضمون آنکه هرگاه آنحضرت بامردم اندك خود را باسلامبول رساند، این‌بندگان کمرخدمت برمیان جان بسته سلطان سلیم‌را گرفته شما را پادشاه میسازیم. آن ساده‌لوح باین فریفته شده سلطان مراد پسرخود را در میان لشکرگذاشته خود باپانصد سوارمتوجه اسلامبول گردید وسلطان سلیم با جمعی کثیروی‌را استقبال نموده بقتل‌آورد ...» احسن‌التواریخ، چاپ‌کلکته، صفحهٔ ۱۳٦.

سلطان سلیم‌خان وسلطان احمددرمحل ینی شهر،نزدیك استانبول،باهم روبروشدند (۱۷ صفر۹۱۹هجری قمری) وسلطان احمدگرفتارشد. نوشته‌اند پیش ازآنکه کشته‌شود انگشتری خودرا برای سلطان سلیم فرستاد وخواهش کرد که‌آنرا بیادگار بپذیرد واگر هدیهٔ ناقابلیست بروخرده نگیرد!

۳- قورقود نیزپیش ازآنکه بمیرد اشعارتأثرانگیزی دربیگناهی خود سروده سلیم را بسنگدلی ملامت کرده بود. سلطان سلیم پس‌از خواندن اشعاراو گریست وپانزده تن ازترکمانان راکه بیرادرش خیانت کرده واورا بوی تسلیم نموده بودند کشت!

٤- شاه اسماعیل‌حکومت قسمتی ازفارس را بسلطان مراد سپرد، ولی او پیش از آنکه بفارس رسد دراصفهان درگذشت، وجسدش را بیرون دروازه **توقچی** پهلوی مزار شیخ علی‌سهل اصفهانی بخاك سپردند.

بایران بتازد. علل اساسی این تصمیم را بدودسته تقسیم باید کرد، یکی علل سیاسی ومذهبی ودیگر علل نظامی و لزوم ایجاد امنیت در سرحدات شرقی امپراطوری عثمانی .

دولت عثمانی که تااین تاریخ با دشمنان نیرومند سرسخت ومتعصبی در اروپادست و پنجه نرم میکرد ، ازآغاز تأسیس دولت صفوی درسرحدات شرقی نیز گرفتار حریف تازه‌نفس و کینه‌توز و خطرناك ومتعصب‌تری مانند شاه‌اسماعیل صفوی گردیده بود ، که با تبلیغات دینی وتحریکات سیاسی در ولایات شرقی و جنوبی آسیای صغیر، واتحاد با دشمنان امپراطوری عثمانی دراروپا و افریقا، مقدمهٔ تجزیه و انقراض آندولت را فراهم میساخت .

هواخواهان ومریدان شیعی مذهب خاندان صفوی ، وصوفیان فداکاروجانسپاری که درولایات مختلف آسیای صغیر مسکن داشتند، پیوسته بتحریك ودستورشاه‌اسماعیل ، برای ترویج مذهب شیعه و تضعیف دولت عثمانی درولایات مذکور، بتبلیغات مذهبی و ایجاد اختلاف و تاخت و تاز و جنگ و مردمکشی مشغول بودند .

مثلا درسال ۹۱۷ هجری قمری ، که‌هنوز سلطان بایزیدخان دوم زنده بود ، یکی از مریدان شاه‌اسماعیل بنام **شاه‌قلی بابا** ازطائفهٔ **تکلو**، ازولایات **منتشا** و **تکه‌ایلی** درآسیای صغیر باجماعتی ازصوفیان شیعه روانهٔ ایران شد[1] ودرراه باوالی ترك ولایت تکه‌ایلی جنگید،و اورا باجمعی ازسپاهیان عثمانی که‌اسیرشده بودند، کشت. ازخبرپیشرفت وغلبهٔ او گروهی دیگر ازشیعیان ومریدان صفویه نیز ازاطراف بدو پیوستند و بولایت **قرامان** ، یکی دیگر از ولایات عثمانی، تاختند و بر **قراگوزپاشا** والی آنجا و گروهی دیگر ازسپاهیان ترك نیز غالب شدند و بولایت **سیواس** حمله بردند. سلطان بایزیدخان **علی‌پاشا** وزیر اعظم عثمانی را باسپاه گرانی بدفع شاه‌قلی‌بابا وصوفیان فرستاد و درجنگی که میان ایشان روی داد علی‌پاشا و شاه‌قلی‌بابا هردو کشته شدند و صوفیان ازراه **ارزنجان** بطرف ایران آمدند. اما درراه یك‌کاروان ایرانی را هم که بخاك عثمانی میرفت ، قتل‌عام کردند و بهمین‌سبب

---

۱ ــ حسن‌خلیفه پدراین مرد درزمان شیخ حیدر پدر شاه اسمعیل از مریدان وی بود وازجانب شیخ برای دعوت مردم عثمانی بمذهب شیعه بولایت تکه ایلی فرستاده شده بود .

چون در قریهٔ **شهریار** ری بخدمت شاه اسماعیل رسیدند ، آنپادشاه سرداران ایشانرا بجرم کشتن تجارایرانی کشت و بقیه را میان سرداران قزلباش تقسیم کرد .

اینگونه‌حوادث برای‌برافروختن آتش‌جنگ‌میان دودولت‌کافی‌بود ، ولی‌چنانکه پیش ازاین‌اشاره کردیم،سلطان بایزیدخان‌بسبب‌پیری وشاه اسماعیل بواسطهٔ آنکه‌هنوز ازجانب ازبکان و کردنکشان داخلی ایران‌آسوده خاطر نبود ، بجنگ مایل نبودند .

بعد از مرگ سلطان بایزیدخان دوم و ظهور اختلافات داخلی میان پسران وی برسرسلطنت عثمانی ، شاه اسماعیل‌بازموقع را برای گرفتن قسمتی ازمتصرفات‌آندولت مناسب دید ، ودرسال۹۱۸هجری ، یکی ازسرداران قزلباش بنام**نورعلی‌خلیفه‌روملو** را ، ببهانهٔ گردآوردن صوفیان ومریدان خاندان صفوی ، مأمور کرد که درخاك عثمانی بتاخت و تاز پردازد .

اینمرد بولایات سرحدی عثمانی حمله برد وبادستیاری گروهی ازشیعیان آنجا برحکام‌ترك غالب‌آمد وشهرهای **قره‌حصارشرقی‌وملطیه**‌را گرفت ودرآنجا خطبه بنام شاه اسماعیل خواند .

در همان اوقات چون سلطان سلیم خان بجای پدر نشست و برادر خود سلطان احمد را بحیله کشت ، یکی از پسران سلطان احمد بنام سلطان مراد ، چنانکه در صفحات پیش گفته شد ، باده‌هزار سوار برعم خود قیام کرد و به نورعلی خلیفه سردار قزلباش پیوست و با او در تسخیر قلعهٔ **توقات** یاری کرد و ازآنجا بخدمت شاه‌اسماعیل رفت ، ولی درایران درگذشت .

پس ازآن نورعلی خلیفه متوجه ولایت **ارزنجان** شد ، و در راه با چندتن از سرداران‌ترك ، که‌ازطرف سلطان‌سلیم‌خان بدفع‌وی فرستاده شده بودند ، روبرو گردید، ولی‌بعد ازجنگ‌سختی برآنان نیزغلبه کرد ودرحدود دوهزارتن ازسپاهیان ترك درآن جنگ بخاك افتادند .

درهمانحال یکی دیگر از سرداران بزرگ قزلباش بنام **خان‌محمداستاجلو** نیز قلعهٔ **دیاربکر**را گرفته ، سپاهیان علاءالدوله ذوالقدر را درهم شکسته و برقسمت بزرگی از متصرفات وی تسلط یافته بود ، و بتحریك شاه اسماعیل‌بسلطان سلیم‌خان

نامه‌های تهدیدآمیز می‌نوشت و اورا بجنگ می‌خواند ، وکارتهدید و توهین را بجائی رسانیده بود که برای سلطان عثمانی چادر و جامهٔ زنان فرستاده او را نامرد و جبان خوانده بود .

علاوه بر آنچه گذشت ، شاه اسماعیل با مدعیان سلطنت عثمانی نیز نهانی کمك میکرد ودشمنان‌سلطان رادرخاك ایران پناه میداد . از آنجمله‌سلطان احمد رابمخالفت با برادرش‌سلطان‌سلیم‌ترغیب‌وتحریض‌می کرد وچون او کشته‌شد،پسرش سلطان مراد را بمهربانی‌پذیرفت‌وحکومت‌قسمتی‌ازولایت‌فارس‌را باوداد.[1] با**ملك‌الاشرف قانصوغوری** سلطان‌چرکسی مصرنیز از در اتحاد درآمده بود ، تاباتفاق یکدیگر سلطان‌سلیم را از تجاوز بممالك خویش باز دارند . **علاءالدولهٔ ذوالقدر** هم که متحد وتحت‌الحمایهٔ سلطان‌مصربود ، چون وجود پادشاه‌جوان‌جنگجوونیرومندی مانند سلطان سلیم‌خان را بزیان دولت خویش میدید، نهانی دراتحاد ایران‌ومصرداخل گشته، بادشمن قدیمی‌خود شاه‌اسماعیل‌دست دوستی‌داده‌بود بنابرین درپشت سرحدات آسیائی‌عثمانی یکنوع اتحاد سیاسی برضدآن دولت بوجودآمده بود، که اگرسلطان‌سلیم‌خان دربرهم‌زدن‌آن شتاب نمیکرد ، ممکن بود بنیان قدرت و استقلال دولت آل‌عثمان را متزلزل سازد .

٤- صفات سلطان سلیم‌خان اول

سلطان سلیم‌خان مردی جاه‌طلب و جسور و متعصب و بیباك بود . مورخان ترك او را **یاووز** یعنی برنده و قاطع لقب داده و نویسندگان اروپائی خونخوار و سنگدل[2] خوانده‌اند . یکی ازجهانگردان ونیزی[3] دربارهٔ او می‌نویسد که: «سلیم خونخوارترین مردان روزگار است که جزجنگ و کشور گشائی بکار دیگر نمی‌اندیشد.»

۱- هنگامی که‌سلطان‌مراد در ایران بود سفیرانی باهدایای گوناگون و نامه‌ای از طرف‌سلطان‌سلیم بدربارایران آمدند وچنانکه مرسوم‌بوداورا ازمرگ‌سلطان بایزیدخان وجلوس سلطان‌سلیم آگاه کردندوتسلیم‌سلطان مراد را خواستارشدند ولی شاه اسماعیل بسلطان‌مراد فرمان داد که سفیران عم‌خود را بکشند .

۲- Féroce　　۳- Foscolo

ولی با همهٔ خونخواری و سنگدلی از علم و ادب نیز بی‌بهره نبود . بفارسی شعر می‌گفت و مجموعه‌ای از اشعار پارسی او در دست است[١] . بتاریخ زندگانی فاتحان بزرگ ، مانند سزار رومی و اسکندر مقدونی علاقهٔ وافر داشت . علمای دین و شاعران و اهل ادب را عزیز میشمرد و احترام میکرد . در مذهب تسنن سخت متعصب و در کار سیاست بسیار سختگیر و زودکش و بیرحم بود . ارکان دولت و وزیران او هرگز برجان خود ایمن نبودند . دردوران پادشاهی‌خویش هفت‌وزیراعظم عثمانی را سر برید . بطوری که در زمان وی چون میخواستند کسی را نفرین کنند ، میگفتند « کاش وزیر سلطان سلیم شوی ! » بیشتر وزیران خود را پس از یکماه وزارت معزول کرد و کشت . بهمین سبب وزیرانش همیشه وصیتنامهٔ خود را درجیب داشتند و هر وقت که از حضور سلطان زنده بیرون می‌آمدند ، چنان بود که عمر تازه یافته باشند .

٥ ـ مقدمات لشکرکشی سلطان‌سلیم‌خان بایران

بعللی که درصفحات پیش گذشت، سلطان سلیم‌خان پس ازآنکه مدعیان‌سلطنت را از میان برداشت ، مصمم شد که بالشکرگرانی برایران بتازد و بابرانداختن دولت نوبنیاد صفوی ، خطربزرگی را که از مشرق متوجه امپراطوری عثمانی بود ، دفع کند.

پس از جلوس وی برتخت سلطنت همهٔ ممالك همسایه ، از اروپائی وآسیائی ، سفیرانی باهدایای شایسته بشهر ادرنه روانه کردند و او را بپادشاهی تهنیت گفتند . ولی شاه اسماعیل سفیری نفرستاده بود . زیرا که سلطان سلیم‌خان را غاصب سلطنت میدانست ، وچنانکه پیش ازین اشاره کردیم ، پس از مرگ سلطان بایزیدخان با پسر بزرگتر او سلطان احمد ، که ولیعهد رسمی پدر بود ، یاری کرده و آشکارا با پادشاهی سلطان سلیم مخالفت نموده بود .

این بی‌اعتنائی نیزپادشاه خودخواه وجنگجوی‌ترك‌راخشمگین‌تر وتصمیم وی را

---

١ ــ دیوان اشعارفارسی‌سلطان سلیم را دکتر پاول هورن بدستورامپراطورآلمان درسال۱۹۰٤میلادی‌چاپ کرده است .

درحمله بخاك ایران استوارتر ساخت .

پس برای اینکه‌از بروزهر گونه‌خطری‌درمغرب کشورجلو گیری کند، با دولتهای عیسوی مذهبی که دراروپا همسایهٔ خاك عثمانی بودند، مانند دولت **مسکوی** (روسیه) و مجارستان‌وجمهوری **ونیز**وامیران خراجگزار**ملداوی** و **والاشی** ، معاهدات دوستانه بست و موقتاً بجنگهای عثمانی در مغرب خاتمه داد .

سپس برای اینکه در داخلهٔ کشور نیز از جانب شیعیان ، یعنی **هواخواهان** و **مریدان** شاه‌اسماعیل آسوده خاطر گردد ، فرمان داد تمام پیروان مذهب شیعه را که در ولایات مختلف آسیای صغیر بسرمی‌بردند ، ازهفتساله تا هفتادساله یابکشند ویا بزندان اندازند . نوشته‌اند که چهل هزارتن ازمردم شیعه بفرمان او کشته شدند و پیشانی باقی را با آهن گداخته داغ کردند تا شناخته شوند ، و ایشان را با بستگان و وراث کشته‌شدگان بمتصرفات اروپائی عثمانی کوچ دادند ، تا دیگر کسی از پیروان مذهب شیعه در ولایات سرحدی ایران و عثمانی باقی نماند و با سرداران قزلباش همدستی نکنند .

یکی از نویسندگان ترك بنام **ابوالفضل علی بن ادریس بدلیسی** واقعهٔ کشتار شیعیان عثمانی را درین اشعارپارسی بیان کرده است :

فرستاد سلطان دانا رسوم — دبیران دانا بهرمرز و بوم
که اتباع این قوم راقسم‌قسم — در آرد بنوك قلم اسم اسم
ز هفت و زهفتاد ساله بنام — بیارد بدیوان عالی مقام
چودفتر سپردند اهل حساب — عددچل‌هزار آمدازشیخ‌وشاب
پس آنکه بحکام هر کشوری — رسانند فرمانبران دفتری
بهرجا که رفته قدم از قلم — نهد تیغ برآن قدم بر قدم
شداعداد این کشته‌های دیار — فزون ازحساب قلم‌چل‌هزار[1]

پس ازقتل عام شیعیان آسیای صغیر، که غالباً ازجملهٔ صوفیان و مریدان صفویه بودند ، روابط سیاسی ایران وعثمانی تیره‌تر گردید .

سلطان سلیم‌خان در روز نوزدهم محرم سال **۹۲۰ هجری** در شهر **ادرنه** دیوان فوق‌العاده‌ای تشکیل کرد و ارباب سیف وقلم وعلمای دین را درآنجا گردآورد . درین مجلس نخست شرحی در بارهٔ دولت شیعی مذهب‌صفوی ، و خطراتی که از اشاعهٔ این

۱ــ نقل ازتاریخ ادوارد براون ، جلد چهارم ، ترجمهٔ‌مرحوم رشیدیاسمی، صفحهٔ ۵۸.

مذهب و وجود مبلغ و مروج جسور آن شاه اسماعیل متوجه عالم اسلام است ، بیان کرد ، وجنگ و جهاد با «زنادقهٔ قزلباشیه» را از وظائف دینی‌خویش و عامهٔ مسلمانان شمرد . علما درهمان مجلس گفتهٔ اورا تصدیق کردند ودربارهٔ وجوب جهاد فتوی‌دادند.[۱]
اما ادله و براهین دینی درعقیدهٔ سرداران سپاه تأثیر قاطع نداشت . سرداران ووزیران وبزرگان دولت عثمانی لشکرکشی بایران را، بسبب‌دوری راه ومشکلات تجهیزلشکر وتهیهٔآذوقهٔ کافی ، برای امپراطوری عثمانی پرخطر ودور از عقل و صواب میشمردند . خاصه که دشمن درسرحدات کشور خویش می‌جنگید و بمراکز مهمات وآذوقه وسپاه دسترس داشت ، درصورتی که سپاهیان ترك برخلاف هرچه بخاك خصم نزدیکترمیشدند ازمراکزآذوقه و مهمات خود دورتر می‌افتادند .

بهمین سبب سران لشکر ووزیران اظهارات سلطان سلیم را باسردی و سکوت شنیدند ، ومخالفت خویش را باچنان اقدام پرخطری بخاموشی‌آشکار کردند .

ولی ازآنجا که حوادث‌غالباً زادهٔ تقدیراست، ناگهان یکی ازافراد «ینی‌چری» بنام **عبدالله** ، که موی خود را درکارسربازی سپید کرده بود ، پیش دوید وبپای‌سلطان افتاد وفریاد برآورد که:«قبله گاها،درین‌جهادمقدس تردید مکن . اقبال بیزوال‌تبلند و تیغت بران باد . سربازان ینی‌چری‌با توتا هرجا که‌اراده کنی خواهندآمد وجزبفرمان توبازنخواهند گشت .ماآماده‌ایم که بااردبیل‌اوغلی(یعنی‌شاه اسماعیل) بجنگیم» !

بزرگترین عامل جنگ ، یعنی سپاه ، ازدهان عبدالله موافقت خود را باتصمیم سلطان اظهار کرد . سلیم ازین پیش‌آمد چنان‌خرسندوخوشحال شد که بی‌درنگ‌درجهٔ عبدالله را ازفرماندهی‌یك‌جوخه‌تامقام‌سرداری سپاه وحکومت‌ولایت **سالونیك** بالابرد.

سپس فرمان داد که سپاهیان ترك از هر ولایت در جلگهٔ **ینی‌شهر** گردآیند و درین باره فرمانهائی به **سنجق‌ها**[۲] یا حکومت نشین‌های مختلف کشور فرستاد .

۱ـ بروایت دیگرعلما چندتن ازمیان خودبرگزیده به‌آناطولی‌فرستادند ودراحوال صوفیان وشیعیان و عقاید ایشان تحقیق کردند وبعدفتوی‌بقتل شیعیان‌دادند . نقل از کتاب انقلاب الاسلام ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ، صفحهٔ ۱۱۷و۱۱۸

۲ـ سنجق درزبان ترکی بمعنی علم ولوا وبیرق است . حکام صاحب‌نشان و علم را نیز بدین نام میخواندند و کم کم برحکومت‌نشین وولایت نیزاطلاق شد.

۶ - تشکیلات لشکری عثمانی
درزمان سلطان سلیم خان اول

درزمان سلطان‌سلیم‌خان اول قوای‌جنگی‌عثمانی‌ازسپاهیان پیاده‌وسوار‌وتوپخانه و نیروی دریائی تشکیل میشد .

۱- پیادگان سپاهیان پیاده‌نیز‌سه دسته بودند : اول **ینی‌چری‌ها** ، دوم‌**عزبها** سوم **قراولان خاصهٔ سلطان** .

اول **ینی‌چریها**درحقیقت‌اساس‌وهستهٔ سپاه پیاده بودند . این دسته سپاه‌مقررات ومواجب ودورهٔ خدمت خاصی داشت واززمان **اورخان** دومین‌سلطان عثمانی (جانشین **عثمان‌خان** بن ارطغرل مؤسس دولت عثمانی) تشکیل شده بود .

اورخان بصوابدید برادربزرگ و وزیر خود **علاءالدین** سپاهی بنام ینی‌چری یا **سپاه نو**فراهم‌آورد، که بزبان فرانسه ژانی‌سر[۱] گفته‌اند .تاآنزمان سپاه عثمانی ازافراد قبائل وطوائف مختلفی پدید می‌آمد که همگی فرمانبردار رئیس قبیله یا طائفهٔ خود بودند . علاءالدین که‌مردی‌باکفایت‌وعاقبت‌اندیش‌بود،ازبیم‌آنکه مبادا روزی‌لشکریان هرقبیله ازرؤسای خود متابعت کنند وازفرمان سلطان سرباززنند ، بتشکیل این سپاه همت گماشت .

بدستور او اسیرانی را که درجنگهای مختلف از کشورهای عیسوی مذهب‌آسیا و اروپا گرفته بودند ، بدین اسلام درآوردند وتعلیمات نظامی ولشکری دادند وازیشان سپاه تازه‌ای ساختند که افرادش فقط سلطان را صاحب ومربی‌وفرمانده خود میدانستند و جز اطاعت اوامر او و جهاد در راه خدا وظیفه‌ای نمیشناختند .

سپس ایشان‌را بفرمان اورخان‌بخدمت شیخ معروف‌به **حاج بکتاش** رئیس طائفهٔ بکتاشیه که در **اماسیه** بود ، فرستادند تا بادعای خیرآنان را بفتح و پیروزی بردشمنان اسلام راهبر گردد . شیخ نیز ایشان را دعا کرد و **ینی‌چری**[۲] (ینگی چری) نام نهاد و

۱- Janissaire

۲- ینی‌چری را درلغت عرب انکشاری گفته‌اند.

کلاه سفید نمدین فرقهٔ خویش را بایشان اختصاص داد. ازاین کلاه دستار سپیدی نیز آویخته بود که تا روی شانه‌ها فرود می‌آمد، و ینی‌چریها این دستارسپید را باسنجاق مسین زراندودی، که بشکل قاشق کوچکی ساخته شده‌بود، بر کلاه‌خود می‌آویختند وآن سنجاق را مانند جیقه‌ای بجلو کلاه‌میزدند.

قاشق کوچك نشانهٔ آن بود که ینی چریها ریزه خوارسفرهٔ سلطانند و مستقیماً ازخوان نعمت اومتنعم میشوند. اسامی فرماندهان ایشان نیز براین‌معنی دلالت‌میکرد. چنانکه فرمانده یك فوج را **شوربا چی باشی**، و رئیس یکدسته را **آشچی باشی** یا **سقاباشی** میخواندند. ظرفهای غذای خود را نیز بسیارعزیز و محترم میداشتند و حتی هنگام جنگ هم از خود جدا نمیکردند. اگر اتفاقاً دشمن یکی از ظرفهاشان را بغنیمت می‌ربود، آنرا شکست و اهانتی بزرگ میشمردند. هروقت که بعلتی از فرماندهان‌خود، یا ازشخص سلطان،ناخرسند بودند،ظرفهای‌طعام ماننددیگ و کاسه را جلو چادرهای خود باژگونه قرار میدادند؛ مجموع سپاهیان ینی‌چری را هم **اجاق** می‌گفتند.

پس از اورخان دولت عثمانی مقرر داشت رعایای ممالك مسیحی، که در اروپا بتصرف آندولت درآمده بود، گذشته ازجزیه وخراج ومالیاتهائی که بعناوین گوناگون میدادند، عده‌ای‌ازپسران خود را هم برای خدمت‌سربازی‌بمأموران دولت تسلیم کنند. هر پنجسال یکبار فرستادگان سلطان بشهرها و دهکده‌های عیسوی میرفتند و تمام جوانان شهریادهکده را درمیدانی حاضرمیساختند و ازآن میان زیباتران وقوی‌تران ایشان را بنسبت یك پنجم مجموع جوانان، جدا میکردند وبمراکزتربیت سربازان میفرستادند. فقط شهرهای استانبول وآتن وجزائر **رودس**[1] و چند جزیرهٔ دیگر از مقررات این قانون معاف بودند و سرباز نمیدادند.

بدین‌ترتیب همیشه مغلوبان ازفرزندان ذکورخویش‌نیزمالیاتی بسلطان‌میدادند و ترکان عثمانی ازینراه قوای نظامی خود را، که بسبب کمی جمعیت آسیای صغیر، برای حفظ ممالك تسخیرشده وگرفتن کشورهای تازه‌کافی نبود، تقویت میکردند

۱—Rhodes

بهترین سربازان ینی‌چری بیشتر از جوانان کشورهای اسلاو و یونان بودند ، و مردم این کشورها درحقیقت فرزندان عزیز خود را بدشمن میسپردند تا ایشان رابدین اسلام درآوردو سربازان بی‌باك و خونخواری بسازد و بدانوسیله سلطه و قدرت خویش را بیشتر برآنان تحمیل کند! حتی بسیاری ازخانوادهای عیسوی، چون میدانستند که سربازان ینی‌چری آسانتر ازدیگران بدولت و مقام میرسند ، فرزندان خود را برضا و رغبت تسلیم میکردند .

پس از **اورخان** دیری نگذشت که ینی‌چری‌ها قدرت وامتیازات فوق العاده یافتند. چنانکه مکرر برضد سلطان وقت قیام کردند وشاهزاده‌ای را بسلطنت نشاندند .

ازجملهٔ امتیازات ینی‌چریها یکی آن بود که سلطان نیز خود را ازجملهٔ ایشان میشمرد . دیگر آنکه اگر مرتکب جرمی میشدند هیچکس جز فرماندهان ینی‌چری نمی‌توانست بمجازات آنان اقدام کند واگرمحکوم بمرگ میشدند ، اجرای حکم دور ازانظارمردم انجام میگرفت .

عدهٔ ینی‌چریها درزمان سلطان سلیم خان دوازده هزاربود ، ولی بعد ازوتا بیست هزار رسید . فرماندهی کل ینی‌چریها با سرداری بود که او را **آغا** می‌خواندند .

دوم **عزبها** دستهٔ دیگری از پیاده‌نظام ذخیرهٔ عثمانی بودند که مخصوصاً درزمان جنگ بخدمت احضار میشدند ، وعدهٔ ایشان نسبت باحتیاجات و اهمیت جنگ تغییر میکرد . معمولاً عدهٔ عزبها ازسی‌تاچهل هزارنفر بود .

سوم **قراولان خاصهٔ سلطان** دو دسته بودند ، یکی دسته‌**صولاغ**‌ها مرکب از ٤٠٠ نفر ، و دیگر دستهٔ **قاپوچی** هامرکب از ۳۰۰ نفر .

صولاغ بمعنی چپ است.این دسته تیراندازانی بودند که معمولادرمیدان‌جنگ در جانب چپ سلطان قرار میگرفتند . فرمانده آنان را **صولاغ باشی** میگفتند و از وظائف وی یکی آن بود که هنگام عبور ازپلها ورودخانها عنان اسب سلطان را بدست میگرفت. افراد ایندسته از میان ینی‌چریها انتخاب میشدند .

قاپوچی‌ها مأمور حراست قصر سلطنتی بودند و درسفرهای جنگی‌درطرف‌راست

سلطان قرار میگرفتند ورئیسشان را قاپوچی باشی می گفتند .

سواران سپاه عثمانی هم بسه دسته تقسیم میشدند :

۳ـ سواران

اول **سپاهیان‌صاحب تیول** ، یعنی سواران منظمی که ازدولت تیول و اراضی و املاکی میگرفتند . ایندسته سواران را **سنجق‌بیگ** ها ، یعنی حکام «آناطولی» درآسیا و«روم‌ایلی» دراروپا تجهیزمیکردند . هرسنجقی از ۵۰۰ تاهزارسوار میداد ، وبرخی از سنجق‌ها نیز تا ۲۰۰۰ سوارمیدادند . درزمان سلطان‌سلیم متصرفات عثمانی در آسیا به ۲٤ سنجق و متصرفات‌آندولت در اروپا به ۳٤ سنجق تقسیم میشد . مجموع قوای سنجق های آسیا مطیع فرمان بیگلربیلی « آناطولی » ، وهمهٔ سربازان سنجق‌های‌اروپا فرمانبردار‌بیگلر‌بیگی «روم‌ایلی» بودند . یك فرماندهی عالی‌دیگرنیز بنام بیگلر بیگی **قرامان**(ازولایات‌آناطولی)وجود داشت که غالباًدرفرمان بیگلربیگی آناطولی بود .

عدهٔ‌سپاهیان‌صاحب‌تیول درزمان‌سلطان‌سلیم‌خان‌اول بحدمتوسط ۶۰۰۰۰ بوده‌است.

دوم **آکنجی ها**ـ این‌دسته سواران‌ذخیره بودند که فقط هنگام جنگ بخدمت خوانده میشدند . عدهٔ ایشان تا چهل هزار میرسید وافرادآنان را از میان زبده‌ترین و بهترین‌سواران‌جدا میکردند. هریك‌ازیشان با دواسب مجهز بجنگ میرفت. استقامت دربرابرسختی‌ها ، پیمودن راههای دراز و تعقیب دشمن بدون توقف ، شبیخون زدن و حملات ناگهانی ازجملهٔ وظائف و مشخصات ایشان بود .

سوم **سواران خاصهٔ سلطنتی** که ازدسته‌های ششگانهٔ زیر تشکیل میشد :

مواجب بگیر	سواران صاحب تیول ، یاسپاهی اجاقی	۷۰۰۰ نفر
	سلاحدار	« ۵۰۰۰
	علوفه‌چی یمین	« ۱۸۰۰
	علوفه‌چی یسار	« ۱۵۰۰
	غربای یمین[۱]	« ۱۰۰۰
	غربای یسار	« ۸۰۰
	جمع	۱۷۱۰۰

۱ ـ غربا سوارانی بودند که از کشورهای عیسوی مطیع‌دولت عثمانی گرفته میشدند وبیشترازصربستان و مجارستان وبلغارستان بودند .

هریك ازین شش‌دسته سرداری مخصوص داشت وجای هر کدام درجنگهائی که بفرماندهی شخص سلطان اداره میشد ، ازینقرار بود :

سپاهی اجاقی درجانب راست سلطان .
سلاحداران درطرف چپ.
علوفه‌چی یمین ، دنبال سلطان در جانب راست .
علوفه‌چی یسار دنبال سلطان درجانب چپ.
غربای یمین ویسار دنبال علوفه‌چیان .

علاوه براین جمله یکصدوپنجاه **چاووش** هم که باچماقهای بزرگ جلوسلطان حرکت میکردند جزودستهٔ سواران خاص بشمار می‌آمدند . سیصد سوارنیزبنام متفرقه برآنچه شمردیم اضافه میشد که ازجنگجویان وسربازان قدیم بودند وبسبب شجاعت وخدمات‌شایستهٔ خود درجنگهای گذشته احترام وشهرت خاص داشتند .

دوازده صاحب‌منصب دیگر نیز بالقب **رکابدار** همیشه همراه سلطان بودند که ازآنجمله **میرعلم** (بیرقدار) وچهارحاجب ودومیراخور ومیرشکارباشی‌ودوقوشچی‌باشی را نام باید برد .

سواران ترك برخلاف سواران صفوی اسلحهٔ سنگین و زره و کلاه‌خود نداشتند وسلاح ولباس ایشان سبکتر بود . درزمان سلطان سلیم اول فقط چند دستهٔ کوچك از سواران ترك زره می‌پوشیدند و کلاه‌خود میگذاشتند و سپری سبك بسینهٔ اسب خود می‌آویختند .

۳ــ توپخانه توپچیان‌ترك بیشترازمیان عیسویانی که درین‌کار تخصص‌داشتند انتخاب میشدند وبدین اسلام درمی‌آمدند. توپخانه رافرماندهی بنام **توپچی‌باشی** اداره میکرد و تمام جبه‌خانه‌ها و مراکز توپریزی در فرمان واختیار وی بود .

فرماندهان بزرگ پیاده نظام و سواره نظام و توپخانه دوازده نفر بودند ومجموع آنان را **بیرون‌آغالری** یا صاحب منصبان بیرونی مینامیدند . صاحب منصبان دربار سلطنتی را نیز **اندرون‌آغالری** میخواندند . شورای عالی جنگ نیز از فرماندهان دوازده گانهٔ مذکور پدید می‌آمد ، ولی فرمانده **عزبها** دراین شورا شرکت نمیکرد .

۴ـ نیروی دریائی

نیروی دریائی عثمانی ازوقتی که **سلطان محمدخان فاتح** شهر قسطنطنیه‌را گرفت ، بزرگترین نیروهای‌دریائی زمان گردید . چوب و کنف و قطران و پارچه‌های بادبانسازی درآسیای صغیر فراهم میشد و کشتیها را بیشتردرسواحل مدیترانه وجزائردریای اژه میساختند . ملاحان وپاروزنان‌نیز بیشتر اسیران جنگی عیسوی بودند .

کشتیهای‌جنگی‌ترك باتوپهای سنگین‌مسلح بود واز جملهٔ بزرگترین ومهیبترین نیروهای دریائی عالم بشمارمی‌آمد .

اسلحهٔ سپاه

پیادگان‌سپاه‌عثمانی مسلح بتیروکمان وخنجروتفنگی فتیله‌ای بودندوهرپیاده‌ترکشی باپنجاه‌تیر بر کمرداشت.ینی‌چریهاتفنگ فتیله‌ای‌خاصی‌داشتند که‌قطر لولهٔ آن۰/۰۲۹ سانتیمتر بود . باروت وسرب لازم‌را دردبه‌ای میریختندوفتیلهٔ‌تفنگ‌را ببازوی‌راست‌می‌پیچیدند.تبرزین‌نیز ازجملهٔ‌سلاح‌پیاده‌نظام‌بود .

سواره نظام‌نیزه‌های گوناگون بکارمیبرد. بهترین‌نیزه‌هادرزمان سلطان سلیم‌خان اول دستهٔ چوبین ساده ونرمی بطول۳٫۳۵متر داشت وسنان‌آن دولبه وپهن ومخطط‌بود . سواران‌گرزی نیز باخود برمی‌داشتند که دسته‌اش آهنین و سرش گاه بشکل گلابی و گاه گرد وخاردار و گاه بیضی شکل وشش گوش بود .

مهمترین اسلحهٔ سواران ترك شمشیری بود کوتاه وسبك ویك لبه که‌درجنگهای تن‌بتن بکارمیرفت و بکاربردن‌آن بسبب سبکی و برندگی ازشمشیرهای سنگین ودولبهٔ اروپائیان‌آسانتر بود .

۷ـ حرکت سپاه عثمانی بسوی ایران

سلطان سلیم‌خان درروز دوشنبهٔ ۲۲ محرم سال ۹۲۰ هجری قمری (۱۹ مارس ۱۵۱٤ میلادی) از **ادرنه** بیرون‌آمد و در روز دوم صفر باستانبول رسید .

درضمن‌راه نامه‌ای‌فارسی‌بوسیلهٔ‌محمدبیگ‌ازغلامان خاصهٔ خود برای **عبیدخان ازبك**، برادرزاده‌وجانشین **محمدشاهبخت‌خان** (معروف‌به‌شیبك‌خان)؛ که‌درماوراءالنهر حکومت‌داشت،فرستاد(آخرمحرم۹۲۰)واورا تحریك کرد که‌بانتقام‌خون‌عم‌خودبرخیزد

وهنگامی که سپاه عثمانی ازمغرب برآذربایجان میتازند ، اونیز برخاک خراسان حمله برد ، تابدینطریق شاه اسماعیل را ازدوسو درمیان گیرند و بآسانی ازپای درآورند .

درین نامه دربارهٔ شاه اسماعیل چنین نوشته بود :

«... مدتیست که اهالی بلاد شرق از دست صوفی بچهٔ لئیم ناپاک اثیم افاک ذمیم سفاک بجان آمده‌اند. با طائفهٔ گمراه که «ومن الناس من یتخذ من دون الله انداداً یحبونهم کحب‌الله» و فرق ضالهٔ سرنگون که « یقطعون ما امرالله به ان یوصل و یفسدون فی‌الارض اولئك هم‌الخاسرون» حسب حال ایشانست بایقاد نارتعدی دود ازخانمانها برآورده وبهرناحیه که قدم نهاد کرهٔ خاک آن ناحیه‌را گوی‌صولجان فتنه‌وفساد گردانید تاازصف‌نعال فرمانبری بصدرصفهٔ فرمان دهی ترقی‌یافت . دررقعهٔ بقعهٔ آن دیارچون خط ترسا کژروی راشعارودثارخودساخت. دماء مکرمه ومحصونه و فروج محرمه و مصونه را در معرض استباحت داشت . اهل وعیال‌ومال‌ومنال مسلمانان وحرث‌وزرع ونسل وضرع مستهلك و دفائن و ذخایراکابر واصاغر همه عرضهٔ تلف گشت . ازقتل واسر و شکنجه و زجرآنچه درین عهد بمسکینان مظلوم از آن ظلوم وغشوم رسید اسباط بنی‌اسرائیل رااز آل فرعون جبار وسکان بیت‌المقدس را ازبخت نصر غدار نرسید . دیرست که چشم آن غنوده بختان چون‌بخت وخردصاحب دولتان روی خواب ندیدست ...

«... حالیا نسمات بواعث نعمت ازمهب‌الامور مرهونة باوقاتها‌وزیدن گرفت و نفحات‌غیرت دین محمدی‌علی‌واضعه افضل‌الصلوة نوائرعصبیت‌پادشاهانهٔ ما را اشتعال داد وصیانت ناموس شریعت احمدی علیه‌اکمل‌التحیات خاطرعاطر جهانبانی‌را باحراز مثوبات جهاد تحریض وتحضیض فرمود وشهسوارهمت عالی نهمت پای عزیمت اناظالم ان‌لم‌انتقم عن‌الظالم ، درآورد . بعد ازاستخارهٔ ملك متعال واستشارت ملهم عقل فعال ، رای جهان‌آرای بقلع‌وقمع آن مفسد خودکام وملحدخود رای مقررومصمم گشت . بالشکری انبوه وگروهی پرشکوه . . . . برون از حدوعد ، هریکی درشمشیرزنی و خنجرگذاری بسان خورشید وبهرام مشهور جهان وهمچون شهاب وسماك رامح درنیزه‌بازی و تیراندازی مشارالیه بالبنان‌است، عن‌قریب نهضت همایون برسرآن سرلشکرجنود شیاطین‌وپیشوای عنود ملاعین وقافله‌سالارکبروکین وسرنفر رهزنان دنیا و دین مرکوز قلب منشرح‌الصدرست . رجاء واثق وامل صادقست که برحسب مضمون منیف من‌کان لله‌کان‌الله‌له . . . توفیق الهی رفیق و تأیید نامتناهی همطریق ... گشته صبای نصرت بحکم نصرت بالصبا در فضای ولقد نصرکم‌الله فی مواطن کثیرة علمهای سرافراز را طلاوهٔ خفوق و اهتزاز بخشد ...

« ... جنابعالی‌راهم‌بهروالد[1] بزرگوارخویش تغمده‌الله بغفرانه ازهمه

---

۱ ـدرنامه«والد» نوشته‌شده ولی‌ظاهراً«عم» صحیح‌است. زیراکه‌شیبك‌خان عم عبیدخان بوده است نه‌پدراو .

پیش بحقیقت‌معلوم‌ومتصورست که جوهر پا کیزهٔروح دریست بی بها در بحر فطرت که جز غواص صفت تکوین احسن‌الخالقین کسی را بدودسترس‌نیست ...

«خون چنین‌پادشاه خردمنددانش‌پسند وعدل‌پرورداد گستر هدر گشتن بفتوای کتب علیکم‌القصاص فی‌القتلی درهیچ مذهب روانیست. وجه اوفی‌وطریق اولی عندالله‌وعندالناس آنست که هرجدوجهدی که درآئینهٔ‌احتمال عقلی‌ومرایای حیطهٔ فهم وحوزهٔ قوت وهمی‌رخ نماید، مباشرت فرمایند وراه مسارعت پیمایند، باشد که سهام صائب تدبیربنشانه گاه نهادهٔ تقدیرحسن اصابت نماید ... و وجود ناپاک‌آن ظالم غاشم ازمیان‌برخیزد[۱]...»

سلطان سلیم پس ازبیست ودوروز اقامت درشهر استانبول ازآنجا به**اسکوتاری** آمد و بطرف ایران حرکت کرد وسه روز بعد، در۲۷ آنماه ، ازمحل **از نکمید** نامه‌ای تهدیدآمیز بزبان فارسی، بوسیلهٔ **قلیچ** نام ، که از طرف شاه اسماعیل بجاسوسی آمده و دستگیر شده بود ، برای حریف زورمند خود فرستاد ودرآن نامه باوخبرداد که بقصد جنگ عازم ایرانست .

اینك عین‌نامهٔ او[۲]:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . قال‌الله‌الملك‌العلام «ان‌الدین عندالله الاسلام ومن یتبع غیرالاسلام دیناً فلن‌یقبل منه و هوفی‌الآخرة من‌الخاسرین ، و من‌جاء موعظة من‌ربه فانتهی فله ماسلف وامره‌الی‌الله ومن‌عادفاولئك اصحاب‌النار هم فیها خالدون . »

« اللهم اجعلنا من‌الهادین المهتدین غیرالمضلین ولاالضالین و صلی‌الله علی‌سیدالعالمین محمدالمصطفی‌النبی الامین وآله وصحبه اجمعین .

«امابعد این خطاب مستطاب از جناب خلافت مآب ما که قاتل‌الکفرة

۱ـ برای تمام این نامه رجوع شود به منشآت‌السلاطین فریدون‌بیگ، چاپ استانبول درسال ۱۲۷٤ هجری قمری ، جلد اول ، صفحات ۳۷٤-۳۷۷.

عبیدخان در جوابی که باین‌نامه در اواخر ماه جمادی‌الثانی‌آنسال نگاشت و توسط خورشید بهادر از سرداران ازبك‌برای سلطان سلیم خان فرستاد ، نوشت که دفع و رفع «زنادقهٔ اوباش وملاحدهٔ قزلباش» را از«واجبات دینیه وفرائض عینیه» میداند و پس از وصول نامهٔ سلطان با « جمیع میرزایان‌وخان وسلطان و بهادران‌واغلان نژادان وامراء الوس وامراء تومان وزعماء جیوش و مرزبانان وجملهٔ طایعان و تابعان ازبکیت و جغتای دودمان چنگیزخان » مشورت کرده و در صدد لشکرآرائی و اتفاق برتصمیم ازالهٔ آن گروه‌مکروه متغلبه‌وفرق‌ضالهٔ‌رفضه»هستند ـ برای‌اصل‌نامه رجوع‌شود بمنشآت‌السلاطین، صفحات۳۷۷تا۳۷۹ازجلد اول.

۲ـ این‌نامه را تاجزاده جعفرچلبی قاضی عسکرعثمانی انشاء کرده‌بود. منشآت‌السلاطین صفحات ۳۷۹ تا ۳۸۱ .

والمشرکین ، قامع اعداءالدین ، مرغم انوف الفراعین ، معفر تیجان الخواقین ، سلطان‌الغزاة والمجاهدین ، فریدون فرسکندر در کیخسرو عدل وداد ، دارای عالی‌نژاد ، **سلطان سلیمشاه** بن سلطان بایزیدبن سلطان محمدخانیم ، بسوی تو که فرمان ده عجم، سپهسالار اعظم ، سردارمعظم ، ضحاك روزگار، داراب گیرودار ، افراسیاب عهد ، امیر اسماعیل نامدار سمت صدور یافت تا خبیر و آگاه باشی که فعل‌فعال برحق وصنع جواد مطلق هرچند معلل بالغرض‌نیست متضمن مصالح وحکم نامتناهیست. کماوردفی‌الکتاب‌المبین «وماخلقنا السموات والارض و مابینهمالاعبین » حکمت خلقت انسان که عین‌اعیان و نقاوهٔ جهان و خلاصهٔ اکوانست ، کماقال عزوعلا « وهوالذی جعلکم خلایف فی‌الارض » اما از آن جهت که افراد این نوع بجامعیت لطافت روحانیت و کثافت جسمانیت مظهریت اسماء متقابله را قابلیت دارد ترقب غایت و تحقق خلافت بی اطاعت شریعت مقدسهٔ والی‌خطهٔ نبوت علیه افضل‌الصلوات واکمل‌التحیات‌صورت نبندد.

«هرآینه شرایع‌نبوی فوزوسعادت‌دوجهانی‌وسبب مغفرت جاودانیست پس‌هرکه از مطاوعت احکام‌الهی رخ تابد و از دائرهٔ انقیاد اوامر و نواهی بیرون‌آید وهتك پردهٔ دین وهدم‌شرع متین را قیام نماید ، برکافهٔ مسلمین عموماً وسلاطین‌عدل‌آئین‌خصوصاً‌واجبست که‌ندای« یاایها الذین آمنوا کونوا انصارالله» بگوش هوش بشنوند و در دفع مکاید ورفع مفاسدآن مفسد بحسب الاستطاعة والامکان بجان کوشند .

«مقصود ازین تشبیب‌آنست‌که باتفرقهٔ جماعت **بایندریه** بحکم بیت:

چو بیشه تهی‌گردد از نره شیر — شغال اندرآید بیانگ دلیر

از طریق تعدی امارت بلاد شرقی را متصدی‌گشتی و از کنج مذلت فرمان بری بصفهٔ باحشمت فرمانفرمائی قدم نهادی ، ابواب ظلم وبیداد را برای مسلمانان بازکرده زندقه والحادرا بایکدیگر[1]ازدواج وامتزاج دادی واشاعت‌فتنه وفساد را شعار ودثار خود ساخته علمهای ستمکاری برافراشتی ، شاهی وفرمان‌روائی را برحسب دواعی هوای نفس‌ورغبات‌طبیعت حل قیودشریعت‌واطلاق از نوامیس ملت پنداشتی . مقابح‌افعال ومساوی احوالت چون اباحت فروج محرمه واراقت دماء مکرمه‌وتخریب مساجد ومنابرواحراق مراقد ومقابرواهانت علما وسادات والقاء مصاحف‌کریمه درقاذورات وسب شیخین‌کریمین رضی‌الله‌عنهما، همه بحد تواتر پیوست . ائمهٔ دین وعلماء مهتدین رضوان‌الله علیهم اجمعین کفروارتدادترا با اتباع و اشیاعت‌که موجبش قتلست ، علی رؤس الاشهاد متفق‌الکلام‌والاقلام باسرهم فتوی‌دادند :

« بناء علی‌ذلك ما نیز جهت تقویت دین و اعانت مظلومین و اغاثت ملهوفین واطاعت اوامر الهی واقامت مراسم ناموس پادشاهی ، بجای حریر و پرنیان زره وخفتان پوشیدیم بعنایةالله وحسن توفیقه ، الویهٔ ظفردثاروعساکر نصرت‌شعار و شیران‌کارزار و دلیران خنجرگذار ، که چون تیغ از نیام غضب

برآرند عدوی مدبر را قاطع بدرجهٔ طالع گراید ، وچون تیر بکمان کین دارند سهم موت الخصم ببرج قوس درآرد ، درشهر صفرختم بالخیر والظفر از دریا عبور فرمودیم بدان نیت که اگر تأیید باری عزوجل یاری کند ، بسرپنجهٔ قوت کامکاری دست وبازوی ستمکاریت بر کنیم وازسرقدرت سروری سودای صفدری ازسرسراسیمه‌ات بدر کنیم ، مفاسد شروشورت ازسرعجزه ومسکینان برداریم وازآن آتش که درخانمانها زدهٔ ، دود از دودمانت برآریم . « من زرع الاحن حصد المحن » .چون قبل السیف تکلیف الاسلام حکم شریعت مصطفویست علیه السلام ، این نامهٔ نامی حلیهٔ تحریر و تحبیر یافت که نفوس آدمی زاد متفاوتست که الناس معادن کمعادن الذهب والفضة ، ملکات ردیه در بعض مزاج طبیعی است ، قابل زوال نیست ، که زنگی بشستن نگردد سفید. و در بعضی عادیست ازمزاولات شهوات وممارست خسایس واهمال طبیعت ناشی است ، آنرا امکان ازاله هست ، ازآن گفته‌اند که فئهٔ اشرار بتأدیب وتعلیم از مقولهٔ اخیار باشد . بنابر احتمالی اگر خود را در سلك زمرهٔ « والذین اذا فعلوا فاحشة اوظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم » منسلك ومنخرط گردانی ، درهمه حال خدای متعال راحاضر وناظر دانی ، ازکارهای بدو کردارهای ناصواب وسیرتهای زشت پشیمانی نمائی ، وازدرون دل وصمیم جان بتوبه واستغفاردرآئی وآن قلاع و بقاع که زمینش در زمان پیشین سم ستورلشکر منصور ماراروی مالیده وازنعال مطایاهرگوشهٔ از آن نواحی حلقهٔ افکندگی بگوش کشیده بود ، ازمضافات ممالك عثمانی محسوب داشته بندگان سدهٔ عظمت پناه مارا بسپاری ، سعادت تراست ، ازنواب کامکاری غیر از نکوئی و دلجوئی و عاطفت و خوش خوئی دیگر چیزی نبینی ، و اگر چنانچه ، بیت :

خوی بد درطبیعتی که نشست ... نرود جز بوقت مرگ ازدست

برآن اعمال قبیحه و افعال فضیحه مصر و مجدباشی ، ان شاءالله تعالی الاعز ، عرصهٔ آن مملکت که از روی تغلب بدست تصرفت افتاده است ، عن قریب مخیم اردوی عساکر نصرت مآثر ما خواهد شد . مدتیست از غایت سبکساری سودای سرداری در سرداری ، و از فرط خودرائی دعوای جهانگیری و کشورگشائی برزبان آری — **چومردی بمیدان مردان درآی** — که هرچه نهادهٔ پردهٔ تقدیرست بظهور آید « والامر یومئذلله » والسلام علی من اتبع الهدی . حرر ذلك فی شهر صفر المظفر سنه عشرین وتسعمائة ، بیورت ازنکمید.»

سلطان سلیم خان پس ازفرستادن این نامه به **ینی شهر** مرکزاجتماع لشکریان ترك رفت. درآنجا **حسن پاشا** بیگلربیگی **روم ایلی** وسپاهیان «ینی چری» که ازمتصرفات اروپائی عثمانی رسیده بردند ، بدو پیوستند . از **ینی شهر** سلطان سلیم راه ایران پیش-گرفت ودرمحل **سیدغازی**، برای اینکه افراد «ینی چری» را راضی کند ، بهریك هزار

آقچه[۱] پول نقرهٔ ترك اعطا کرد[۲] . سربازان ینی‌چری ، چنانکه پیش ازین نیز اشاره کرده‌ایم ، همیشه حاضر خدمت بودند و حقوق سالانهٔ معین ومعلوم داشتند ، واینگونه انعامات در موارد استثنائی، مانند تاجگذاری سلطان یا در آغاز جنگهای بزرگ برای جلب خاطر ایشان داده میشد .

در « سیدغازی » سلطان سلیم برای سپاه خود ، دستهٔ خاصی بعنوان طلایه یا پیش قراول تعیین کرد که مرکب از بیست‌هزار سوارصاحب تیول بود ، وظ مانده‌ی آنرا بیکی ازسرداران ترك بنام **احمد پاشا دوقه کین اوغلی** سپرد ، و ایندسته را پیشاپیش سپاه روانه کرد ، تا اطلاعات واخباری از نقشه های جنگی‌دشمن ووضع سپاهیان ایران بدست آورند .

سلطان سلیم و علاءالدولهٔ ذوالقدر

سپس از طریق **قونیه** به **قیصریه** رفت و در آنجا چند روزی توقف کرد تا مگر بتواند **علاءالدوله ذوالقدر** را باخود متحد سازد واز قوای او نیز برضد شاه‌اسماعیل استفاده کند ، و چون علاءالدوله ، که تحت‌الحمایهٔ سلطان مصر بود ، از قبول چنین اتحادی سرباز زد، ازو خواهش کرد که‌دسته‌ای ازسواران‌زبدهٔ ذوالقدررا برای تقویت سواره‌نظام عثمانی‌همراه اردوی او کند . ولی امیرسالخوردهٔ ذوالقدر این خواهش او را نیزنپذیرفت وحتی‌راضی نشد که درحفظ بیطرفی هم تعهدی کند، وهنوزمذاکرات سلطان‌سلیم‌باوی پایان‌نیافته، بسواران خود دستور داد که نهانی بقورخانه وآذوقهٔ اردوی عثمانی دستبرد زنند[۳] !

۱— Aspre

۲— درروز هفتم ربیع‌الاول ۹۲۰ هجری قمری .

۳— حسن روملودراحسن‌التواریخ می نویسد: «علاءالدوله مدارخود را برمکرو تزویر نهاده بود . هربار که رسولان سلطان روم بنزد وی می‌آمدند ، اوجمعی ازملازمان خود را رخوت مصریان می‌پوشانید و بمجلس‌آورده می گفت که ایشان ایلچیان مصر ند و تحف بسیارآورده‌اند ودر نزدرسولان روم میفرمود که ایشان را ایذای بسیارمی کردند ، وبه — ایلچیان روم می گفت که تابع سلطان رومم وازمصریان بیزارم ، وبرسولان سلطان مصر نیز برهمین منوال سلوك میکردوازطرفین زر بسیارمیگرفت، ودایم می گفت دومرغ دارم، یکی بیضهٔ طلا میکند ویکی بیضهٔ نقره، که مدعی سلطان روم و مصر باشد .»

سلطان سلیم ازرفتار وی بی‌نهایت درخشم شد، ولی‌چون دشمن بزرگتردرمقابل داشت ، موقتاً با علاءالدوله بمدارا رفتار کرد ، و ناگزیر گروهی از سپاه خود را نیزدر تمام مدتی که با شاه‌اسماعیل می‌جنگید ، در سرحدات قلمرو امیر ذوالقدر گذاشت ، تا ازحملات احتمالی وی جلوگیری کنند، اما پس ازآنکه درجنگ **چالدران** برشاه اسمعیل غالب شد ، چنانکه درصفحات بعد خواهیم گفت، بتلافی رفتار علاءالدوله برسر او تاخت ودرجنگ سختی او را کشت و تمام متصرفاتش را ضمیمهٔ خاك عثمانی‌ساخت.

سان سپاه

سلطان سلیم ازقیصریه به **سیواس** رفت[1] و درآنجا سپاه خودرا سان دید . عدد سپاهیان عثمانی از پیاده و سوار و توپخانه‌دراین محل‌به۱۴۰۰۰۰میرسید ، واین عده تقریباً مرکب از دسته‌های زیر بود :

سپاهی صاحب تیول اروپا وآسیا	۵۰۰۰۰
سواران خاصهٔ سلطان	۱۵۰۰۰
آکنجی‌ها	۲۰۰۰۰
ینی‌چریان	۱۲۰۰۰
عزبها	۱۲۰۰۰
پیادگان خاص سلطنتی	۱۰۰۰
توپخانه‌وذخائروبنه	۲۰۰۰۰
متفرقه (برای راهسازی وغیره)	۱۰۰۰۰
جمع	۱۴۰۰۰۰

تجهیزات توپخانهٔ سپاه نیزازینقراربود :

توپهای بزرگ چرخدار	۲۰۰ عراده
توپهای کوچك که برپشت شترمیگذاشتند	۱۰۰ »
اسبان توپخانه	۲۰۰۰
شتران اردو	۶۰۰۰[2]

فرماندهی سپاه عثمانی نیز بدینصورت تقسیم شده بود :

فرماندهی کل‌سپاه : سلطان سلیم‌خان‌یاووز.
فرماندهی‌سپاه‌آناطولی : سنان‌پاشا بیگلربیگ‌آناطولی.
فرماندهی‌سپاه قرامان : همدم‌پاشا ، بیگلربیك قرامان.

۱ــ روزهشتم جمادی‌الاول۹۲۰ هجری قمری
۲ــ برخی ازمورخان عدد شتران اردوی عثمانی را شصت‌هزار نوشته‌اند

فرماندهی سپاه روم‌ایلی : حسن‌پاشا ، بیگلر بیگ روم‌ایلی (روملی)
فرماندهی کل پیاده نظام : اسکندرپاشا .
فرماندهی سپاه ینی‌چری : اوغلوعثمان‌آقا ، سگبان‌باشی.
فرماندهی سواره نظام سبك اسلحه (آ کنجی‌ها) : قراجه‌محمدپاشا .
فرماندهی سواران پیش‌قراول : احمدپاشا دوقه‌کن‌اوغلی.

در سیواس سلطان سلیم‌خان چهل هزار از لشکریان ترك جدا کرد و درفاصلهٔ قیصریه و سیواس گذاشت ، تا عقب اردوی عثمانی را حراست و از انقلابات احتمالی ، که ممکن بود از طرف هواخواهان شاه‌اسماعیل و شیعیان این حدود ایجاد گردد ، جلوگیری کنند . زیرا باوجودآنکه سلطان عثمانی چهل هزار ازمردم شیعه وصوفیان آناطولی و ولایات سرحدی ایران وعثمانی راکشته بود ، هنوزعدهٔ ایشان درین ولایات فراوان بود .

ازطرفی نیزچون **محمدخان استاجلو** سردارایران بفرمان شاه اسماعیل آذوقهٔ تمام این ولایات را نابود کرده و راهها را ویران ساخته بآذربایجان عقب نشسته بود ، سلطان سلیم سپاهیان سابق‌الذکررا مأمور کرد که برای اردوی اوآذوقه و علوفهٔ کافی فراهم سازند .

علاوه برآن سلطان سلیم دستور داده بود که از ولایات اروپائی و غربی عثمانی آذوقه و مهمات‌کافی بوسیلهٔ کشتیهای ترك ببندر**طرابوزان** بفرستند تا ازآنجا باقاطر و شتر بمحل اقامت اردو، هرجا که باشد، فرستاده شود . ولی‌آذوقه ومهماتی که ازبندر طرابوزان بجانب اردو حمل میشد ، پیوسته درمعرض دستبرد گرجیان و طوائف‌ترکی که با شاه‌اسماعیل همدستی و اتحاد داشتند بود .

نامهٔ دوم سلطان سلیم‌خان بشاه اسماعیل

از سیواس سلطان عثمانی چند تن از سرداران ترك بنام **قراچه پاشا،علی بیگ،میخال اوغلو**را با**فرحشاد بیگ بایندری** آق‌قویونلو ، که بخدمت او پیوسته بود ، مأمور کرد که برای کسب خبر ازحرکت سپاه ایران پیشاپیش اردو حرکت کنند.
سپس نامهٔ عتاب‌آمیز دیگری بشاه اسماعیل نوشت ، و بوسیلهٔ یکی از جاسوسان شاه که دستگیرشده بود بایران فرستاد .

اینك متن نامهٔ دوم سلطان سلیم‌خان اول بشاه اسماعیل[۱]:

انه من سلیمان و انه بسم‌الله الرحمن الرحیم. الاتعلوا علی وأتونی مسلمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله وصحبه اجمعین. هذا کتاب انزلناه مبارکاً فاتبعوه واتقوا لعلکم تفلحون. این منشور ظفر طغرا کالوحی النازل من السماء بمقتضای، وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا، ازحضرت ابهت منزلت ما که خلیفة الله تعالی والدنیا بالطول والعرض مهبط، واما ماینفع الناس فیمکث فی الارض،

سلیمان مکان اسکندر نشان مظفر فریدون ظفر، قاتل الکفرة الفجرة، کافل الکرام البررة، المجاهد المرابط المنصور المظفر، اللیث ابن اللیث الاسد ابن الغضنفر، ناشر لواء العدل والاحسان، سلطان سلیم‌شاه ابن سلطان بایزید بن سلطان محمد خانیم بجانب ملك ملك عجم، مالك خطهٔ ظلم وستم، سرور شرور و سردار اشرار، داراب زمان ضحاك روزگار عدیل قابیل، امیر اسماعیل عز صدور یافت. معرب از آنست که ازبارگاه عزت و پیشگاه الوهیت یرلیغ، تؤتی الملك من تشاء، بتوقیع مایفتح الله للناس من رحمة فلاممسك لها، کلك تقدیر باسم سامی مارقم زده، لاجرم اوامر و نواهی نوامیس الهی و امور احکام شاهنشاهی را درفضای زمین چون قضای آسمانی نفاذ داد. ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء، وچون بتواتر آحاد استماع افتاد که ملت حنیفهٔ محمدیه، علی واضعها الصلوة والتحیه، را تابع رأی ضلالت آرای خود ساخته واساس دین متین را برانداخته، لوای ظلم را بقواعد تعدی برافراخته، نهی منکر وامر معروف ازمغایر شریعت دانسته، شیعهٔ شنیعهٔ خود را بتحلیل فروج محرمه واباحت دماء محترمه تحریض نموده بحکم سماعون للکذب اکالون للسحت، باستماع کلمات مزخرفات واکل محرمات نموده ـ مسجد خراب کرده و بتخانه ساخته ـ پایهٔ بلند پایهٔ منابر اسلام را بدست تعدی درهم شکسته، فرقان مبین را اساطیر اولین خوانده، اشاعت شناعت را باعث شده نام خود حارث کرده، هر آینه بموجب فتوای عقل و نقل علمای اعلام ملت واجماع اهل سنت و جماعت، برذمت همت عالی نهمت ما، که علو الهمة من الایمان نصرة لدین الله المنان، قطع وقمع ورد ومنع رسوم محدثه که رسم قدیمست، کماورد فی قوله علیه السلام: من احدث فی امرنا هذا فهورد، وفی روایة: من عمل عملا لیس علیه امرنا فهورد، متحتم و لازم گشت، وچون قضای ربانی و تقدیر صمدانی اجل اجلهٔ کفرهٔ فجره را درقبضهٔ اقتدار ما نهاده بود، کالقضاء المبرم توجه آن دیار نمود و بامتثال امر: لاتذر علی الارض من الکافرین دیاراً، ان‌شاءالله العزیز اقدام کردیم تا ازصولت تیغ ظفر دثار صاعقه کردار خار وخسی که در جویبار شریعت غرا بنورسته وچون بقلة الحمقا نشو و نما یافته، ازبن برآورده درخاك مذلت اندازیم. تالگدکوب حوافر مرسلات گردد که: وجعلوا اعزة اهلها اذلة وکذلك یفعلون، و از صدمهٔ گرز کین آئین مغز اعدای دین که بخیال خام پخته شده، طعمهٔ شیران دلیران غزاة سازیم، وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.ـ

۱ـ این نامه را مولانا مرشد عجم انشاء کرده بود.

من آنم که چون بر کشم تیغ تیز | بر آرم ز روی زمین رستخیز
کباب از دل نره شیران کنم | صبوحی بخون دلیران کنم
شود صید زاغ کمانم عقاب | ز تیغم بلرزد دل آفتاب
اگر در نبردم تو کم دیدهٔ | ز گردون گردنده نشنیدهٔ
ز خورشید تابان عنانم بپرس | ز بهرام آب سنانم بپرس
اگر تاج داری مرا تیغ هست | چو تیغم بود تاجت آرم بدست
امیدم چنانست ز نیروی بخت | که بستانم ازدشمنان تاج وتخت

بموجب الدین النصیحة ، اگر روی نیاز بقبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال آستان ملائك آشیان ما ، که محال رحال رجالست آوردی ودست تعدی ازسر زیردستان که پایمال ظلم وطغیان گشته اند، کوتاه کردی وخود را درسلك التائب من الذنب کمن لاذنب له ، منسلك گردانیدی ، و در مذهب وملت تبعیت سنت سنیهٔ حنیفهٔ محمدیه ، علیه الصلوة والتحیة وآله الطاهرین واصحابه المهتدین رضوان الله علیهم اجمعین «که : اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم «کردی ، و آن بلاد را باسرها ازمضافات ومتعلقات ممالك محروسهٔ عثمانیه شمردی، هرآینه عنایت پادشاهی وعاطفت شاهنشاهی ما شامل تو گردد .

سایهٔ عدل وعنایت بسر او فکنیم | هر که چون مهر نهد روی بخاك درما
زهی سعادت آنکس که این اجابت کرد .

والا بحکم : العادة طبیعة ثانیه ، برمقتضای طبع شرانگیز فتنه آمیز که : ما بالذات لایزول بالعرض ، با سیه دل چه سود گفتن وعظ ، بتأییدالله و حسن توفیقه ، سرهر تاجداری تاج داری سازم و بساط بسیط زمین را از آن نفوس بردازم. الاان حزب الله هم الغالبون، دست ستمکاران را بقوت سرپنجهٔ ید بیضا بپیچیده درهم کنم که: یدالله فوق ایدیهم. باید که پنبهٔ غفلت از گوش هوش بیرون کرده کفن دردوش گرفته مهیا باشید که بموجب ، انماتوعدون لات ، عسکر ظفر مخصوص ، کانهم بنیان مرصوص ، چون اجل مسمی نداء اذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعة ولایستقدمون ، در دهند و بحکم اقتلوهم حیث وجدتموهم عامل شوند ، دمار از روزگارت برآرند ودرآن دیار دیار نگذارند . ولله الامر من قبل و من بعد ویومئذ یفرح المؤمنون فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمدلله رب العالمین .

اردوی سلطان سلیم درروز بیستم جمادی الاول سال ۹۲۰ هجری قمری، برودخانهٔ **چای صوفی** که سرحد ایران و عثمانی بود ، رسید . روز دیگر چون **نورعلی خلیفهٔ روملو** سردار قزلباش با سواران خود بدستور شاه اسماعیل « ارزنجان » را ترك گفته بآذربایجان رفته بود ، جمعی از مردم ارزنجان نزدسلطان آمدند وبرای شهر خود امان خواستند. سلطان سلیم ایشان را امان دادمشروط بدانکه باردوی اوغله وآذوقه بفروشند.

دو روز بعد نزدیك **قلعهٔ کماخ** نامه‌ای از **خان‌محمد استاجلو** حکمران ایرانی «دیاربکر» بوسیلهٔ ملازمان حاکم «طرابوزان» بسلطان رسید. خان محمد این نامه را بدستور شاه‌اسماعیل در جواب نامه‌ای که توسط قلیج نام جاسوس ایران فرستاده بودند نوشته، [1] وباآن یك قبضه شمشیرویکدست جامهٔ زنان همراه کرده‌بود، که یاشمشیر ببیند و بجنك آی، یاجامهٔ زنان بپوش. ولی حامل نامه را ملازمان حاکم طرابوزان بطمع اسباب ونقود او کشته بودند.

پس از آن سلطان سلیم بدشت **یاسی چمن** (نزدیك ارزنجان) رفت و هجده روز درآنجا ماند. درین محل جاسوسان خبرآوردند که شاه‌اسماعیل اصلاً درخیال جنگ و مقابله با قوای عثمانی نیست، بلکه میخواهد معبر اردوی دشمن را ویران کند و او را بداخلهٔ ایران بکشاند، تا فصل زمستان فرا رسد و سربازان ترك از سرما و گرسنگی تلف شوند. سلطان سلیم‌خان دستور داد که جاسوسان را بزندان افکندند تا این‌اخبار فاش نشودومایهٔ طغیان سپاهیان نگردد. مردی نیزبنام **احمدجان** ازطرف **محمدبیگ** پسرفرحشادبیگ آق‌قویونلو، که در کردستان ایران بسرمی‌برد، باردورسید که اظهارات جاسوسان مذکور را تأئید میکرد و نامه‌ای از «محمدبیگ» در جواب نامهٔ سلطان سلیم‌خان [2] داشت که امیرآق‌قویونلو ازبیم شاه اسماعیل باآب پیاز نوشته‌بود برای اینکه میزان قدرت و تسلط شاه‌اسماعیل و رعبی که مردم ایران ازو در دل داشته‌اند، برخوانندگان معلوم گردد، عین نامهٔ محمدبیگ را دراینجا نقل می‌کنیم:

«عرضهٔ عرصهٔ عظمت وجلال لایزال عالیا بعون‌الملك المتعال آنکه دراواخر ربیع‌الآخر عمت‌میامنه، فرمان قضا جریان باحاجب قدیمی والدماجدم قدوة الاماجدوالاعیان **احمدجان** زید قدره بروجه ستروخفا باین‌بندهٔ بی‌ریا دررسید ودرگوشهٔ تنهائی باکمال مبتلائی آهسته‌آهسته گشاده و نهانی نهانی خوانده هرسطری راکه با شوق ونشاط مطالعه کرده مضمون جواهرمکنونش را معلوم مینمودم شروع بسطر دیگر ناکرده پیشینه را بآب دیده می‌شستم و باینطریق از دیدهٔ کج بین حساد می‌نهفتم وبا خویشتن همواره میگفتم، ترسم

۱ــ متن این نامه بدست نیامد.

۲ــ سلطان‌سلیم‌خان دراواخرماه‌صفرسال ۹۲۰ ازمحل ازنیق نامه‌ای به محمدبیگ نوشته ازوخواسته بود که با وی متحد گردد ودرآن هنگام که وی بایران لشکرمی کشد ازیاری دریغ نکند.ــ رجوع کنید بمنشآت‌السلاطین فریدون‌بیگ، جلداول، صفحهٔ ۳۸۱

که سرم درسراین نامه رود . اتفاقاً هیچکس ازین سرخفی اطلاع نیافته بعالم السرو الخفیات تکیه کنان جوابش را بآب پیاز در بیاض راز نوشته با قاصد مشارالیه اعاده کرد . اگر چه راقمش که از نیکخواهان اوجاغ ماست بعد از ایمان او بغلاظ شداد خبردار شده است اما ازاو باکی نداریم . بیم ما از آنست که مبادا نواب اخلاص مآب گرفتار گشته همگی مستحق عتاب وعقاب گردیم . حسبی الله و نعم الوکیل . درهرباب توکل بجناب مسبب الاسباب کرده امیدواریم که پرستاریم (؟) و بزرگوار سرکار بندگان خویشتن بعنایت خود نگه داراد و مارا بمنزل مقصود در رساناد . فهو المراد حاکمند امر کم اعلی[۱]»

سلطان سلیم خان پس از وصول این اخبار ، برای آنکه شاه اسماعیل را بجنگ برانگیزد ، نامهٔ دشنام آمیزی بزبان ترکی برای وی فرستاد و اورا فقط اسماعیل بهادر خطاب کرد و چون شهریار صفوی بنامه‌های دوگانهٔ او جوابی نداده و سرداران قزلباش نیز بفرمان وی ازجلو سپاه عثمانی عقب نشسته بودند ، خرقه و عصا ومسواك و تسبیح و کشکولی نیز با نامهٔ خود همراه کرد . منظورش از فرستادن این اشیاء آن بود که شاه اسماعیل را بترس و احتیاط و درویشخوئی سرزنش و تحقیر کند و باو در پرده بگوید که عقب نشینی و احتراز ازجنگ شایستهٔ دلیران و مردان بیباك نیست . بهتر آنست که بجای شمشیر خرقه و کشکول وسبحه وعصا بر گیرد ومانند نیاکان خود بکاردرویشی وصوفیگری مشغول شود !

ضمناً درنامهٔ خود بشاه ایران خبرداد که چهل هزار سپاه ذخیره میان سیواس و قیصریه مستقر ساخته و بزودی وارد خاك آذربایجان خواهد شد .

اینك ترجمهٔ نامهٔ او بشاه اسماعیل :

«**اسمعیل بهادر** اصلح الله شأنه . درورود مثال لازم الامتثال واضح گردد که چون بحد تواتر رسید که برای هتك پردهٔ اسلام وهدم شریعت سیدالانام علیه السلام قیام تام نمودهٔ لهذا ائمه وعلما کثرهم الله امثالهم الی یوم الجزاء باسرهم فتوی دادند که بواسطهٔ اظفار خنجر و تیغ آبدار حك کردن نقطهٔ طینت مضرت نهادت که مرکز دائرهٔ فتنه وفساد است از صفحهٔ روزگار بکافهٔ مسلمین عموماً وبسلاطین اولی الامر وبخواقین ذوی القدر خصوصاً ازجملهٔ واجبات است. بنابراین محض از برای احیای مراسم دین محمدی و اقامت ناموس شرایع احمدی ، بالشکر بیشمار دشمن شکار ، بقصد تو بیلادشرقی توجه همایون نموده ودرمضمون

۱ ـ منشآت السلاطین ، جلداول ، صفحهٔ ۳۸۳ . انقلاب الاسلام ، صفحات ۱۶۱ و ۱۶۲ .

شریف نامه‌های سابق که چندماه پیش‌ازین فرستاده شد فرموده بودم هنگامی که نواحی و اراضی که ازجهة شاهی درتصرف تست بظل‌ظلیل رایات فتح‌آیات من مستسعد گردد ، اگرمردی بمیدان بیا ، که مشیت وارادت حق سبحانه‌وتعالی بهرچه تعلق گرفته بظهور بیاید. غرض ازین اخبار این بود که چندماه قبل‌ازین تو نیزمتنبه شده درتدارك اقدام‌نمائی و درآینده بهانه نیاری ونگوئی که غافل بودم وایام مساعد نشدکه تمام اهالی حوزهٔ حکومت خود را جمع نمایم.

«مدتیست‌مدید که ازمزاحمت نفوس متکاثره جهان گرفتار ضیق‌النفس وازمصادمت سلاح وسنان هوا دچارضیق‌النفس و ازنعال مطایا جرم زمین‌آهن پوش وازطنین‌نای روئین طاسچهٔ علیین پرخروش گردید . عجب است که درین اثنا وضعی که ابهام ازجرأت نماید سرأ وجهرأ وخیرأ وشرأ ازتوظاهر نگردید لاسیما درینحالت که تلال وجبال آذربایجان ازنشانهٔ سم ستورلشکر منصورمانند سپهر پرهلال شده ، حال نیز نه نام و نشانی از تو پیدا و نه اثری از وجودت هویداست . چنان مستورالحالی که وجود وعدمت علی‌السواست .

«هرکس که دعوی شمشیرزنی دارد سینه را چون سپر هدف تیر تیز باید ساخت ، وهرکه ادعای سروری دارد اززخم تیغ وتبر نمی‌هراسد .

عروس‌ملك کسی درکنارگیرد تنگ که بوسه برلب شمشیرآبدارددهد

«برآنانکه سلامت‌را پرده نشینی‌اختیارمی کنند وازبیم مرگ جرأت شمشیربستن وبراسب نشستن ندارند ، نام مردی نهادن خطاست .

در مرگ آنکو بکوبد بپای بزین اندرآید بجنبد زجای

« حالیا سببش دانسته شد که چرا باین شدت انزوا در زاویهٔ خمول گزیده وبدین درجه اختفاکردهٔ . همانا که این رعب و هراس از کثرت لشکر ظفراستیناس برتومستولی شده است. اگراین‌احتمال باعث باشد محض مصلحت ازالهٔ این معنی اینك چهل هزار لشکر نامدار از اردوی ظفر شعار جداکرده فرمودیم که فیمابین سیواس و قیصریه در اردوی جداگانه بمانند . برای دشمن ارخای عنان وتوسیع دائرهٔ میدان بیشترازین نمیشود . اگردرطینت توفی‌الجمله شمهٔ ازغیرت وحمیت باشد البته بمیدان جنگ ماآمده بالشکرمن مقابله خواهی کرد تادرازل هرچه مقدراست در معرض بروز جلوه‌گرگردد انشاءالله تعالی . والسلام علی من‌اتبع‌الهدی . حرره فی اواخر اولی‌الجمادین سنهٔ ۹۲۰ بیورت ارزنجان. »[۱]

نامهٔ شاه‌اسماعیل بسلطان سلیم

اتفاقاً درهمین‌ایام، یعنی‌درروز۲۷ماه‌جمادی‌الاول ، هنگامی که سلطان سلیم درمحل **آق‌ده** نزدیك قلعهٔ **کماخ** بود، سفیری بنام **شاه‌قولی‌آقای بوی‌نوکر**، ازجانب‌شاه اسماعیل باردوی

۱ــ کتاب‌انقلاب‌الاسلام ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌ملی، صفحات۱۶۳ تا۱۶۶ .ــ منشآت‌السلاطین ، جلد اول، صفحات ۳۸۳ــ۳۸۴.

عثمانی رسید ونامه‌ای آورد که شهریار ایران درجواب نامه‌های سلطان‌سلیم، بایك‌قوطی طلاپراز تریاك فرستاده بود، وعین آنرا درین‌جا نقل می کنیم:

سلامی که بمحبت مشحون و پیامی که بمودت مقرون باشد، بحضرت جنت خضرت اسلام‌پناه سلطنت دستگاه المنظور بانظار الملك الاله‌مبارزالدولة والسلطنة والدنیاوالدین‌سلطان سلیم‌شاه ایده‌الله بالدولة‌الابدیة وادامه بالسعادة السرمدیه متحف و مهدی داشته آرزومند شناسند. بعد هذا مکاتیب شریفه مرة بعداخری بدرجة الشیء‌لایثنی الاو قدیثلث رسیده مضامین آن چون‌مشعر بعدوات ومبنی‌ازجرأت وجلادت بود ازآن حظ بسیار نمود. لکن مبدأ ومنشأ آن‌ندانستیم که‌چیست. درزمان والدجنت‌مکانش انارالله برهانه که نهضت همایون‌ما بسبب گستاخی علاءالدولة ذوالقدر بمرز وبوم روم واقع شد از جانبین بجز دوستی و یکجهتی چیزی‌دیگر نشد وبا آنحضرت نیزدرآن وقت که والی طرابوزان بودند اظهار یکجهتی میکردیم. حالا باعث کدورت معلوم نگشته بود. چون باقتضاء سلطنت باین خصوص عازم گشته‌اند سهل باشد.

ستیزه بجائی رساند سخن   که ویران کند خانمان کهن

غرض ما ازتغافل‌آن صوب دوچیز بود، یکی‌آنکه اکثرسکنهٔ‌آن دیارمریدان اجداد عالی‌تبارما اند، رحمهم‌الله‌الملك الغفار، دوم‌آنکه محبت ما بآن خاندان غزا عنوان قدیمست، و نمی‌خواستیم که شورشی چون عهد تیمور بآن سرزمین طاری شود وهنوزهم‌نمی‌خواهیم‌وباین قدرهانمی‌رنجیم وچرا برنجیم. خصومت سلاطین‌رسم قدیمست

عروس‌ملك کسی درکنار گیرد تنگ   که بوسه برلب‌شمشیر آبدار دهد

اما کلمات نامناسب وجهی ندارد وهمانا آن اقوال ازافکار الحاد فکارمنشیان برشی ومحرران تریاکی که ازقلت نشئه از سردماغ خشکی نوشته فرستادند واین همه توقف نیز خالی از ضرورتی نبوده می پنداریم. بنابر آن حقهٔ ذهبی‌مملو از کیفیت خاصه‌مختوم بمهر همایون مصحوب دارندهٔ قدوةالمقربین **شاه‌قولی آقای بوی‌نوگرزقت** سلامة ارسال رفت، تا اگرلازم باشد بکار داشته بزودی دررسند، تابعون‌الهی‌آنچه درپردهٔ تقدیر مکنونست صورت‌پذیر گردد. فامافکری براصل کرده و بسخن هرکسی مقید نشده اندیشه براصل نمایندکه پشیمانی‌اخیر مفید نمی‌شود. وما دروقت تحریر این نامه بشکار حدود صفاهان بودیم. درحال بتدارك‌مقابله مشغول گشته ازسردوستی جواب فرستادیم بهرنوع که میخواهند عمل کنند.

بس‌تجربه کردیم درین دیرمکافات   باآل‌علی‌هرکه درافتاد برافتاد

ومزبور را نرنجانیده راه دهندکه ولاتزر وازرة وزراخری،وچون کاربجنگ

انجامد تأخیروتراخی‌را جایز ندارند .اما ازراه عاقبت اندیشی‌درآیند والسلام[۱].

✡✿✡

چنانکه ملاحظه شد، شاه اسماعیل درجواب نامه‌های بی‌ادبانه وپرعتاب ودشنام آمیزسلطان سلیم‌خان ، نامه‌ای ملایم وشاهانه وآراسته بادب واحترام نگاشته، ودرآن با کمال ذوق وخونسردی وبی‌اعتنائی وزیرکی بسلطان خودخواه وتند خوی‌وجهانجوی ترك نیشهائی زده‌بود که تحمل آنها باطبع سرکش وبیحوصله وآتشین وی سازگارنبود پادشاه صفوی بااشاره بحملهٔ تیمور خواسته‌بود درپرده بسلطان‌سلیم‌خان گوشزد کند که اگر درجنگ اصرار ورزد بسرنوشت شوم جدش **ایلدرم بایزیدخان** گرفتار خواهدشد. فرستادن قوطی‌تریاك نیز کنایه‌ای تمسخرآمیز بهٔآرزوها وخیالات بی‌اساس‌سلطان بود ومیخواست باوبفهماند که درهم شکستن سپاه قزلباش‌وبرانداختن خاندان صفوی امید پوچی است که جز در نشئهٔ تریاك وجهان خیال بحقیقت نمیتواند بپیوست .

ناخرسندی سپاهیان ترك

نامهٔ شاه‌اسماعیل برخشم وکینهٔ سلطان سلیم خان افزود ، زیرا مشاهده میکرد که مبارز جوئیها و دشنامهای او بسی اثرست و حریف بانهایت زیرکی و خونسردی از نبرد احتراز می کند و بجای‌آنکه باستقبال وی‌آید و بجنگ پردازد ، میخواهد اورا بداخلهٔ ایران بکشاند و با سوزاندن غلات و ویران کردن دهکده‌ها و منازل بین راه ، سپاه ترك را گرفتار قحط و گرسنگی سازد . هر قدمی که لشکریان ترك در ولایات خالی از علوفه وآذوقهٔ ایران پیش میرفتند ، ایشان را بشکست ونیستی نزدیکتر میکرد .

سلطان سلیم چنان ازرفتار شاه اسماعیل درخشم و عذاب بود که برخلاف‌آداب سیاسی سفیر او را کردن زد و روزی در حضور سرداران و وزیران خود فریاد برآورد که : «اگرتا قعرسقرهم عقب نشینی کند دنبالش خواهم رفت!»

کم کم سیاست جنگی پادشاه صفوی بثمر میرسید . ماهها راه پیمائی بیهوده از پی دشمنی که تن بجنگ نمیداد ، ینی‌چریها را فرسوده وناراضی کرده بود . خاصه که

۱ـ منشآت‌السلاطین ، جلداول ، صفحات ۳۸۴ـ۳۸۵.

آنوقت سپاه رو بکاهش میرفت و جیره‌بندی آغاز شده بود . زمزمهٔ ناخرسندی و طغیان بگوش میرسید. مشاوران ووزیران سلطان نیزاز آن لشکر کشی بیحاصل ، که بگمان ایشان جز شکست و بدنامی نتیجه‌ای نداشت، بیمناك بودند. عاقبت **همدم‌پاشا** بیگلر بیگ قرامان را، که از کودکی رفیق و ندیم سلطان بود ، مأمور کردند که شکایت سربازان و سرداران را بگوش وی برساند و او را ازتعقیب دشمن منصرف سازد .

مأموریت همدم‌پاشا سخت دشوار بود . هنوزچند کلمه نگفته‌وبیبان دلائل وعلل ناخرسندی وشکایت سپاهیان نپرداخته‌بود که‌سلطان خود را خشمگین ساخت واورا از ادامهٔ سخن بازداشت . سلیم مصمم بود که با شاه‌اسماعیل زورآزمائی کند و مخالفت با تصمیم‌خود را ،هرچندهم که درست ومنطقی بود،دلیل‌ضعف‌وخیانت میشمرد. برای‌اینکه نومیدی وبیم‌را ازسپاه خود دورسازد،بیچاره همدم‌پاشا را برخلاف‌میل‌خویش گردن زد ویکی‌دیگرازسرداران ترك بنام **زینل‌پاشا** را بجای او گماشت ، وفرمان حرکت داد .

نامهٔ چهارم
سلطان‌سلیم بشاه‌اسمعیل

درمحل **چرموك** سلطان‌سلیم که ازسکون‌وسکوت‌شاه‌اسماعیل بجان آمده بود ، نامـهٔ دیگری بزبان ترکی بدو نوشت که مضمونش اینست :

«**اسماعیل بهادر** اصلح‌الله‌شانه ، هنگامی که توقیع رفیع جهانمطاع وحکم شریف واجب‌الانقیاد والاتباع بتوواصل شود ، باید بدانی که مکتوب‌تو بدرگاه سعادت دستگـاه من‌رسید . پس از ادای کلمات جسارت‌آمیز نوشته‌ای چیزی که‌مایهٔ ازدیاد جرأت است ارسال داشتم که در عزیمت‌مسارعت نموده مارا ازانتظاربرهانید . مابنیروی جرأت از راه دور بالشکر بی کران و رایات فتح‌آیات نصرت‌نشان ،پس ازطی مراحل ومنازل بمملکت توداخل شده‌ایم . در آئین سلاطین اولی‌الامرو مذهب خواقین ذوی‌القدرمملکت درحکم زن‌ایشانست وکسی راکه ازمردی حصه‌ای وازفتوت بهره‌ای بلکه دردل فی‌الجمله زهره‌ای باشد ، قطعاً راضی نمیشود که دیگری بناموس اوتعرض کند .

معهذا اکنون روزها میگذرد که عساکر نصرت مآثر من بملکت تو درآمده‌اند ، ولی‌ازتوهیچگونه نام ونشانی پیدا و از وجودت اثری هویدانیست وچنان مستورالحال بسرمیبری که حیات ومماتت یکسانست .

ازین ننگ تاجاودان مهتران   بگویند با نامور لشکران

«ظاهرحال گواهی میدهد که اکتساب جرأت عارضی برای که‌لازم‌است .

تا امروز ازجانب توعملی بظهور نیامده است که از آن مردی وجلادت استنباط شود. عمل تو ثمرهٔ مکر وحیلهٔ تست وشك نیست که این جرأت عارضی اثر تلبیس وتدلیس است ولاغیر.دوای دردی که تو بدان مبتلی هستی معلومست و برای تحصیل قوت‌قلب آنرا استعمال میکنی.حال نیزهمان داروئی را که بارها تجربه کرده‌ای بکار برتامکردردلت اندك جرأنی پدید آرد.

«مانیز برای ازالهٔ ضعف قلب توچهل‌هزارتن ازلشکر ظفر رهبرخود جدا کرده میان قیصریه وسیواس گذاشته‌ایم و دربارهٔ خصم بیش ازین مروت و مردمی میسر نیست. اگر من‌بعد باز برقرار وضع سابق در کنج زاویهٔ رعب و هراس‌منزوی‌گردی نام‌مردی بر تو گذاشتن حرامست وبهترخواهد بود که بجای مغفر معجروبجای‌زره چادراختیار کنی‌وازسودای‌سرداری وسپهسالاری‌بگذری. زتو این کار برنایه تو با این‌کار برنائی. والسلام علی من اتبع‌الهدی. تحریراً فی‌اواخر شهرجمادی‌الاخره سنهٔ عشرین‌وتسعمائه[1].»

سلطان‌سلیم این نامه‌را با مقداری لباسهای زنانه و عطریات و لوازم‌آرایش‌برای شاه‌اسماعیل فرستاد واز«چرموك» بطرف **ترجان** رفت.ازترجان **مصطفی‌پاشای** کردرا بمحاصرهٔ قلعه **بای‌برد** فرستاد و خود مصمم شد که تا شهر **تبریز** پیش راند و پایتخت صفوی را بتصرف آورد.

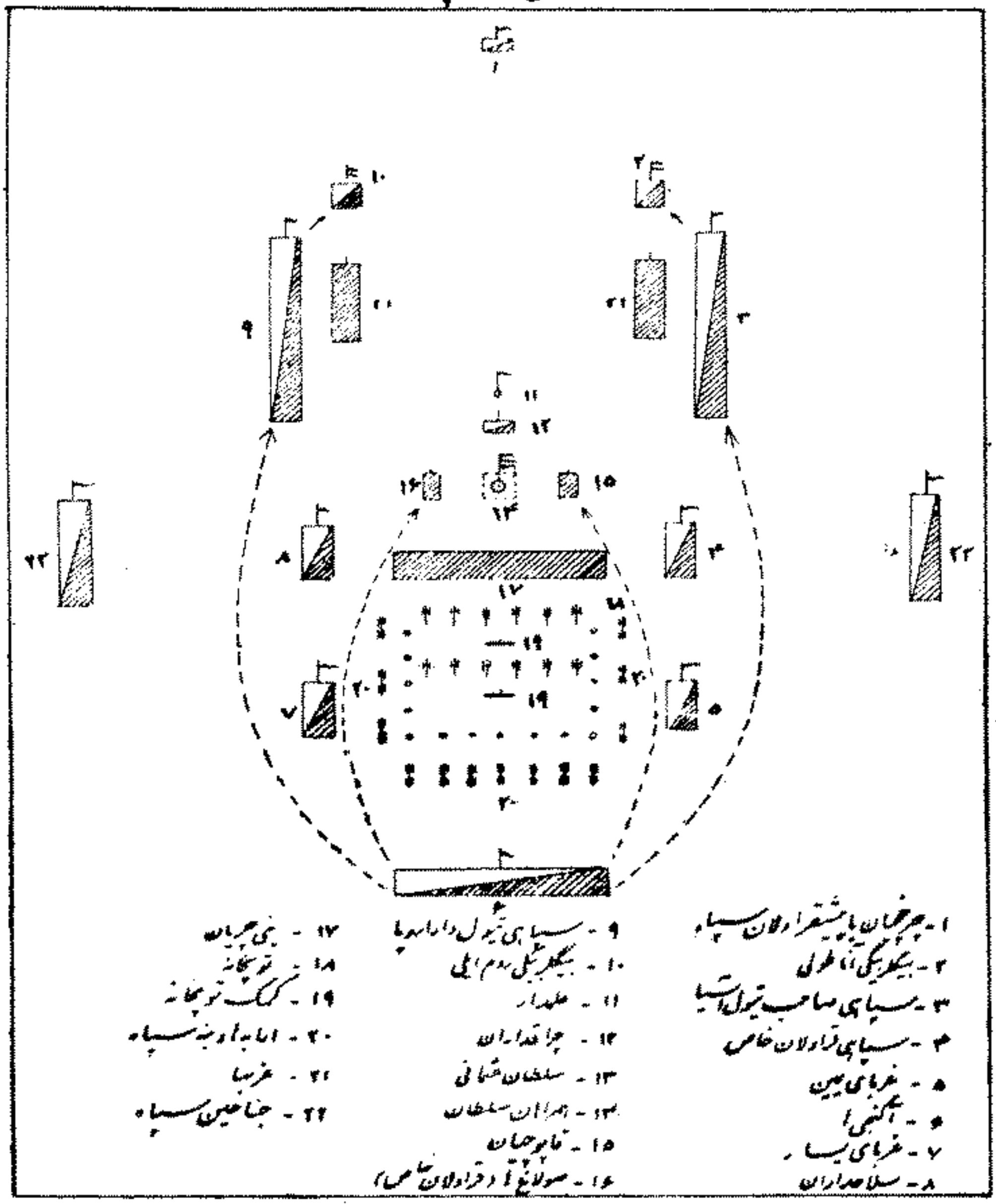
طغیان ینی‌چریان

همینکه‌تصمیم‌سلطان‌بگرفتن‌تبریز آشکارشدسربازان‌ینی‌چری، که از درازی راه و مصائب سفر بجان آمده بودند، بار دیگر زبان‌بشکایت گشودندوزمزمهٔناخرسندی‌ایشان که در«یاسی‌چمن» با سیاست« همدم‌پاشا» موقتاً خاموش شده بود، بشکل شورش و نا فرمانی تجدید شد. تفنگهای خود را در خاك فرو کردند و چکمه‌ها را بر آن آویختند، واین عمل نشانه‌آن بود که دیگر قدمی فراتر نخواهند گذاشت و جز راه استانبول براه دیگر نخواهند رفت.

ینی‌چریان می گفتند که: «ما را برای جنگ‌آورده‌اید، در حالی که مقابل ما دشمنی نیست که با اوبجنگیم. آیا دربن مملکت ویران تا کجا باید رفت. کمی جیره ومسافرت طولانی‌ما واسبان لشکر سپاهی (سواره) و توپخانه را از پای درآورده است.

۱ــ برای اصل ترکی نامه رجوع کنید به منشآت السلاطین، جلد اول، صفحات ۳۸۵ــ۳۸٦.

وضع حرکت سپاه عثمانی



سپاه خسته و شکسته اگر دربرابر لشکریان آسودهٔ دشمن ازعهدهٔ دفاع برنیاید، تقصیر با که خواهد بود ؟ اگرخدای‌ناکرده از قزلباشان شکست بخوریم این ننگ برای ما ازمرگ بدترست.پس بهتر آنست که کس بفرستیم‌و با **اردبیل‌اوغلی** (یعنی‌شاه‌اسمعیل) صلح کنیم...»

سلطان سلیم ناچاراز« اوطاغ » یاچادرخود بیرون‌آمدوبا تهدید وتطمیع ووعده ونوید سربازان را بادامهٔ پیشرفت راضی کرد،وحاضرشد که چون اردوبه «خوی» رسید درصورتی که «اردبیل اوغلی» تکالیف علما را قبول کرد صلح کنند وبر گردند ، وگرنه با او بجنگند.سپس فرمان حرکت داد .

درضمن راه‌پیشقراولان‌سپاه خبردادند که**خان‌محمد استاجلو**حکمران دیاربکر ازسرداران بزرگ شاه اسماعیل ، بحدود **خوی** رسیده و شهریار صفوی نیزبا سپاهیان قزلباش‌نزدیک‌میشود.درنزدیکی **ماکو** نیز**شهسوارعلی بیگ** ،فرمانده دسته‌ای‌ازسواران، خبرداد که سپاهیان شاه اسماعیل وخان‌محمد استاجلو در محل‌خوی‌بیکدیگر پیوسته آمادهٔ‌کارزارند[۱] . سلطان سلیم خان ازین‌خبر بقدری‌خوشحال‌شد که اسبی قیمتی بازین ولگام مرصع برای شهسوار علی‌بیگ فرستاد . زیرا از پیشرفت بیهوده در خاك ایران بیم داشت ومیدانست که اگردرآذربایجان بیش‌ازآن پیش‌رود قطعاً باشورش ونافرمانی ینی‌چریها وسایر دسته‌های سپاه روبرو خواهد شد و جانش درخطر خواهد افتاد .

درهمانحال پیغامی از شاه‌اسماعیل رسید که او را در جلگهٔ **چالدران**[۲] بجنگ

---

۱ ــ مؤلف عالم‌آرای‌عباسی‌می نویسد که چون نامهٔ‌سلطان‌سلیم‌خان بشاه‌اسماعیل رسید و از لشکرکشی سلطان عثمانی بایران آگاه شد ، از اصفهان‌باطراف همدان آمد و : «...بی‌آنکه خیال محاربه ونزاع رومیان در خاطرانور داشته باشد ازآمدن نابهنگام او (سلطان‌سلیم)آگاه گشته ازغایت حمیت مقید بجمعیت لشکرمنصور ممالك ایران نشده با معدودی که‌درظل‌لوای فلکفرسا حاضربودند، بمقابلهٔ اعداشتافته‌روزچهارشنبهٔ دوم‌رجب... درصحرای چالدران از اعمال خوی بابیست هزار کس در برابرآن لشکر نامحصور صف قتال‌آراست...»ــ عالم‌آرا ، چاپ تهران ، صفحهٔ ۳۱.

۲ ــ دشت چالدران درشمال‌غربی‌شهر خوی ودربیست فرسنگی‌شهرتبریز وازتوابع ولایت چخورسعد (ارمنستان) بوده است . وضع طبیعی آن مستطیل و سراشیب و میل‌آن

«بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد».

خوانده بود . سلطان سلیم‌خان بی‌درنگ دستورحرکت داد و درشب چهارشنبهٔ دوم ماه رجب۹۲۰هجری قمری (۲۳اوت ۱۵۱۴) هنگام شب بتپه‌ای رسید که ازجانب مغرب بردشت چالدران مسلط و مشرف بود .

درراه‌نیزخبررسید که‌قلعهٔ **بایزید** هم‌بدست سپاه‌ترک‌مسخر گشته‌است .باگرفتن این قلعهٔ استوارجناح چپ سپاه عثمانی نیزازخطرات احتمالی نجات یافت .

۸ـ مقدمات جنگ

سلطان سلیم‌خان همینکه باقوای ایران روبرو گردید **دیوان** یا شورای جنگ تشکیل کرد، تامعلوم شود که‌باید بی‌درنگ‌برسپاه ایران حمله‌برند یاآنکه بسربازان یکروزاجازهٔ استراحت دهند .

وزیران‌وبسیاری ازسرداران ترك معتقد بودند که‌چون سربازان‌بسبب راه‌پیمائی بسیار، خسته وناتوان گشته‌اند ، بهتراست که بیست وچهارساعت استراحت کنند . ولی **پیری‌محمدپاشا** ،دفتردارسالخوردهٔسلطان ،با این عقیده مخالفت کرد و گفت: «یکروز استراحت بدشمن فرصت خواهد داد که از میزان قوا و اصول نقشهٔ جنگی ما آگاه گردد. اگر ما هنگامی که بامرگ روبروشده‌ایم ازخستگی‌بیم داشته باشیم ، بهتراست که اصلاً جنگ نکنیم . بعقیدهٔ من بی‌تأمل باید فرمان حمله داده شود . »

سلیم که خود نیز بااین عقیده موافق‌بود براوآفرین خواند و فرمان داد که بقیهٔ آنشب را بتعبیه و ترتیب سپاه مشغول باشند و سپیده‌دم بحمله پردازند .

سحرگاه روز چهار شنبهٔ دوم رجب قوای عثمانی سراسر تپه‌ای را که در مغرب دشت چالدران قرارداشت، فراگرفته بود. عدهٔ این سپاه بیکصدوبیست‌هزارتن میرسید و ازآنجمله هشتاد هزار نفر سواربودند[۱] .

بقیهٔ‌حاشیه‌ازصفحهٔ قبل :

ازشمال غربی‌بجنوب شرقی است . چون قسمت وسط این دشت بلندتر از اطرافست ، رود قره‌اینه ازیکسوی‌آن روبشمال‌جاری میشود وبرود ماکومیریزد ورود زیوه ازشمال بجنوب به‌آق‌چای می‌پیوندد . مساحت دشت چالدران درحدود ۷۵۰ کیلومترمربعست .

۱ـ حسن روملو در احسن‌التواریخ عدد سپاهیان ترك را دویست هزار وخواند میر در حبیب‌السیر دویست ودوازده هزارنوشته‌اند .

قوای ایران درجنگ چالدران

مورخان ترك عدهٔ سربازان و سواران شاه اسماعیل را درجنگ چالدران ازهشتاد تا یکصد وپنجاه هزارنفر نوشته‌اند . ولی این اعداد بدون‌شك اغراق آمیزونادرست است. بطوری که از بیشتر تواریخ ایرانی برمی‌آید ، عدهٔ مردان جنگی ایران دراین نبرد، باقوال مختلف مرکب از ۱۲۰۰۰ سوار قزلباش و نزدیك هشت هزار سوار زبدهٔ دیگر بوده است . قوای ایران بیشتر ازسواران بی‌باك وجنگ آزمودهٔ ترکمان وقزلباش تشکیل یافته بود وپیاده نظام مرتبی که درکار جنگ مؤثر باشد ، وجود نداشت[۱] .

سواران قزلباش بیشترزره و کلاه‌خود داشتند وپرهای سرخی برتاج قزلباش‌خود زده بودند . گذشته ازسواران ترکمان قزلباش عده‌ای ازجنگاوران قبائل کرد وایرانی نیز در سپاه شاه‌اسماعیل خدمت میکردند . اسبان سواران ایران برخلاف اسبان سپاه عثمانی ، بسیار قوی و چابك و راهوار بودند و برپشت بسیاری از آنها زره‌های خاصی بود که اسب را اززخم شمشیر ونیزه محفوظ میداشت .

اسلحهٔ سواران قزلباش گرزهائی آهنین بنام **شش‌پر** وتیرو کمان وشمشیروخنجر وتبرزین بود . توپ وتفنگ درسپاه ایران وجود نداشت وایرانیان درزمان شاه اسماعیل اول هنوزاستعمال تفنگ واسلحهٔ آتشین را خلاف جوانمردی ودلیری میشمردند .

شاه‌اسماعیل بیشتر بایمان و عقیدهٔ باطنی سواران قزلباش ، که جملگی درزمرهٔ صوفیان صافی و معتقدان و فدائیان ازجان گذشتهٔ خاندان صفوی بودند ، متکی بود . افراد قزلباش گذشته‌ازینکه فرمان **مرشد کامل** یا پادشاه صفوی را بیچون وچرا گردن می‌نهادند ، در بیباکی و دلیری و جنگاوری نیز برسواران ترك برتری داشتند . بعلاوه شاه‌اسماعیل میدانست که سربازان ترك بعلت پیمودن راههای درازو تحمل مشقات سفر و کمی آذوقه ودوربودن ازخانه وزن وفرزند وبیم شکست خوردن درخاك دشمن فرسوده ونومید وبیمنا کند . میدانست که سربازان ینی‌چری در طی‌سفر چندبار اندیشهٔ طغیان ونافرمانی داشته واین اندیشه را ازسربدرنکرده‌اند. میدانست که درمیان سربازان ترك

۱ــ مورخان ترك معتقدند که از ۱۵۰۰۰ سربازایرانی قریب دوسوم سوار و بقیه پیاده بوده‌اند .

افراد شیعه و هواخواه خاندان صفوی نیز بسیارند و با اندك فرصتی از سپاه دشمن کناره خواهند گرفت.

پس اگر شاه اسماعیل فقط با دوازده یا بیست‌هزارسوار بجنگ صدوبیست‌هزار سپاه ترك آمده بود، از آن‌جهت بود که ارزش واقعی سربازان و سرداران دلیر خود را میشناخت و ایشان‌را مکرر در جنگهای گوناگون ودر برابر لشکریان بیشمار دیگر بمردی ودلیری و پایداری آزموده بود.

یگانه ایرادی که ازلحاظ نظامی برشاه‌اسمعیل گرفته‌اند، اینست که بی‌سبب از مواضع طبیعی شمال شهرخوی بدشت چالدران رفت. زیرا در مواضع کوهستانی مزبور می‌توانست بوسیلهٔ سواران چابك و دلیرخویش ازپهلو ،قوای عثمانی بتازد و خود را از خطر توپخانهٔ دشمن، که یگانه عامل شکست قوای ایران در جنگ چالدران بود، محفوظ دارد. درصورتی که دشت مسطح چالدران برخلاف بسلطان سلیم فرصت داد که ازتمام قوای خود در جنگ استفاده کند، و در آن زمین بی‌مانع سواران بیباك قزلباش را، که ده‌بار کمتر ازقوای ترك بودند، هدف گلولهای توپ و تفنگ سازد.

اتفاقاً بیشترمورخان ایرانی نوشته‌اند که شبانگاه پیش از آغازجنگ، زمانی که هنوزسپاهیان ترك ازتپهٔ مجاوردشت چالدران بزیرنیامده وصفوف خود را مرتب‌نکرده بودند، **خان محمد استاجلو** و **نورعلی خلیفهٔ روملو** وبرخی دیگرازسرداران، که ازروش نظامی وترتیب سپاه عثمانی‌درمیدان جنگ آگاه بودند، بشاه‌اسماعیل پیشنهاد کردند که شب‌هنگام اجازه دهد پیش از آنکه سپاهیان دشمن دردشت چالدران‌مستقر شوند وتوپخانه وتفنگچیان خویش را مرتب وآمادهٔ تیراندازی سازند، برایشان حمله برند وبدینوسیله استفاده ازاسلحهٔ آتشین را بردشمن‌دشوارسازند. ولی **دورمیش‌خان** رئیس طائفهٔ شاملو، ازسرداران نامی‌قزلباش، با این پیشنهاد مخالفت کرد و چنین‌کاری را خلاف مردانگی شمرد. شاه‌اسماعیل نیز رأی او را پسندید و گفت که «من‌حرامی قافله نیستم. هرچه مقدرالهی‌است بظهور می‌آید[۱].»

۱ـ رجوع کنید بتاریخ‌عالم‌آرای‌عباسی، چاپ تهران، صفحهٔ ۳۱.
حسن روملو در احسن‌التواریخ دربن‌باره چنین نوشته است: «... خان‌محمداستاجلو و

«بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد»



تصویر یک سرباز پیادهٔ ترک
درقرن دهم هجری قمری

۹- ترتیب دو سپاه در دشت چالدران

ترتیب سپاه عثمانی

بامداد روز چهارشنبهٔ دوم رجب ۹۲۰ هجری قمری، سپاهیان ترک بفرمان سلطان سلیم از تپه بسوی دشت چالدران فرود آمدند ودر آنجا بترتیب زیر قرار گرفتند:

دستهٔ سواران **نیکوبی**[۱] بسرداری **میخال اوغلی**، و سواران **بولی**[۲] و **قستمونی** بسرداری **اسفندیار اوغلی** با دستهٔ **آکنجی‌ها** پیشقراول یا چرخچی سپاه بودند. بیرق دستهٔ اول سرخ و بیرق دستهٔ دوم سبز بود.

سواران **آناطولی و قرامان**، یا سپاهیان آسیائی عثمانی، بسرداری **سنان پاشا** معروف به **خادم و زینل پاشا** درمیمنه جای گرفتند.

سواران **روم ایلی** (روملی) یا سپاهیان اروپائی عثمانی، بسرداری **حسن پاشا** در میسره ایستادند.

ینی چریان پیاده بفرماندهی **عثمان آغا بال یمز اوغلو سگبانباشی**، بشکل مربع درخط دوم قلب سپاه پشت عراده‌های توپ قرار گرفتند.

حیوانات بارکش اردو را ازسه‌جانب دراطراف سربازان ینی‌چری جای دادندو ارابه‌ها را محکم بیکدیگر بستندوجلوحیوانات‌مرتب کردند، بطوری کدمانند سنگری محکم از حملهٔ سواران قزلباش جلوگیری میکرد. بدین صورت یکنوع حصاری در میان سپاه عثمانی بوجودآمد که سپاه پیاده را از خطر حملهٔ ناگهانی سواران دشمن محفوظ میداشت.

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل:
نورعلی‌خلیفهٔ روملو وبعضی ازمردمان، که از اطواررومیان‌باخبر بودند، عرض نمودند که قبل‌ازآنکه مخالفان خودرا حراست نمایند، بربالای چالدران برسرایشان رویم ومهم‌آن ناتمامرا باتمام‌رسانیم، ودورمش‌خان‌شاملو این‌سخن را رد کرده بخان‌محمد گفت که کدخدائی تو دردیاربکرمیکندرد، ومعروض داشت که مامکث میکنیم تاوقتی که‌آنچه مقدور ایشانست از قوت بفعل‌آورند در محافظت خویش، بعد ازآن قدم در میدان کارزار گذاشته دمار از لشکرایشان‌برآوریم. خاقان‌سکندرشان سخن دورمش‌خان را قبول نمود...» چاپ کلکته، صفحهٔ ۱۴۵.

۱- Nikobi ۲- Boli

میمنه و میسرهٔ سپاه عثمانی رایك ردیف عرادههای توپ که با زنجیرهای محکم بیکدیگر بسته شده بود، بهم مربوط میساخت، وبدین ترتیب توپخانه نیز بمنزلهٔ حصار دیگری از آهن و آتش بود که پیادگان ینیچری را از حملهٔ سواران ایران حفظ میکرد.

دستهٔ قراولان خاص سلطان، که مرکب از دستههای مختلف سلاحدار و علوفهچی وغربا و قراولان پیادهٔ صولاغ و قاپوچی بود، درپس ینیچریها جای گرفته و فرماندهی آن باشخص سلطان بود.

سلطان سلیم نیز باوزیران خود **احمد پاشا هرسکلی اوغلی** صدراعظم، و **احمد پاشا دوقه کین اوغلی** وزیر دوم، و **مصطفی پاشا بیغلو چاوش** وزیر سوم، بر بالای تپهای که بردشت چالدران تسلط داشت، درزیر دو بیرق سرخ وسپید قرار گرفته بود.

دستهٔ پیادهٔ **عزبها** را هم جلو توپخانه جای داده بودند تا توپها را از نظر دشمن مستور دارد. این دسته طوامه (نیمتنههای شمسه دوخته)های سرخ پوشیده بودند.

یکدسته سپاه نیز بسرداری **شادی پاشا** مرکب از سوار و پیاده، درپس تمام لشکر جای گرفته بود تا از حملات احتمالی دشمن بپشت اردو جلوگیری کند.

ترتیب سپاه ایران

وضع سپاهیان ایران نیز ازینقرار بود:

دستهای از سواران قزلباش با **دورمیش خان شاملو** و **خلیل سلطان ذوالقدر** حکمران فارس، و **حسین بیگ لله** وزیر سابق و **نورعلی خلیفهٔ روملو** حکمران ارزنجان، و **خلیل بیگ** و **منتشا سلطان** حاکم تبریز و **سلطان علی میرزا افشار** و **پیره بیگ چاوشلو** درمیمنه.

دستهٔ دوم با **محمدخان استاجلو** حکمران دیاربکر و جمعی از خانان و سلطانان استاجلو و پسران **بابا الیاس چاوشلو** و گروهی دیگر از سرداران درمیسره.

نظام الدین میرعبدالباقی وکیل السلطنه یا وزیراعظم، و **میر سید شریف الدین علی صدر** قاضی عسکر، و **سید محمد کمونه** نقیب الاشراف نجف نیز، بادستهای دیگر از سواران درزیر لوای شاهی درقلب لشکر جای گرفتند.

یکدسته از سواران ایران هم بسرداری **سارو پیره** قورچی باشی و **یوسف بیگ**

ورساق حکمران قلعهٔ «کماخ»، چرخچی‌باپیشقراول‌سپاه‌ومأمورمستورداشتن حرکات لشکر بودند[۱].

شاه‌اسمعیل نیزخود با گروهی از دستهٔ قورچیان، که زبده‌ترین سواران قزلباش بودند، درطرفی ازقلب لشکر قرار گرفته‌آماده بود که اگرقسمتی از سپاه مورد حملهٔ سخت دشمن واقع شد، بیاری‌آن قسمت شتابد.

برخی از مورخان ایران نوشته‌اند که هنگام ترتیب صفوف سپاه، شاه‌اسماعیل با کمال خونسردی وآسایش خیال، دردشت چالدران بشکار بلدرچین مشغول بود[۲].

۱۰ـ نبرد چالدران

نقشهٔ‌سلطان سلیم‌خان درنبرد چالدران‌این بود که بهرحیله انبوه سواران‌قزلباش را هدف توپخانهٔ خود سازد. زیرا تیررس توپهای سرپرعثمانی کوتاه بود و نمیتوانست از دور بسپاه دشمن‌آسیبی رساند. بهمین سبب برای فریب دادن حریف، از سپاه ترك دستهٔ معروف به **عزبها** را جلوصف عراده‌های توپ قرار داده بود، تا توپخانه را ازنظر ایرانیان مستور دارند. افراد این دسته مأمور بودند که بمحض نزدیك رسیدن سواران قزلباش، از برابر توپها بچپ یا براست کناره گیرند، تا توپخانه ناگهان بتیراندازی مشغول شود و سواران دشمن را ازپای درآورد.

اما شاه‌اسماعیل، که بوسیلهٔ جاسوسان خود از جزئیات نقشه‌های نظامی‌سلطان سلیم‌آگاه‌بود، مصمم شد که با دودستهٔ بزرگ‌ازسواران قزلباش، ازدوطرف برسپاهیان ترك بتازد، تا برای «عزبها» مجال کناره گرفتن ازجلو توپخانه وآزاد نهادن توپها برای تیراندازی نماند. سپس همینکه سواران قزلباش ازصف توپخانه گذشتندباخیال‌آسوده ازدوسو برقراولان خاص سلطان ومحلی که او خود قرار گرفته بود، حمله‌برند وبادرهم شکستن قراولان ازپشت پیاده نظام ینی‌چری را درمیان بگیرند.

۱ــ مؤلف عالم‌آرای‌عباسی مینویسد که خان‌محمداستاجلو، حکمران دیاربکر نیز، با اینده‌سته بود.

۲ــ عالم‌آرای‌عباسی، صفحهٔ ۳۲. وتاریخ‌جهان‌آراء، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌تهران.



تصویر یک سرباز ینی چری
در قرن یازدهم هجری قمری

حملهٔ شاه اسمعیل

در آغاز نبرد **سارو پیرهٔ استاجلو** و همراهانش، که پیش‌قراول یا «چرخچی» سپاه بودند، بر یکدسته از پیشقراولان سپاه عثمانی تاختند، ولی شکست خوردند. پس شاه‌اسماعیل خود با گروه انبوهی از سواران زبدهٔ قزلباش که درمیمنهٔ لشکر بودند، برمیسرهٔ سپاه ترک حمله برد[۱]. خان محمد استاجلو نیزدستورداشت که باسواران دیاربکر بهمان صورت برمیمنهٔ سپاه عثمانی بتازد. جانبازان قزلباش با فریادهای «شاه، الله!» پیش تاختند و شهریار صفوی چنان بسرعت و شتاب رسید که «عزبها» فرصت حرکت نیافتند[۲]، و بجای آنکه از جلو توپها بکنار روند، در همانجا بتیغ و نیزهٔ سواران دلیر قزلباش از پای درآمدند. بدینصورت توپخانهٔ ترك در قسمت میسره بیکارو بیفائده‌ماند وسواران روم‌ایلی که بسرداری **حسن پاشا** درمیسره بودند، از فشار حملهٔ سواران ایران تا ساقهٔ سپاه ترك، آنجا که **شادی پاشا** جای گرفته بود، عقب نشستند و حسن‌پاشا در حملهٔ اول بخاك افتاد.

ولی‌شاه اسماعیل‌درتعقیب‌سواران‌روم‌ایلی‌ازهدف اصلی خویش، که دستهٔ قراولان خاص سلطان وپیادگان ینی‌چری بود، غافل شد و ازین هدف دورتررفت.

سلطان سلیم نیز ازین حملهٔ ناگهانی دریافت که نقشهٔ نظامیش باطل گشته و لشکرش درخطراست.

هرگاه **خان محمد استاجلو** هم مثل‌شاه‌اسمعیل موفق میشد که جناح راست قوای ترك را درهم شکند، و**سنان پاشا** را شکست دهد،کارسپاه عثمانی بپایان‌میرسید. زیرا درینصورت‌توپخانهٔ‌سپاه، که‌تغییرجهت‌آن‌امکان‌ناپذیربود، بکلی بیفائده‌وبی‌مصرف

۱ـ بیشتر مورخان ترك نوشته‌اند که شاه‌اسماعیل با ده‌هزار سوار زره‌پوش حمله کرد. ولی‌چون میدانیم مجموع سواران سپاه ایران از بیست‌هزار بیشتر نبوده قطعاً این عدد درست نیست.

۲ـ بسیاری از مورخان ترك نوشته‌اند که حملهٔ شاه بقدری شدید و دلیرانه بود که اسبان سواری‌اوازشدت حمله‌های پیاپی یا میتر کیدندویا ازحرکت بازمی‌ماندند. بطوری که در جنگ چالدران هفت مرتبه اسب خود را عوض کرد و باآنکه در هرحمله گرفتار هزارگونه‌آسیب میشد، باز ازحمله و کشتار رونمی‌تابید. «بنقل از کتاب انقلاب‌الاسلام‌بین الخاص‌والعام، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی، ص۱۹۶.»



تصویر شاه اسماعیل اول صفوی

که در زمان سلطنت آن پادشاه کشیده شده است

اصل تصویر در موزهٔ «روایال گالری دزوفیسی» در شهر «فلورانس» است .

می‌ماند . خاصه کـه پر کردن توپهای سرپرآنزمان نیز بزودی و آسانی میسر نبود . با ازکار افتادن توپخانه سپاه پیادهٔ ینی‌چری بکلی از دوسو محصور میشد و از قراولان خاص سلطان هم، که چندان زیاد نبودند ،کاری ساخته نبود .

بااینهمه سلطان سلیم‌خان بجای آنکه‌قوای ذخیره‌را بمقابلهٔ شاه‌اسماعیل‌فرستد، منتظر نتیجهٔ حملهٔ سواران **خان‌محمد استاجلو** بجناح راست‌سپاه خود گردید .

شاه اسماعیل نیز همچنان باکمال جسارت و بیباکی تیغ میزد و سواران جناح چپ را دنبال میکرد.ولی درهمانحال منتظر بود که‌خان محمد ازجانب دیگر بدوبپیوندد و کارمحاصرهٔ سپاهیان ینی‌چری راتمام کند .

کشته‌شدن خان محمد استاجلو

حملهٔ‌خان‌محمداستاجلو بجناح راست‌سپاه‌عثمانی،برخلاف‌حملهٔ شاه اسماعیل به‌نتیجهٔ قطعی نرسید ، زیرا خان استاجلو دیرتر ازشاه وآهسته‌ترازوی حمله کرد. بطوری که سنان‌پاشا، فرمانده سواران‌آناطولی فرصت یافت که درکار جنگ بیندیشد ، و شکست جناح چپ را تلافی کند . این سردارچون مشاهده کرد که بسبب حملهٔ ناگهانی وسریع شاه و سواران او دستهٔ «عزبها» نتوانستند در جناح چپ از جلو توپها بکناری روند ، پیش ازآنکه خان محمد بسپاه‌ترك نزدیك رسد، بدستهٔ **عزبها** درجناح راست فرمان داد که بپشت‌توپخانه منتقل شوند . عزبها نیز اطاعت کردند و ازروی زنجیرها و عراده های توپ با زحمت بپشت توپها رفتند.بدین ترتیب توپخانه درجناح راست آزاد شد وسواران «خان‌محمد» راگلوله باران کرد. خان محمد که پیشاپیش سواران اسب میتاخت ، بخاك افتاد ونیمی از همراهان وی نیز تلف شدند .

سنان پاشا پس ازین پیروزی قسمتی از سواران خـود را بتعقیب‌بقیهٔ سواران خان‌محمدفرستاد ، تاآنان‌را متفرق کنند وازحملهٔ تازه بازدارند. سلطان سلیم نیز فوراً ازین پیش‌آمد استفاده کرد وچون خیالش ازجناح راست سپاه‌آسوده شد ، باتمام‌قوائی که دراختیار داشت ، ازپهلوبرشاه‌اسماعیل وسواران وی حمله برد . درهمانحال‌فرمان

داد حصار ارابه‌ها و حیوانات بارکشی را که گرد پیاده نظام ینی‌چری تعبیه شده بود، دردونقطه شکافتند، و با این عمل ینی‌چری‌ها هم که تا آنزمان محصور بودند، آزادشدند و سواران شاه را هدف تیرهای تفنگ ساختند.

درهم‌شکستن سپاه قزلباش

ینی‌چریها هفت‌بار متوالی شلیك کردند و بسیاری از دلاوران قزلباش را بخاك افکندند. در همین ضمن شاه اسماعیل مکرر بتوپخانهٔ عثمانی تاخت و هفت‌بار بضرب شمشیر حلقهٔ زنجیرها را برید[1]، و سواران قزلباش نزدیك بسیصد تفنگ‌انداز ینی‌چری را در پس عراده‌های توپ ناچیز کردند. ولی چون سلطان سلیم باقراولان خاص و **شادی‌پاشا** نیز باسواران خود برشاه وهمراهان‌وی‌حمله‌بردند، شکست درایرانیان افتاد. عاقبت شاه‌اسماعیل با گروهی‌ازقورچیان درمیان سواران دشمن محصورشد. بااینهمه در کمال رشادت ازخود دفاع میکرد ودرآنجا بود که با **علی‌بیگ مالقوچ‌اوغلی** فرمانده توپچیان ترك‌روبرو گشت. اینمرد که سرداری قوی هیکل و زورمند و پهلوان بود بابرادرخود **نورعلی بیگ** بشاه حمله برد و بریکدست او زخمی زد. ولی شاه اسماعیل چنان با شمشیر بر فرق وی نواخت که کلاه‌خودش باسر بدونیم شد و شمشیر شاه تا گردن وی فرودآمد[2]. نوشته‌اند که‌سلطان سلیم نیزازآن ضربت درشگفت شد وشاه را بقوت بازوتحسین کرد[3].

در همانحال شاه‌اسماعیل بردوش وپا نیز مجروح شد ودرصدد برآمد که خود را ازآن گیرودار برهاند. ولی ناگاه اسبش درگل فرو رفت و برزمین غلتید، و دسته‌ای از سواران ترك برای کشتن او پیش تاختند. ولی **میرزاسلطانعلی** نام افشار از سران قزلباش که در صورت ولباس بشاه شباهت بسیار داشت، بمدافعه برخاست و خود را شاه اسماعیل معرفی کرد و حمله‌وران بگمان اینکه براستی شهریار ایرانست، او را زنده نزد سلطان سلیم بردند. سلطان عثمانی ازوپرسید: «مگرتو نمیدانستی که من بادویست

۱ــ عالم‌آرا، صفحهٔ ۳۲. احسن‌التواریخ، چاپ کلکته، صفحه ۱٤۸.

۲ــ احسن‌التواریخ، صفحهٔ ۱٤٦.

۳ــ حبیب‌السیر، چاپ تهران. مورخان ایران همگی نوشته‌اند که شاه اسماعیل مالقوچ اوغلی را درآغازکارزار ازپای درآورد. درانقلاب‌الاسلام نیزآمده‌است که شاه‌میخال اوغلی فرمانده چرخچیان را دونیمه کرد.

هزار مرد و توپخانه و سواران ینی‌چری بجنگ آمده‌ام؟ پس چگونه باسپاهی اندك بمقابله‌آمدی و بی‌سبب خلقی‌را بکشتن دادی و خود را گرفتار ساختی؟» سلطان نعلی درعالم‌اخلاص وصوفیگری همچنان بجای شاه درجواب گفت: «من میدانستم که لشکر تو بسیاراست، ولی‌نمیدانستم که خود را بحصارتوپخانه میندازی و در دنیا و عقبی بدنام میکنی!» درهمانحال **خضرآقا** نام‌معروف‌به‌**آت‌چکن**، ازمهتران سپاه‌ایران، اسب‌خود را بشاه‌اسماعیل داده[1] و شاه باردیگر بجنگ و کشتار دشمن پرداخته بود. چون‌فریاد و غوغای او و همراهانش بگوش سلطان رسید و دریافت که سلطان علی سواران ترك و او را فریب داده و بدینوسیله پادشاه خود را از مرگ قطعی رهانیده است، خشمگین شد و فرمان داد که‌آنسردار فداکار را گردن زدند[2].

سنان پاشا فرمانده میمنهٔ‌سپاه‌ترك پس از آنکه بشکست شاه‌اسماعیل وسوارانش اطمینان‌یافت، سواران‌خودرا بتعقیب‌سواران وپیادگان‌ایران، که‌هنوزواردمیدان‌جنگ نشده‌بودند،روانه کرد واین دسته را درهم‌شکست ومتفرق ساخت وتمام اردوی ایران را غارت کرد[3]. دستهٔ دیگر از سواران‌عثمانی‌هم‌باقیماندهٔ سپاهیان«خان‌محمد استاجلو»را تا فرارسیدن شب دنبال کردند و بسیاری ازیشان را کشتند.

---

۱ ــ شاه‌اسماعیل بعدها بپاس‌این‌خدمت قریهٔ سیس‌ازقراء اروناق را که درشش‌فرسنگی تبریز است، به خضرآقا بخشید.

۲ ــ درکتاب‌انقلاب‌الاسلام آمده‌است که‌سلطان‌سلیم‌میرزاسلطانعلی‌را بپاس نمکشناسی وشاهدوستی وی‌بخشید وانعام وخلعت داد ومرخص کرد. ولی دزدان درراه خوی و مرند اورا گرفتند وبرای ربودن پول واسب ولباسش کشتند. ــ صفحهٔ۱۹۸.

۳ ــ یکی ازسرداران‌قزلباش بنام خلیل‌سلطان ذوالقدرحکمران فارس درنبردچالدران خیانت‌کرد و درجنگ شرکت ننمود،وهرچه شاه پیغام فرستاد که زودترباسواران فارس وارد معرکه گردد،نشنیدوعاقبت نیزبفارس گریخت.بهمین سبب شاه‌اسماعیل پس ازجنگ چالدران یکی ازقورچیان‌قزلباش بنام‌کورسلیمان را بکشتن او مأمورساخت. کورسلیمان وقتی‌بشیرازرسید که خلیل سلطان‌با جمعی ازدوستان‌ونزدیکان خویش مجلس بزمی‌آراسته بود. پس‌آهسته بگوش اوگفت که بامر شاه باید بضرب دوازده چوب ترا تنبیه‌کنم و بازگردم وانجام دادن این امردرین مجلس شایسته نیست. خان ذوالقدرفریب خورد وبا او تنها بخلوت رفت. درآنجا کورسلیمان فرمانی راکه‌دربارهٔ کشتن وی داشت نشان داد وبی‌درنگ‌سرش‌را برید وبازگشت؛ احسن‌التواریخ، صفحهٔ۱۵۲، روضة‌الصفویه،نسخهٔ‌خطی.

مورخان ترك بروش نظامی سنان‌پاشا درجنگ چالدران اهمیت بسیار داده‌اند و معتقدند که اگر او با زبردستی خان محمد استاجلو و سواران او را تا تیررس توپخانهٔ عثمانی پیش نمی‌آورد و ازمیان برنمیداشت، شکست سپاه ترك مسلم بود .

شاه اسماعیل چون مقاومت در برابر آتش توپ و تفنگ دشمن را بیهوده دید ، فرمان داد که کرنای‌نواختند و باقریب سیصدسوار که براو گردآمدند جنگ کنان‌خود را ازمعرکه بیرون کشید و راه تبریز پیش گرفت . بقیهٔ‌سواران میمنهٔ سپاه قزلباش هم که میسرهٔ لشکر ترك را درآغاز نبرد درهم شکسته بودند ، دلیرانه برقلب سپاه دشمن زدند و دنبال شاه ازمیدان بدررفتند . سلطان سلیم از بیم‌آنکه مبادا ایرانیان حیله‌ای کرده باشند ، سپاه ترك را ازتعقیب ایشان بازداشت . ولی درآغاز شب معلوم شد که از لشکرایران اثری درآنحدود باقی نمانده است . آنگاه سربازان ترك بچپاول باقی‌ماندهٔ اردوی ایران پرداختند .

تلفات دو سپاه

تلفات دوسپاه درجنگ چالدران، که ازساعت نه‌ونیم تاسه‌ساعت بعد ازظهر، دوام یافته‌بود بگفتهٔ نویسندگان ایرانی‌به‌پنجهزار تن میرسید که ازآنجمله دوهزار کس ازسپاهیان قزلباش وسه‌هزار ازلشکرترك بودند. ولی دسته‌ای از نویسندگان ترك عدد تلفات خود را از سی تاچهل‌هزار دانسته و تلفات سپاه ایران را دو برابرآن پنداشته‌اند . یکی‌ازمورخان ترك‌نیزعدد کل‌تلفات‌راهشتهزار ودویست‌وشانزده نفر و عدهٔ کشتگان لشکر عثمانی را ۲۹۳۳ نفرنوشته است[۱] .

در سپاه عثمانی سواره‌نظام میسره از حملهٔ شاه اسماعیل و میمنهٔ اردوی قزلباش تقریباً بکلی نابود شد ، ولی برسایرقسمتهای سپاه‌آسیب فوق‌العاده نرسید. درسپاه‌ایران نیزبسواران خان محمد استاجلو یعنی‌میسرهٔ قوای قزلباش تلفات سخت وارد‌آمد .

از سرداران بزرگ قزلباش خان‌محمد استاجلو، ساروپیره قورچی باشی ، حسین بیگ‌لله حاکم‌خراسان، میرعبدالباقی وکیل‌السلطنه ، میرسیدشریف صدرقاضی‌عسکر، خلفا بیگ حاکم بغداد ، سید محمد کمونه نقیب‌الاشراف نجف ، سلطان علی‌بیگ ،

۱ــ بنقل از کتاب انقلاب‌الاسلام ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ، صفحهٔ ۲۰۳

حمزه‌بیک کوسه ، سردار بیک حاکم بردعه و گنجه ، برادراغزیوارخان حاکم مغان بخاك هلاك افتادند .

از سرداران عثمانی نیز حسن‌پاشا امیرالامرای روم‌ایلی ، حسن‌آقا سنجق‌بیک **موره**[۱]،علی‌بیک‌مالقوچ اوغلی‌سنجق‌بیک‌صوفیه،طورعلی‌بیک‌سنجق بیک‌**سلستره**[۲]، سلیمان بیک سنجق‌بیک **پریزرند**[۳]، محمدبیک سنجق‌بیک **قرەسی** ، اویس‌بیک سنجق بیک قیصریه ، اسکندربیک یوسف‌اوغلی سنجق بیک **نیگده**[٤]، قارلی اوغلی سنجق بیک **بیگ شهری** و مصطفی بیک میخال‌اوغلی سنجق بیک **نیکوبی** کشته شدند .

مورخان ترك غالباً نوشته‌اند که اگر لشکر سلطان‌سلیم مدافع نبود ومانند سپاه قزلباش متعرض می‌بود قطعاً عدد کشتگان سپاه عثمانی چندین برابر میشد ، وهرگاه لشکرقزلباش توپ وتفنگ و پیاده‌نظام‌کافی میداشت ، وسردارانش مست نبودند و باعقل و تدبیر جنگ میکردند ، بدان‌آسانی شکست نمیخوردند و میتوانستند مدتی اردوی عثمانی را مشغول دارند . مخصوصاً چون زمستان نزدیك بود سلطان سلیم ناچار میشد که تن بمصالحه دهد وبکشور خود باز گردد[۵].

۱۱ـ بعدازجنگ

غنائم جنگ

پس از آنکه‌میدان چالدران ازسپاه قزلباش خالی شد ، چنانکه پیش ازین اشاره کردیم ، سربازان ترك اردوی ایران را غارت کردند و غنائم واموال و زروسیم فراوان بچنگ‌آوردند .

بگفتهٔ مورخان ترك چندتن‌اززنان ایرانی‌هم که‌درلباس سربازی همراه شوهران خود بمیدان جنگ‌آمده بودند ، بدست سربازان سلطان سلیم‌افتادند و دو زن از حرم

۱ــ Morée ۲ــ Silistrie
۳ــ Prizrend ٤ــ Nigdé
۵ــ نقل از کتاب انقلاب‌الاسلام ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ، صفحهٔ ۲۰۳.

شاه اسماعیل بنام **بهروزه خانم** و **تاجلی** خانم نیز از آنجمله بودند [۱] .

گذشته از زنانی که اسیر شدند ، جسد بسیاری از زنان نیز درمیدان جنگ پیدا شد، که بفرمان سلطان سلیم آنها را باتشریفات مخصوص نظامی بخاك سپردند. این زنان دلیر، بگفتهٔ نویسندگان ترك ،با زره وخفتان و کلاه خود دوشادوش شوهران خویش در جنگ شرکت جسته بخاك هلاك افتاده بودند. بهمین سبب پس از جنگ چالدران دردنیا معروف شد که شاه اسماعیل سوارانی از زنان شمشیرزن با اردوی خودداشته که درحدود ده هزار بوده‌اند!

یکی از مورخان ایتالیائی بنام **ساگردو** [۲] در کتاب . **تاریخ امپراطوری عثمانی** دربن باره می‌نویسد :

«... درمیان کشتگان اجساد زنان ایرانی پیدا شد که در لباس مردان جنگ بمیدان آمده بودند تا درسر نوشت شوهران خود شریك ودرافتخار نبرد سهیم باشند . سلیم برجرأت و دلیری‌ووطن‌پرستی ایشان آفرین گفت و فرمان داد که با تشریفات نظامی آنان را بخاك سپارند.»

از زنان حرم شاه اسماعیل **بهروزه خانم** زن عقدی و **تاجلی خانم** ، بگفتهٔ مورخان ترك ، معشوقهٔ او بود [۳] . تاجلی خانم که اسیر **مسیح پاشازاده** ازسرداران ترك شده بود ، پس از آنکه دو شب در اردوی عثمانی بسر برد ، یك جفت گوشوارهٔ خود را که بشکل قاوه ازلعل ساخته شده ، ویك طاق آن شکسته بود [۴] ، بهمسیح پاشا زاده فدیهٔ نجات داد

۱ــ منجم باشی در صحائف الاخبار می‌نویسد که ایرانیان زنان خود را همراه خود بجنگ می‌بردند تاوجود ایشان درمیدان نبرد مایهٔ تحریك غیرت وحمیت سربازان شود .

۲ــ Sagredo

۳ــ تاجلی خانم زن شاه اسماعیل بوده نه معشوقهٔ او ، و چند تن از مورخان ایران ، مانند مؤلف تاریخ عالم آرای شاه اسماعیل ومیرمنشی قمی ، نویسندهٔ خلاصة التواریخ صریحاً اورا زن شاه خوانده‌اند. میرمنشی می‌نویسد که «پس ازمرگ شاه اسماعیل کپك سلطان استاجلو و دیو سلطان روملو که دو پیر سالخوردهٔ معرکه دیده بودند ، با قاضی حسن که وزیر بود . . . باستصواب تاجلوخانم... شاه طهماسب را ... بپادشاهی نشاندند. .»

۴ــ مؤلف کتاب انقلاب الاسلام از قول نویسندگان ترك می‌نویسد که طاق گوشوارهٔ تاجلی خانم را شبی شاه اسماعیل درحال مستی بادوانگشت فشرده وشکسته بود. «صفحهٔ ۲۰۱ ازنسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی».

در تاریخ جنگ چالدران ، تألیف مقبل بیگ نیز آمده است که «شاه اسماعیل چون پس از

«بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد»

و درلباس مردانه ازاردوی دشمن بتبریز گریخت . این گوشوارهٔ گرانبها **لعل بیرک** نام داشته وهرقطعه لعل آن باندازهٔ کف دستی بوده است.[۱]

نویسندهٔ تاریخ گرانبهای **عالم آرای شاه اسماعیل**[۲] در بارهٔ فرار تاجلی خانم (یا تاجلو بیگم) چنین مینویسد :

«... درجنگ شاه اسماعیل باسلطان سلیم زنی نقابدار درمیدان شمشیر میزد وبا ترکان میجنگید. اینزن تاجلو بیگم زن **شیخ اوغلی** (یعنی شاه اسمعیل) بود . سلطان سلیم میخواست اورا دستگیر کند ، ولی توفیق نیافت ... نقابدار پس ازفرار شاه اسماعیل مفقود شد. شاه **دورمیش خان** را باسیصد کس بدنبال اوفرستاد که مگراورا پیدا کنند، زیرا که درتبریز نبود. تاجلوخانم زخم برداشته ازمیدان بدررفته بود ونمیدانست بکجا میرود. اتفاقاً **میرزا شاه حسین اصفهانی** وزیر دورمیش خان شاملو، بارخانه گرفته ازاصفهان برای خان می آورد . چون دومنزل ازتبریز بیرون آمد ، رسید بآن صحرا و فرودآمد وازشاه وازشکست قزلباش خبر نداشت . تاجلو بیگم باو برخورد واوبیگم را برداشت که برگردد واز راه مراغه بدر رود، وشاید سراغ شاه کند که کجاست ، که به دورمیش خان برخورد و بخدمت شاه رفتند . شاه به بیگم عتاب و خطاب بسیار کرد ، که ترا بجنگ چکار ؛ اگر پس ازاین چنین کاری کنی ترا خواهم کشت ...»

شاه اسماعیل **میرزا شاه حسین اصفهانی** را بپاداش خدمتی که با نجات دادن «تاجلی خانم» کرده بود بمنصب عالی « وزارت ونظارت دیوان شاهی » مفتخر گردانید . و از این کار او میتوان دریافت که بدان زن عشق وعلاقهٔ وافر داشته است . نویسندهٔ **تاریخ جهان آرا** دربن باره می نویسد :

«... ومنصب وزارت و نظارت دیوان اعلی را ، بسبب جانسپاری که درباب رسانیدن یکی ازمخدرات سرادق جاه وجلال در **درگزین** بدرگاه

بقیه حاشیه ازصفحهٔ قبل:

شکست چالدران بتبریز آمد ، چند ساعتی در آنجا توقف کرد و برای آنکه اندوه شکست را فراموش کند بشرابخوری پرداخت و در مستی گوشوارهٔ گرانبهای زن خود تاجلی خانم را خرد کرد . زیرا ازتماشای این جواهر گرانبها بخاطرمی آورد که زن زیبای خویش را دردست دشمن رها کرده وتنها گریخته است؛ سلطان سلیم خان همینکه پس ازفتح چالدران بتبریز آمد خرده های این گوشواره رابچنگ آورد ودستورداد تا آنها را بیادگار آن فتح درقبضهٔ خنجرش بنشانند.» ولی ظاهراً روایت اول بحقیقت نزدیکتر است .

۲ــ یك نسخه ازین کتاب نفیس در کتابخانهٔ آقای وحیدالملك شیبانی موجود است .

سپهر اشتباه، یعنی وحید افرادانسانی **میرزا حسین معمار اصفهانی**، که در سلک ملازمان نواب **دورمیش خان** بود، مرحمت فرمودند و مقرر شد که آنجناب من حیث الاستقلال والانفراد متعهد سرانجام امور سلطنت گشته جمیع امرا وارکان دولت غاشیهٔ متابعتش بردوش گرفته بی وقوف اودرهیچ مهمی ازمهمات جزئی و کلی دخل ننمایند[1]...»

بطوری که گذشت مورخان ایرانی هم وجود زنانی را که بانقاب درچالدران شمشیر میزده‌اند، تصدیق کرده‌اند. منتهی شاید باحترام شهریار صفوی صریحاً از اسیر گشتن زنان وی چیزی ننوشته‌اند.

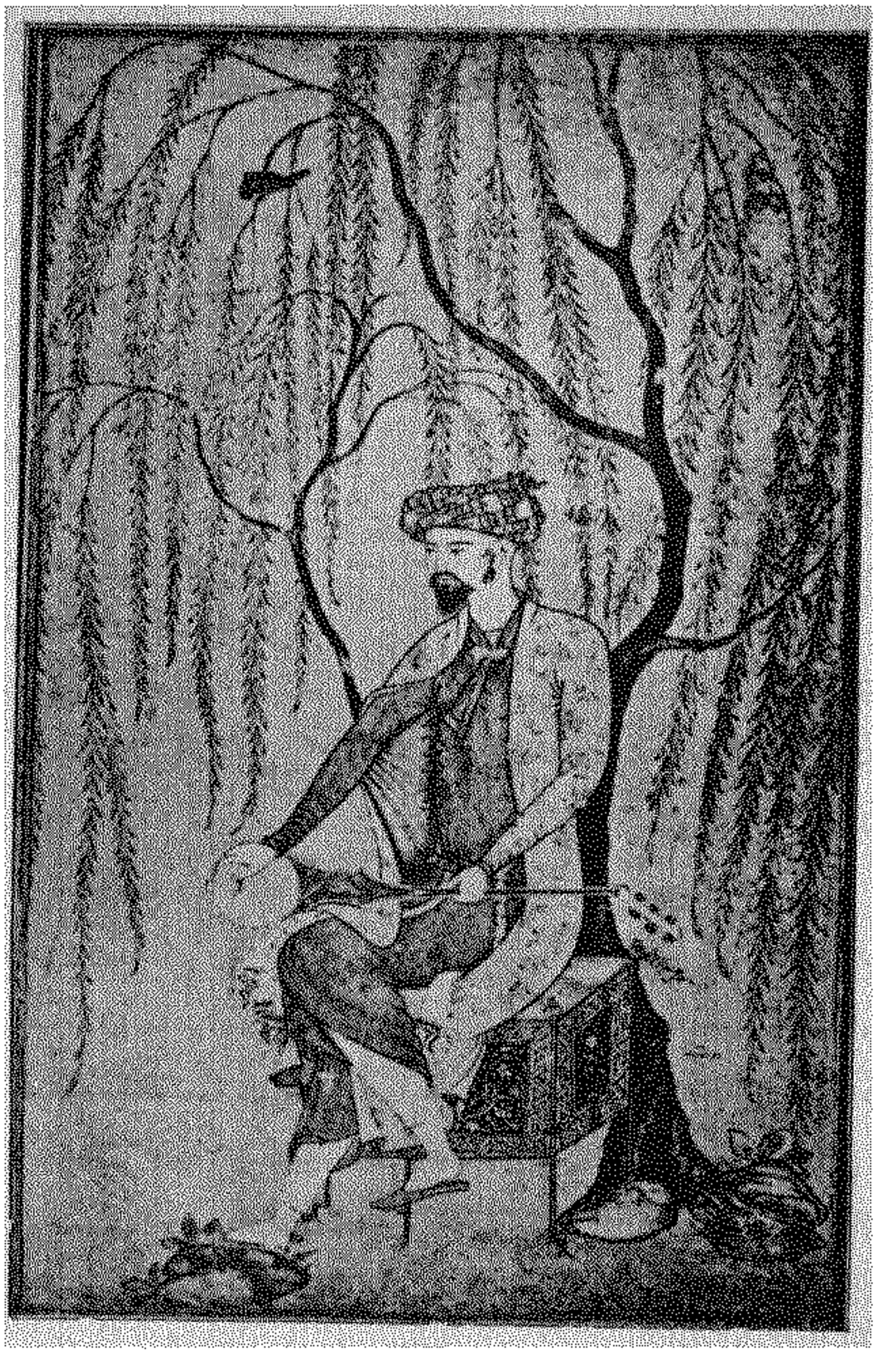
سرنوشت **بهروزه خانم**، زن دیگر شاه اسماعیل را، در صفحات آینده بیان خواهیم کرد.

رفتن سلطان سلیم خان به تبریز

پس از پایان جنگ چالدران سلطان سلیم‌خان باردوگاه عثمانی بازگشت و همانشب **احمدپاشا هرسکلی اوغلی** صدر اعظم را مأمور کرد که بتبریز رود و پایتخت دولت صفوی را تصرف کند. مردم تبریز را نیز بموجب فرمان زیر دعوت کرد که ازصدراعظم عثمانی اطاعت کنند:

«**اکابر و اعیان سکان خطهٔ تبریز**، سیما فخر السادات **میر عبدالوهاب** رزقت سلامته، بعنایت و مراحم شاهانه سمت اختصاص یافته بدانند که شفقت و رأفت درترفیه حال مسلمانان وتطییب قلوب عجزه ومسکینان وتشیم مصالح ملک و ملت و تنظیم مناظم دین و دولت بیش از پیش است. همه کس را شکر ایزد متعال واجبست که ایشانرا از دست ظلم چنین ظالم غدار رهانید و سایهٔ عدالت سعادتبخش مارا برسرایشان گسترانید. حالیا پیش از نزول اجلال اردوی همایون برافاضهٔ عدل وانصاف وازالهٔ جور واعتساف، دستورمکرم ووزیرمعظم وکبیر مفخم ذوالقدرالاتم والمجد الاشم والنجابة والکرم، مدبرالامور بالرأی المصاب بین الامم، نظام الملک فی العالم، مقرب الحضرة السلطانیه، مشیرالدولة الخاقانیه، الخاص بمزید عنایة الملک الصمد، مبارز الدنیا والدین **احمد**، دامت معالیه، بدان جانب فرستادیم. چون پاشای مومی الیه بشهر تبریز فرودآید با انواع تعظیم وتبجیل وتکریم وتجلیل پیشداد (؟) اودردوید واوامرو نواهیش که همه فرمان قضا جریان قدر نفادماست، بسمع اطاعت وانقیاد بشنوید و امتثالش را از صمیم دل وجان قیام تام نمائید و این معنی را دربارهٔ شما عین عنایت و محض حمایت دانید. تحریرافی الیوم الثانی من شهر رجب المرجب سنه عشرین وتسعمائة[2].»

۱ــ تاریخ جهان‌آرا، منسوب به ملاابوبکر تهرانی، متعلق بکتابخانهٔ ملی، نسخهٔ خطی.
۲ــ منشآت السلاطین، جلد اول، صفحهٔ ۳۹۱.



تصویر سلطان سلیم خان

کار آقا رضای نقاش ، در قرن یازدهم هجری

بامداد روز جمعهٔ سوم ماه رجب سلطان سلیم‌خان سرداران و بزرگان لشکر را بار داد و بکسانی که درروز جنگ دلیری ومردانگی نشان داده بودند ، خلعت و پاداش عطا کرد. اسیران قزلباش را نیز بفرمان‌وی گردن زدند، و کشتگان دوسپاه را بخاك سپردند.

سپس برای دیدار **بهروزه خانم** زن شاه‌اسماعیل ، که اسیر گشته بود ، بچادر مخصوص وی رفت و بامهربانی و احترام از وی دلجوئی کرد .

روز دیگر نیز غنائمی‌را که از آن جنگ بدست آمده‌بود ، بسرداران وسربازان بخشید وجز بیرقهای ایران چیزی برای خود برنداشت .

پس از آن از دشت چالدران راه تبریز پیش گرفت و ازشهر **خوی** ، فتحنامهائی برای سلطان مصر وسلطان سلیمان پسروولیعهد خویش، وخان‌تاتار «قریم» (شبه‌جزیرهٔ کریمه) و **عبیدخان ازبك** فرستاد[1] .

درروز پنجشنبهٔ نهم رجب نیز دو تن از سرداران عثمانی بنام **پیری پاشاچلبی‌و احمد پاشا دوقه‌کین اوغلی** را باحکیم الدین ادریس بدلیسی کرد و پانصدسرباز ینی‌چری بتبریزروانه کرد ، تامقدمات ورود وی را فراهم سازندواگرازسران وسواران قزلباش کسی درآنجا مانده باشد ، بکشند واموالشان را تصرف کنند .

روز دهم رجب در راه تبریز یکی از امیران قزلباش بنام **حاج رستم** با پنجاه سوار باردوی سلطان سلیم آمد و اظهاراطاعت کرد . ولی سه روز بعد معلوم شد که او و همراهانش بدستورشاه‌اسماعیل آمده‌اندتا هنگام فرصت سلطان را بکشند . پس‌بفرمان وی همگی راگردن زدند ، وسه‌روز بعد **خالد بیگ** نام ازسران قزلباش راهم که باصد وپنجاه نفر باردو آمده بود ، کشتند .

نویسندهٔ **حقیقةالتواریخ** می‌نویسد که شاه‌اسماعیل چون در چالدران شکست یافت برآن شد که دشمن را بحیله ازمیان بردارد . پس بجمعی‌ازسران و افرادجانسپار قزلباش دستورداد که دسته‌دسته باردوی سلطان سلیم پناهنده شوند وازدراطاعت‌درآیند، و همینکه جمعشان بدو سه هزار رسید، ناگهان شبی براردوی عثمانی شبیخون‌زنند و سلطان را بکشند . ولی‌چون حاج رستم باردوی عثمانی رسید یکی از امیران ترکمان

۱ــ منشآت‌السلاطین ، جلد اول ، صفحات ۳۸٦تا۳۹۱.

سلطان را نهانی از قصد وی و همراهانش آگاه کرد . سلطان دستور داد که ایشان را شکنجه واستنطاق کردند و چون حقیقت امر آشکارشد ، جملگی‌را کشتند[1] .

روز پنجشنبهٔ شانزدهم‌رجب ، سلطان‌سلیم‌خان بمحلهٔ **سرخاب** رسید. ازین‌محل تاشهرتبریز تمام راه را باقالیهای گرانبها مفروش کرده ، و چندتن ازعلما واعیان شهر باجمعی ازمردم باستقبال‌آمده بودند .

سپاهیان عثمانی در کنار شهر فرود آمدند و سلطان سلیم امر کرد که سربازان دست از کشتاروغارت وتصرف دارائی‌مردم‌بازدارند.همچنین دستورداد **مسجدجهانشاه**[2] **ومسجدحسن‌پادشاه**[3] راکه بفرمان‌شاه‌اسماعیل ویران شده بود، تعمیر کنند[4] واوقاف این دومسجد درتصرف هرکس باشد بگیرند و تصرف کننده را بکشند .

روز بعد که جمعهٔ هفدهم ماه رجب بود ، سلطان‌سلیم بمسجد حسن پادشاه (در میدان **صاحب‌آباد**) رفت ونماز گزاردوخطیب بقاعدهٔ اهل‌سنت‌وجماعت‌خطبه‌خواند. ولی چون خطبه بنام پادشاه رسید ، بجای آنکه نام سلطان سلیم را برزبان‌آرد ، گفت : «**السلطان بن السلطان ابو المظفر اسماعیل بهادرخان ...**» سرداران ترك شمشیرها کشیدند تاخطیب را بکشند ، ولی‌سلطان سلیم نگذاشت و گفت که «زبانش‌عادت کرده است و گناهی ندارد.»

سپس‌سلطان‌سلیم دستورداد که‌تمام خزائن واموال شاه‌اسماعیل وسران قزلباش‌را ازنقد و جنس، تصرف کنند واحمدبیگ قاپوچی باشی را مأمور اینکار کرد . پس از آن

۱ــ از حقیقة‌التواریخ ، بنقل از کتاب انقلاب‌الاسلام ، صفحهٔ ۲۱۱ .

۲ــ مقصود امیرمظفرالدین‌جهانشاه‌قراقویونلوست که‌از ۸٤۱ تا ۸۷۲ هجری در آذربایجان وقسمتی‌ازایران سلطنت کرد .

۳ــ مقصوداوزون‌حسن‌ترکمان‌بایندری، امیرآق‌قویونلوست که‌ازسال۸۵۷ دردیاربکر و قسمتی از ارمنستان حکومت میکرد و از سال ۸۷۲، با برانداختن سلسلهٔ قراقویونلو، برآذربایجان وعراق عرب وقسمت بزرگی ازمغرب وجنوب ایران نیز دست‌یافت، و شهر تبریز ازسال۸۷٦ پایتخت وی بود و تاسال ۸۸۲ پادشاهی کرد .

٤ــ مورخان ترك نوشته‌اند که این دو مسجد را بفرمان شاه‌اسماعیل ویران کرده بودند، زیرابرکتیبه‌ها وکاشیهای هردواسامی عشرهٔ‌مبشره نوشته‌شده‌بود واختصاص‌بپیروان مذهب تسنن داشت .

شهرتبریز را مرکز فرماندهی سپاه خود ساخت، زیرا مصمم بود که زمستان رادرتبریز بگذراند و سراسرآذربایجان را مطیع سازد ، و درآغاز بهار بعراق و اصفهان و فارس حمله برد .

بازگشت سلطان‌سلیم بخاك عثمانی

ولی‌مدت توقف او درتبریز از هشت روز بیشترنشد . زیرا هرچه آذوقه و غلات در شهر وآبادیهای اطراف آن‌بود ، بفرمان شاه اسماعیل سوخته و نابود کرده بودند ، و سلطان عثمانی بزحمت می‌توانست خوراك‌کافی برای اردوی خویش فراهم سازد. گندم وجو و علوفهٔ لازم را از گرجستان و کردستان و ارمنستان بقیمتهای گزاف می‌خریدند و بافرارسیدن زمستان تدارك آذوقه دشوارتر میشد .

سربازان ترك و مخصوصاً ینی‌چریها نیز بانقشه‌های سیاسی ونظامی سلطان سلیم درایران موافق نبودند ومیخواستند زودتر بخانه‌های خود باز گردند . هنوز دو روز از ورود سلطان بشهرتبریز نگذشته بود که ینی‌چریهاآغازمخالفت کردند وباآنکه بفرمان سلطان مواجب سه ماهشان را یکجا پرداختند ، باز هنگام ظهر ازگرفتن « شوربا » خودداری نمودند ، و این‌کارعلی‌الرسم نشانهٔ اعتراض و ناخرسندی ایشان بود .

سلطان سلیم**آغا** یعنی‌فرمانده سپاه ینی‌چری‌وجمعی ازسران ایشان را نزد خود خواند و باغضب پرسید: « سربازان چرا شوربا نبردند؟ علت ناراضی بودنشان چیست؟ سه ماه مواجب پیش داده‌ام ، ازغنائم سهم قابلی‌برده‌اند ، انعام فتح را دوبرابر دیگران گرفته اند ، دیگرچه میخواهند؟»

آغا و سران سپاه درجواب گفتند: «استدعای ما وسربازان اینست که بهمین‌فتح بزرگ قناعت فرمایند وزودتر بمرزوبوم روم (آسیای صغیر) باز گردند.» وچون‌سلطان سبب این استدعا را سؤال کرد ، بیست وچهارساعت مهلت خواستند تا جواب خود را نوشته تقدیم کنند .

فردای‌آنروز عریضهٔ سربازان بمضمون زیر برای سلطان فرستاده شد :

«... نزدیك چهل‌وپنجهزار نفس در مملکت ما و نزدیك بیست هزار نفر در خاك ایران بتهمت رفض والحاد طعمهٔ شمشیر غدر وبیداد شد . علمای با

تعصب ما مارا ازمعنی رفض والحاد بخوبی آگاه نساختندواعلیحضرت سلطان را نیز اغفال کردند وموجب ریخته شدن خون اینهمه نفوس بیگناه شدند ومارا بکشتن مسلمین برانگیختند. آیا درمملکتی که مانند اهل سنت دراوقات پنجگانه اذان محمدی گویند، ووضو گرفته نماز را بجماعت ادا کنند، وروزه گیرند، وقرآن خوانند، وکلمهٔ طیبهٔ **«لااله‌الاالله، محمدرسول‌الله»** همیشه برزبان جاری سازند، مردم را بچه‌حجت شرعی‌میتوان کشت؟ اگردست بازنمازگزاردن ودر اذان‌واقامت **«اشهدان‌علیاًاولی‌الله»** و **«حی‌علی‌خیرالعمل»** گفتن خلاف شرعست، چرا شافعیان گاه دست‌بازو گاه دست بسته نمازمیگزارند، و **«اشهد ان علیاًولی‌الله»** اگرچه بدعت است اما مانند مناره بمسجد ساختن، بدعت حسنه است وهمه‌مقرومعترفیم که‌علی‌ولی‌خداست، ومؤذنان ماهم دراذانهای‌صبح **«حی‌علی‌خیرالعمل»** می گویند.

«راستی اینست که ما باایرانیان جنگ‌نخواهیم کرد،وهرگاه فرمایند که‌جنگ‌مابرسرملك است، این‌مملکت‌ویران بااین‌همه خونریزی نمی‌ارزد[1]...»

سلطان ازین عریضه سخت متأثرشد. فرمان داد تاعلما و قضات را گردآوردند و دربارهٔ این مسئله ازیشان استفتاء کرد که:

«آیامذهبی که بااقدامات صوفی‌اوغلی (شاه‌اسماعیل) درایران شیوع یافته حق است یا باطل؟»

علما جوابی بدین‌مضمون نوشتند:

«چون درپیشگاه علمای‌مذهب حقهٔ اهل سنت وجماعت بثبوت رسیده است که این مذهب مخالف قرآن وسنت وجماعت است، لذا باطل و عدول از اسلامست. هرکس ازمسلمانان این طریقه را بپذیرد و پیروی کند مرتد است، وبرپادشاه اسلام واجب است که مرتدان را بسزا رساند ونگذاردکه در ممالك اسلام این مذهب‌ناحق شیوع ورواج یابد. زیرا قرآن را که کلام خداست‌و کلام قائم بمتکلم است، اینان‌حادث ومخلوق میدانند ومعانی‌شریفهٔ آنرا تأویل‌میکنند. ودرهرنوع مسئلهٔ شرعیه که درحقش محکم نباشد، قیاس راقبول نکرده عمل‌را درضدآرای اهل سنت بجا می‌آورند، واین ضدیت را واجب میدانند، واجماع امت را مشروع ندانسته شیخین ذوی‌النورین را غاصب خلافت ومرتد قرار داده ناسزا می گویند، و در حق ام‌المؤمنین **عایشه** انواع افترا و بهتان روا داشته متهم بتهمتهای بسیار شنیع نموده لعنت میکنند، و غالب اصحاب کبار، منجمله غالب‌عشرهٔ مبشره واصحاب صفه وبدروتحت‌الشجره را تکفیر کرده سب‌میکنند، واهل‌سنت‌رابدتر ازکافرحربی معرفی‌نموده‌مال‌وجان‌وعرض‌مسلمانان پاك‌رابرای خودشان حلال میدانند. غالب چیزهای‌حرام راحلال وحلال را حرام کرده‌احکام

۱ـ انقلاب‌الاسلام، صفحات‌۲۱۶و۲۱۷.

قرآن را تغییر می‌دهند ...[۱]»

سلطان‌سلیم‌خان همین‌فتوی‌را باردوفرستادتا برای سربازان خواندند. ینی‌چریان گرچه بظاهر آرام شدند ، ولی‌باز نهانی می‌گفتند که ما این سخنان را تازه میشنویم و نمی‌توانیم بی‌سبب باایرانیان بجنگیم .

درهمان شب نیزسه‌تیر بسراپردهٔ سلطان زدند و تیرها چادر را سوراخ کرد، ولی هرچه جستجو کردند مرتکبان را نیافتند .

سلطان ناچار تن‌برضا داد وآمادهٔ بازگشت شد . نخست گروهی ازهنرمندان و صنعتگران ایرانی تبریزرا ، ازشاعر و نقاش و نویسنده و زرگر و قالی‌باف و صحاف و امثال ایشان[۲] برگزیدو با جمعی ازتجاروتوانگران‌شهر، که بیش‌ازهزارخانوار بودند ، همراه دسته‌ای ازسربازان ترك، معروف به**عزب** ، در روز بیست ودوم ماه رجب‌باستانبول روانه کرد[۳] . خزائن شاه‌اسماعیل وذخائر ونفائس و اشیاء گرانبهائی را هم که درتبریز بچنگ‌آورده بود، باچند زنجیرفیل‌ازاصطبل شاهی، باایندسته‌بپایتخت عثمانی‌فرستاد . سه روزبعد نیز خود با بقیهٔ لشکر از شهر بیرون‌آمد و از راه ارمنستان متوجه‌آسیای صغیر شد . **بهروزه خانم** زن شاه‌اسماعیل نیز با اردوی اوهمراه بود .

از تبریز تا اماسیه

سلطان سلیم‌خان درباز گشت ، بجای راه خوی ، طریق مرند و **زنوز** را اختیار کرد، زیرا که دربن راه‌آذوقه بیشتر بود.هنگام عبورازرودارس، بسبب طغیان‌آب، نزدیك دوهزارتن ازهمراهانش غرق شدند. سربازان پیاده برروی‌مشکهائی پراز بادازپوست بز، شنا کنان ازآب گذشتند . توپها وعراده‌های جنگی‌را نیزروی چوبهائی که بهم بسته و بآب افکنده بودند ، ازرودخانه گذراندند و بسیاری از آنها بآب افتاد .

۱ــ انقلاب‌الاسلام ، صفحات ۲۱۸و۲۱۹

۲ــ عدهٔ هنرمندان وصنعتگرانی راکه سلطان سلیم باستانبول فرستاد باختلاف از چهل‌تاهزارتن نوشته‌اند .

٤ــ بدیع‌الزمان‌میرزا پسر سلطان‌حسین میرزا بایقرا ، نوادهٔ تیمور، حکمران‌بلخ هم ، که ازسال ۹۱٤ هجری بسبب حملهٔ شیبك‌خان ازبك بخراسان، بدربارشاه اسماعیل پناه‌آورده بود ، باایندسته باستانبول رفت .

روزدوم ماه شعبان شهر **نخجوان** بتصرف سپاهیان ترك درآمد و روز هفتم آنماه **قلعهٔ ایروان** کشوده‌شد . ازآنجا سلطان به **قارص و ارزروم** رفت و در روز بیست و هشتم همان‌ماه خبررسید که **قلعهٔ بایبورد** نیزبدست سپاهیان ترك افتاده است .

سلطان سلیم از ارزروم راه **اماسیه** پیش گرفت ودرروز ششم شوال سال ۹۲۰ وارد آن شهر شد . پنجروز بعد چهار تن از رجال بزرگ دربار ایران بنام **میرنورالدین عبدالوهاب ، قاضی‌اسحق ، ملاشکرالله مغانی و حمزه خلیفه** با نامه و هدایائی از طرف شاه‌اسماعیل به اماسیه رسیدند . ریاست این هیئت بامیرنورالدین عبدالوهاب بود واومأموریت داشت که پس ازتقدیم نامه وهدایای شاه ، از سلطان خواهش کند که **بهروزه خانم** زن او را بایران باز فرستد . سلطان سلیم خان در جواب بسفیران شاه اسماعیل گفت :

« بصوفی اوغلی بنویسید که حضرت خداوندگار (یعنی سلطان‌سلیم) میگوید زنش رابفتوای علمای اهل سنت بشوهر دادم[1] تا بدانند که زنان مسلمین را در حضور شوهرشان بکام قزلباشان دادن چه تأثیری دارد . . . آنروزها که باغوای ملاهای بیدین ودنیاپرست علما واعیان سنیان ایرانرا زنده زنده بآتش می‌انداخت، ودختران مسلمین را مثل اسرای کفارحربی محل اطفای آتش شهوت قرارمیداد ... آیا نمیدانست که منتقم حقیقی انتقام خواهد کشید ؟ تاازآن مذهب ناحق عدول نکند وآن آخوندهای بیدین راکه فتوی بجوازوحلیت ضبط املاك واموال واولادوعیال وریختن خون‌ناحق مسلمین وسب‌خلفای ثلاث وام‌المؤمنین وسایراصحاب کرام وتابعین داده اند ، باین درگاه نفرستد وبدعتهائی که‌خلاف شرع انوراست وشایع ساخته ممنوع ومرفوع نسازد ، او را وتابعانش را بدتر وکمتراز کافرحربی میشناسم . در شریعت غراهم بدون ضرورت مصالحه باکافر حربی حرامست . انشاءالله رحمن باز دراول بهار درقلب مملکتش با او روبرو خواهم شد وباردوم بازبخت یکدیگر راآزمایش خواهیم کرد ...»

چند روز بعد نیزفرمان داد که سفیران شاه را بزندان افکندند. میرعبدالوهاب وقاضی اسحق را بقسطنطنیه فرستادند وملاشکرالله مغانی و حمزه خلیفه را در قلعه‌ای نزدیك«ادرنه» محبوس کردند .

۱ــ سلیم درین‌تاریخ هنوز بهروزه‌خانم را بشوهر نداده بود .

امتناع سلطان سلیم خان از بازفرستادن «بهروزه خانم» بایران تمام سلاطین وعلمای ممالك اسلامی را خشمگین و متأثر کرد. حتی بسیاری ازعلمای عثمانی هم اورا بدینکار ملامت کردند و گفتند که هیچ فاتح مسلمانی حق ندارد زن دشمن خود را که مسلمانست تصاحب کند.

سرنوشت بهروزه خانم چنانکه پیش ازین گفته شد، برخی ازمورخان دورهٔ صفوی بشرکت زنان ایرانی درجنگ چالدران اشاره کرده‌اند[1]، ولی درهیچیك از آثار نویسندگان ایرانی اینزمان، که در دسترس نگارنده قرار گرفته است، دربارهٔ اسیر شدن زنان شاه‌اسماعیل چیزی دیده نمیشود. بنابراین آنچه درین باب نوشته‌ایم، منحصراً ازتواریخ عثمانی، که‌نویسندگان بعضی از آنها نیز باسلطان سلیم خان اول معاصر بوده‌اند، گرفته شده است.

بگفتهٔ نویسندگان ترك سلطان سلیم خان بقصد آزردن وتحقیر کردن شاه‌اسماعیل مصمم بود که زن او **بهروزه خانم** را بایران باز نفرستند و باوی مانند اسیری که از کفار حربی گرفته باشند، رفتار کند. ولی چون مشاهده کرد که بـاز نفرستادن اینزن بایران ونگهداشتن اودراردوی عثمانی، موجب بدگمانی سرداران و سربازان ینی‌چری و ناخرسندی علما گردیده است، درصدد برآمد که از طریق دینی این مشکل را حل کند ومقصود ناپسند خویش را بانجام رساند.

پس روزی **جعفرچلبی تاج‌زاده** از علمای بزرگ عثمانی را، که نخست شغل **نشانجی** یا منشی حضور داشت، و ازماه شعبان آنسال بمقام **قاضی‌عسکر** آناطولی، که ازمقامات بزرگ دینی عثمانی بود، منصوب شده بود، احضار کرد و از وی دربارهٔ شوهر دادن «بهروزه خانم» فتوی خواست، و همینکه قاضی باین امر فتوی داد، امر کرد که او خود باآن‌زن ازدواج کند.

۱ــ مثل تاریخ جهان آرا، منسوب به ملاابوبکرطهرانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی، وتاریخ عالم آرای شاه‌اسماعیل، نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ آقای وحیدالملك شیبانی.

بعقیدهٔ مورخان ترك سلیم با انتخاب قاضی عسکر بهمسری بهروزه خانم نیز میخواست پردیگری برقلب حریف زند، و با این کار ناشایسته نشان دهد که زن «شیخزاده» شایستهٔ همسری باسرداران وجنگاوران نیست واورا جز باهل سبحه ودستار نمیتوان داد.

جعفرچلبی بخاطر سلطان ناگزیر بچنان ازدواج نامطلوبی رضا داد و سرانجام جان برسر این کار گذاشت.

هنوز دو ماه ازین ازدواج شوم نگذشته بود که بار دیگر سربازان ینی‌چری در اماسیه بشورش برخاستند وخانهٔ **پیری پاشا** وزیرمشاورسلطان، ویکی از علمای عثمانی بنام **حلیمی** را، که معلم ومورد کمال احترام وی بود، غارت کردند. این شورش و نافرمانی ده روز دوام یافت. سرانجام سلطان سلیم چون «احمدپاشاهرسکلی اوغلی» صدراعظم سابق و «احمدپاشا دوقه کین اوغلی» صدراعظم تازه را محرك و مسبب شورش میدانست، اولی را ازتمام مناصبی که داشت معزول کرد و دیگری را بدست خود کشت. (١٨ محرم سال ٩٢١ هجری).

ششماه بعد نیزچون باستانبول باز گشت، درصدد برآمد که علل اساسی شورش ینی‌چریها را درتبریز واماسیه پیدا کند و محرکان و مقصران اصلی را بسزا رساند. پس جمعی از سران و ریش سفیدان ینی‌چری را احضار کرد و سخن از شورشهای مذکور بمیان آورد وخودرا غضبناك ساخت وتهدید کرد که اگر نام مقصران ومفسدان را نگویند ازسلطنت کناره خواهد گرفت. پس ازچندروز گفت‌وشنید معلوم شد که محرکان شورش **اسکندرپاشا** آغایافرمانده سپاه ینی‌چری ونایب او **بال یمیز اوغلی عثمان** سکبانباشی بوده‌اند، ودرشورش اماسیه **تاج‌زاده جعفرچلبی** قاضی عسکر نیز دست داشته‌است.

سلطان‌سلیم ازینکه جعفرچلبی در اماسیه با شورش‌طلبان همدست گشته بود، دراندیشه شد. زیرا قاضی عسکر تازمانی که اردو به چالدران میرفت وسرنوشت جنگ معلوم نبود، همواره افراد سپاه را برعایت نظم وآرامش و اطاعت دعوت میکرد. پس بچه علت بعد ازشکست دشمن وباز گشت سپاه تغییر روش داده و دراماسیه باتحریك‌کنندگان همدست شده بود؟

نافرمانی وشورش ینی‌چریها وپراکندگی سپاه برای قاضی‌عسکر چه‌سودی‌داشته است ؟

سلطان پس از اندیشهٔ بسیار ناگهان متوجه شد که خیانت تاج‌زاده جعفرچلبی پس ازازدواج اوبا **بهروزه خانم** صورت گرفته است،وبدین‌نکته پی‌برد که شایدقاضی‌عسکررا آن‌زن ایرانی بچنین‌کاری برانگیخته‌باشد، تا بدینوسیله اردوی عثمانی‌پراکنده شود وسلطان ناگزیرازحملهٔ دیگری بخاك ایران منصرف گردد .

اعدام «اسکندرپاشا» ونایب اوآسان بود. ولی کشتن قاضی‌عسکردشوار می‌نمود. زیرا از آغاز دولت عثمانی تازمان او هیچ سلطانی بکشتن یکی از علمای دین فرمان نداده بود .

سلیم‌بعد ازاندیشهٔ بسیارمصمم شد که فرمان قتل‌جعفرچلبی‌را ازخود او بگیرد. پس اورا بحضور طلبید و ناگهان پرسید : ـ جعفرچلبی ، بموجب قوانین شریعت کسی که سربازان اسلام را بشورش ونافرمانی برانگیزد و برای باطل کردن نقشه‌های دولت توطئه کند ، مجازاتش چیست ؟

قاضی عسکردر جواب گفت : ـ اعلیحضرتا ، اگر گناهش ثابت شود مجازاتش مرگست .

سلطان خیره در چشمان او نگریست و گفت : ـ جعفر ، تو خود حکم باعدام خویشتن دادی .

جعفر باقیافه‌ای که بظاهر آرام می‌نمود پرسید :ـ دلیل مقصر بودن من چیست؟

سلطان جواب داد : ـ تمام سران ینی‌چری‌خیانت ترا فاش کرده و بدرستی آن سوگند خورده‌اند .

قاضی‌عسکر گفت:ـاستدعای عاجزانهٔ چاکرازپیشگاه خواندگارآنست که‌عدل وانصاف را رعایت‌فرمایدوکاری‌نکند که خدای ناکرده خون بیگناهی‌بر گردنش‌بماند .

جعفرمیدانست که سلیم‌سنگدل را برسررحم‌آوردن امریست محال . ولی از بیم مرگ‌جسارت‌یافت‌و گستاخانه گفت : ـ اعلیحضرتا ، هارون‌الرشیدچون **جعفر برمکی** را بیگناه کشته‌بودبایکدنیاندامت ازجهان‌رفت.کاری‌نکنید که‌بسرنوشت‌او گرفتارشوید .

سلیم با کمال‌خونسردی جواب داد : ــ صدای خائنین باید الی‌الابد خاموش‌شود. حکمی که من با سمت فرماندهی عالی لشکر دربارهٔ سرداران خیانتکار سپاه داده‌ام ، و حکمی که تو باعنوان قاضی عسکر دربارهٔ خویشتن داده‌ای ، هر دو اجرا خواهد شد . برو زودتر خود را برای مردن‌آماده کن !

«اسکندرپاشا» و « بال‌یمیزاوغلی عثمان» را بفرمان سلطان پیش چشم او گردن زدند و اجسادشان را جلوسگان انداختند . ولی بقاضی عسکر اجازه داد که پیش از مرگ نماز گزارد ، و اورا دور ازانظار باریسمانی ابریشمین خفه کردند .

برخی از مورخان ترك نوشته‌اند علت قتل جعفرچلبی آن بود که برخلاف امر سلطان با «بهروزه خانم» هم بسترشد . می‌نویسند سلطان سلیم روزی که اینزن را بوی میسپرد گفت : ــ«جعفر، من ترا مرد درستکاری‌میدانم . این زن متعه نیست ، منکوحه است . اورا بتو امانةً میسپارم . مبادا باو دست درازی کنی ... من فقط برای اینکه دل «اردبیل اوغلی» را بسوزانم باوی مانند اسیران رفتار میکنم ، و گرنه زن گویندهٔ لااله الی‌الله ازین گونه تعرضات مصونست . .» وچون بعد ازآن شنید که بهروزه خانم‌آبستن است ، بظاهر چیزی نگفت ، ولی شورش سربازان را بهانه ساخت و جعفر چلبی را مجازات کرد[۱] .

سرنوشت بهروزه خانم پس ازمرگ جعفرچلبی روشن نیست . همینقدر میدانیم که در استانبول محترم زندگی میکرد و سلطان سلیم شخصاً مراقب احوال وی بود . چنانکه در روز پانزدهم ماه رمضان ۹۲۱ یك دستگاه کالسکهٔ اسبی بانه خواجه سرا و یکدسته غلام و پنجهزار **آقچه** پول عثمانی (در حدود هشتاد و سه تومان پول ایران در دورهٔ صفوی) برای اوفرستاد تا از استانبول بشهر «ادرنه» رود .

۱ــ نقل ازانقلاب‌الاسلام، صفحات۲٦۳و۲٦٤.ــ اشارهٔ جعفرچلبی بداستان‌هارون‌الرشید و قتل جعفر برمکی هم این روایت را تأیید میکند . زیرا که هارون‌الرشید نیز جعفر را بچنین گناهی هلاك کرده بود .

۱۲- روابط ایران وعثمانی پس ازجنگ چالدران

سیاست شاه اسماعیل پس ازجنگ چالدران

شاه اسمعیل وقتی که درجنگ چالدران ازسلطان سلیم خان اول شکست خورد ومجروح شد، بیست وهشت سال داشت. تااینزمان درهیچ جنگی شکست نخورده وزخم برنداشته بود وچون پیوسته خود را پیروزودشمنان را مغلوب ومقهور دیده بود، هیچکس را هماورد خودنمیدانست و خویشتن را شکست ناپذیر می پنداشت .

شکست چالدران دراخلاق و رفتار او تأثیر فراوان کرد . خودخواهی و غرورش بنومیدی وملال مبدل شد . پس ازآنکه ازدشت چالدران بتبریز و ازآنجا بد**درجزین** رفت ، آن شکست را ماتم گرفت . لباس سیاه پوشید وعمامهٔ سیاه برسر نهاد ودستور داد که عموم سادات نیزسیاه پوشیدند ومانند وی دستارسیاه بسر بستند . پردهٔ بیرقهای سپاه را هم بفرمان وی سیاه کردند و برآنها باخطی سپید کلمهٔ « القصاص » نوشتند . حتی نوشته‌اند که چون یکی از زنانش در همانسال پسری آورد ، نام او را **القاص** نهاد . از همانسال نیزدرشرابخوری براه افراط رفت ، وکاسهٔ سرشیبك خان را که جام شرابش بود، کمتر از دست میگذاشت .

درترویج مذهب شیعه نیزازسختگیری وخشونت و کشتار خودداری کرد وبحکام ولایات دستور داد که خلق خدا را برای ترك وتبدیل مذهب نرنجانند .

پس ازآن درصدد برآمد که بادشمن ازدرصلح درآید ، وچنانکه پیش ازین اشاره کردیم ، هیئتی را بریاست **میر نورالدین عبدالوهاب** با نامه‌ای دوستانه و هدایای گرانبها نزد سلطان سلیم خان فرستاد تا قرارداد صلح منعقد کنند و زنش بهروزه خانم را بازستانند . ولی سلطان سلیم چون مصمم بود که سال دیگر باز بخاك ایران حمله آورد ، بدرخواستهای او اعتنائی نکرد و سفیرانش را بزندان افکند .

شاه اسماعیل چون حریف را دردشمنی پایدار دید ، تا گزیر بچاره جوئی برخاست . نخست **نورعلی خلیفهٔ روملو** و **محمدبیگ ایغوت اوغلی** از سرداران نامی قزلباش

را مأمور کرد که درنواحی ارزنجان و«سیواس» بقتل وغارت پردازند. ولی این‌دوسردار کاری از پیش نبردند و در نزدیکی ارزنجان از سپاهیان ترك شکست یافتند و نورعلی خلیفه بهلاکت رسید (جمادی‌الاخر سال ۹۲۱ هجری).

پس از آن‌شاه اسماعیل **قراخان استاجلو** برادر **خان‌محمد** ، حکمران قدیم دیاربکر ، را بآنولایت روانه کرد تا درراه اردوی عثمانی آبادیها را بسوزاند وآذوقه را نابود کند و کاه وبیگاه براردوی دشمن بتازد . این سردارهم با آنکه قلعهٔ دیاربکر را محاصره کردو جمعی از سربازان ترك را بخاك انداخت ، از عهدهٔ گشودن آن قلعه برنیامد و سرانجام بتیرتفنگی کشته شد .

شاه‌اسماعیل با « علاءالدولهٔ ذوالقدر » هم از دراتحاد درآمد و هدایائی نزد وی فرستاد وتحریکش کرد که درسرحدات قلمروخویش برقلاع عثمانی حمله برد وآذوقه وذخیره‌ای را که سلطان سلیم‌درآن قلعه‌ها برای‌حملهٔ دیگری بایران فراهم‌آورده‌بود، غارت کنند . علاءالدوله نیز بتحریك وی چنین کرد ، ولی اینکار سبب شد که سلطان سلیم‌خان با سپاه بسیار بدفع وی همت گماشت و در ماه ربیع الثانی سال ۹۲۱ هجری قوای ذوالقدر را در محل **گوولئسو** درهم شکست . علاءالدوله درین جنگ کشته شد وسراسرمتصرفاتس بدست سلطان‌سلیم‌خان افتاد .

در اواخر سال ۹۲۱ هجری بار دیگر شاه اسماعیل سفیرانی بنام **کمال الدین حسین‌بیگ** و **بهرام‌آقا** باهدایای گرانبها و نامه‌ای دوستانه بدربار استانبول فرستاد و از سلطان‌سلیم‌خان درخواست صلح کرد . سلطان سفرای ایران را در روز سوم شوال آنسال بحضورپذیرفت، ولی‌آئین دست‌بوسی که نشان دوستی‌ومحبت بود انجام نگرفت . روزدیگرنامهٔ شاه اسماعیل را بشرح زیردرحضورسلطان خواندند :

آخرین نامهٔ شاه‌اسماعیل به‌سلطان‌سلیم‌خان :

«حضرت سامی‌مرتبت‌عالی‌منقبت سلطنت‌پناه عدالت‌دستگاه، خورشید رفعت ، جمشید رتبت، فریدون فراسکندر در، دارای ممالك آرای ، ناهیدا تفاع برجیس ارتفاع ، افتخار اعاظم‌السلاطین ، اعتضاد افاخم الخواقین ، رافع اعلام الملك‌والدین،حامی‌الاسلام والمسلمین ، المنتشرمناشیرمعدلته فی‌الآفاق ،الظاهر تباشیر نصفته من‌افق الاستحقاق ، المؤیدمن عندالملك الاله ، غیاث‌السلطنة و

المعدلة والحشمة والشوكة والاقبال ، **سلطان سليم شاه** ، ايداالله ميامن ملكه وسلطانه‌وايده بکمال‌لطفه‌واحسانه. شرایف‌دعوات طیبات محبت‌آیات ولطایف تحیات زاکیات‌مودت سمات مقتبس ازانوار « ان‌لربکم فی‌ایام دهرکم نفحات» که طراوت ازهارونضارت گلزارش صفابخش‌خاطرارباب صدق و صفا و روح افزای ضمایراصحاب صداقت وولابود و نسیم دلگشای‌آن مروح ارواح و مفتح ابواب فتوح باشد، متحف ومهدی ومبلغ‌ومؤدی داشته منهای ضمیرمنیرمهرتنویر آنکه بنابراستحکام قواعد محبت وولاو انتظام مودت وصفا که ازمقتضیات‌آثار علاقهٔ ابوت وبنوت ومتممات اطوار رابطهٔ فتوت ومروت است ودر سوابق ایام باتم واحق تحقق‌آن از جانب حضرت ابوت مکان فردوس‌آشیان انارالله برهانه بنوعی منظور و مشهود بود که محسود سلاطین اقطار و مغبوط خواقین امصار گشته علی‌الدوام چنانچه مستدعای شیمهٔ جبلیه ومقتضای فطرت اصلیهٔ این محب است بدفع ورفع‌ارباب زیغ وعدوان وقلع وقمع اصحاب عصیان وطغیان اشتغال نمود ، وبهیچوجه ازآنجانب امکان مخالفت واحتمال منازعت ملحوظ و متصور نبود . بلکه همیشه احیاء مراسم محبت موروثی صمیمی و اعلاء معالـم صداقت یقینی‌قدیمی فیما‌بین اولادامجاد سلطنت نژاد حضرت فردوس مکان نسبت این محب را از حضرت خلافت مرتبت ظهور می‌یافت ، واشعهٔ لمعات نیر اختصاص و اتحاد درمجابی‌خواطرومرایای‌ضمایرازایشان می‌تافت .

« مکمون ضمیرومکنون خاطر تصویرمعانی آن بود که هرگاه‌که در امورسلطنت ومهام مملکت بمیامن‌معدلت ونصفت‌آن‌حضرت اتساق‌وانتظام یابد تسدید این‌معانی وتشییداین مبانی بموجب‌فرمودهٔ مجته‌الآباء قرابةالابناء،بنوعی ثبوت وتحقق پذیردکه‌دروقایع ملکیه‌وملیه‌وحوادث‌دینیه‌ودنیویه‌ازجانبین‌وظائف موافقت امدادولوازم موافقت اسعادبظهوررسد.فکیف که مظنهٔ تعرض ومداخلت وتصورتعصب ومجادلت . اماعجب ازاعتقادآنست‌که منشأنشأه خلاف ، غیرافساد ارباب فتنه وفساد وایقاع اغراض اصحاب اغراض وعناد نبوده ، ازاقاویل‌کاذبهٔ باطله و اباطیل‌لاطائلهٔ جمعی غرضناك بی‌باك‌آئینهٔ خاطر بی‌عیب راکه مطرح انوارغیب است ، مکدرساخته باشند ، وضمیرمنیر را ازانعکاس صورمعانی‌صفا و وفاء ارثی واتساقی پرداخته . ومع‌ذلك همچنان‌ازجبلت کریمه ومحبت قدیمه تعجب تام‌روی نمودکه باوجود تأسیس‌آن قواعد مشیدة الارکان وترصیف‌آن مقاعد مستحکمة البنیان تأثیراقوال وتغییر احوال تواند بود .

« بناءً علیه هر چند ازاکناف اخبار توجه ایشان بدین بلاد آثارخلاف مقتضیات محبت و وداد میرسید ، قطع رابطهٔ اعتماد ننموده بسمع قبول مسموع نمیشد ، و شاهد عدل این کلام صدق آنکه درآن هنگام چنانچه بمسامع علیه رسیده باشد، احضارعساکراطراف نکرده بعد ازتیقن‌آن اخبار بامخصوصی چند ازملازمان رکاب و معدودی ازمردم حدود « دیاربکر » وقت الضروره بصوب مقابله استقبال نمود،وحسب‌المقدورآنچه‌مرقوم‌صفایح صحایف‌غیب بود برلوایح‌عالم

شهادت پرتو انداخت . و چون استنشاق نسایم صلاح و استرواح روایح اصلاح حین معاودت ازریاض احوال ایشان نموده ، همگی همت وجملگی نهمت بامنیت بلاد وفراغ عباد مصروف ومنعطف بود. حمایت حدوداسلام مخزون خزینهٔ نیت ومکنون گنجینهٔ طویت بود . مخالفت سلاطین دیندار موجب اختلال مبانی دین و ایمان وسبب جرأت وجسارت اهل کفر وعصیان میشود . هر آینه بمقتضای حقیقت مؤدای «من سبق بین الاخوین بالصلح فهواسبق بدخول الجنه» رعایةً لحقوق الاخوة ووثوق المحبة باهداء آثار موافقت واشعار شعار مصادقت مسابقت نموده ومضمون سعادت رهنمون آیهٔ کریمهٔ «الصلح خیر، وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما ولاتتبع سبیل المفسدین » وجههٔ توجه وقدوهٔ تنبه ساخته سیادت و نقابت پناهی ، افادت وافاضت دستگاهی ، امیر نورالسیادة و **نورالدین عبدالوهاب** را جهت تأسیس اساس یگانگی وتغییر مخالفت و بیگانگی بدانصوب صواب مآب روانه گردانیده است ، وترصدآن بود که چون اصلاح کافهٔ انام ومصالح اهل اسلام را متضمن است ، سیادتمآب مشارالیه‌را بزودی روانه ساخته اظهار خصایص اتحاد ذاتی علی الرسم السابق والوجه اللایق فرمایند ، واکنون مدتی از آن گذشته و اثری برآن مترتب نگشته ، بخاطرخطور نمود که چون درین اثنا بی وقوف و شعور جانبین بعضی امراء حدود طرفین تجاوز نموده صورتی چند بفعل آورده که موهم تبلیغات محولهٔ سیادت پناهی مرضی الصفاتست ، همان که سبب تسویف و تعویق آن باشد . لهذا امارتمآبی رفعت نصابی کمال الدین **حسین بیگ** وعمدة الاعاظم **بهرام آغا** راکه اززمرهٔ خواص ارباب اخلاص این خاندانند ، فرستاد وتفاصیل حالات بتقریر وافی مشارالیهما که ازحقایق آن کماهی آگاهی دارند و معتمدعلیه‌اند محول شد که هنگام مجال مرفوع گردانند . یقین که مصالح عموم انام وانتظام مناظم امور جمهور اهل اسلام را نصب العین ساخته فتح ابواب رخا ونشراسباب ولا بانبعاث وسایط ورسایل وتجویز آمد شد قوافل ورواحل خواهند فرمود، والحق ازارسال رسل وابلاغ مراسلات وبسط بساط مفاوضات ومکاتبات غیر ملاحظهٔ فراغ حال عموم برایا وجمعیت بال قاطبهٔ رعایا نبوده و نیست . چه وثوق بعنایت نامتناهی و اعتماد بکرم بیدریغ آلهی زیاده از آنست که صورت دیگر متصور خاطر تواند شد . والدعا مخلد ومؤید وختم بالصلوة علی محمد و آل محمد، بمقام تبریز[۱] .»

❁ ✡ ❁

سلطان سلیم‌خان باین نامه نیزجوابی نداد وبازسفیران شاه را بزندان انداخت. پس ازآن شاه اسماعیل نامه‌ای با دویست غلام و کنیز گرجی و ترکمان برای سلطان مصر **الملك الاشرف قانصوغوری** فرستاد ، و برضد سلطان عثمانی با او متحد

۱ـ منشآت السلاطین ، جلداول ، صفحات ۴۱۳ و ۴۱۴ .

شد . درهمانحال نیز سفیرانی بمجارستان ولهستان و صربستان روانه کرد و سلاطین این ممالك را بجنگ باسلطان عثمانی تشویق نمود [1]. ازطرفی نیز باقی‌ماندهٔ صوفیان آناطولی را ، که درقلعهٔ **تورخال** از توابع **اماسیه** گردآمده بودند ، تقویت کرد وایشان در سال ۹۲۵ هجری بتحریك و دستیاری وی خروج کردند و درآناطولی بتاخت و تاز و غارت پرداختند و امیرالامرای « قرامان » راکه بدفع آنان رفت ، کشتند . ولی سرانجام از **علی بیگ شهسوار اوغلی** وزیرعثمانی شکست خوردند و پراکنده شدند .

سلطان سلیم‌خان تا سال ۹۲۳ قسمتی از کردستان و گرجستان را هم با سراسر شام ومصر تسخیر کرد وآخرین خلیفهٔ عباسی مصر **المتوکل‌علی‌الله‌محمد** هم ، که در آنکشور بعنوان خلافت دلخوش بود ، مقام خلافت را بدو سپرد . و چنانکه برخی از مورخان نوشته‌اند ، سلیم ازین تاریخ عنوان خلافت راهم برعنوان سلطنت اضافه کرد .

سلطان سلیم‌خان درسال ۹۲۶، باآنکه بیماربود ، از قسطنطنیه بیرون آمد تا به «ادرنه» رود ومقدمات حملهٔ دیگری را بخاك ایران فراهم سازد . ولی درراه درگذشت (هشم شوال ۹۲۶)وبآرزوی شوم خود، که‌تسخیرسراسرایران بود ، نرسید.

شاه اسماعیل نیز در شب دوشنبهٔ نوزدهم رجب سال ۹۳۰ هجری بمرض سل در محل **صائن کدوکی** ،نزدیك شهر «سراب»آذربایجان،درسی‌وهشت‌سالگی وفات‌یافت.

۱ــ رجوع کنید بکتاب روابطایران و اروپا دردورهٔ صفویه، تألیف نویسندهٔ این‌مقاله چاپ تهران ، سال ۱۳۱۶.

۱۳- مآخذ مهم مقالهٔ جنگ چالدران :

۱- **احسن التواریخ** ، تألیف **حسن روملو**، چاپ کلکته درسال ۱۹۳۱ میلادی .
۲- **احسن التواریخ** ، تألیف **محمدفریدبیگ** ، ترجمهٔ فارسی میرزا عبدالباقی مستوفی اصفهانی، درسالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰ هجری ، چاپ تهران .
۳ - **تاریخ الفی** ، از **ملا احمد تتوی** ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس ، (Supp. 1326) ازفهرست بلوشه .
٤- **تاریخ جهان آراء** ، منسوب به **ملا ابوبکر تهرانی** ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی تهران .
۵- **تاریخ هشت بهشت**، ازحکیم الدین ادریس بدلیسی، نسخهٔ خطی متعلق به آقای سعید نفیسی.
٦- **حبیب السیر**، تألیف **غیاث الدین خواندمیر**، چاپ تهران .
۷- **خلاصة التواریخ** ، از **قاضی احمد حسینی** ، معروف بمیر منشی قمی ، نسخهٔ خطی .
۸- **دائرة المعارف اسلامی**، چاپ «لیدن».
۹- **روضة الصفا** ، تألیف **محمدبن خاوندشاه** ، معروف به **میرخواند** ، چاپ تهران درسال ۱۲۷٤ هجری .
۱۰- **روضة الصفویه** ، تألیف میرزابیگ جنابدی ، نسخهٔ خطی .
۱۱- **زبدة التواریخ** ، تألیف **ملا کمال** پسر جلال الدین محمد منجم یزدی، نسخهٔ خطی از آقای سعید نفیسی .
۱۲- **عالم آرای شاه اسماعیل** ، نسخهٔ خطی، متعلق بآقای وحیدالملك شیبانی.
۱۳- **عالم آرای عباسی**، از **اسکندربیگ منشی ترکمان**، چاپ تهران درسال ۱۳۱٤ هجری .
۱٤- **قصص الخاقانی**، تألیف **ولی قلی شاملو**، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی تهران.
۱۵- **انقلاب الاسلام بین الخاص والعام** ، تألیف **محمدعارف ارزرومی** در سال ۱۳۰۷ هجری قمری درتهران . نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بنمرهٔ ۸-۱۳۰- منابع این کتاب نفیس که برای ناصرالدین شاه قاجار گردآمده ازینقرارست :

تاج التواریخ ، ازخواجه سعدالدین.
حقیقة التواریخ ، ازاسماعیل بیگ توفیعی.
مشاهیرالنساء ، از ذهبی افندی .
تاریخ جهان نما ، ازمصطفی افندی معروف بکاتب چلبی.
مصباح الساری ، از دکترابراهیم افندی .

۱۶ـ **منشآت‌السلاطین**، تألیف **احمدفریدون توقیعی**،معروف بفریدون بیگ، چاپ استانبول ،درسال۱۲۷۴هجری .
۱۷ ـ **منشآت‌فارسی‌وترکی** ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌پاریس . بنمرهٔ (Ancien fonds 78) ازفهرست بلوشه .
۱۸ـ **تاریخ ادبیات ایران**، ازآغازعهد صفویه‌تا زمان حاضر. تألیف **پروفسور ادواردبراون** انگلیسی.
۱۹ـ **تاریخ کشیشان‌کرملیت در ایران** ، چاپ لندن ، بزبان انگلیسی ، در سال ۱۹۳۹.
۲۰ـ **تاریخ‌شاه‌اسماعیل‌اول**، بزبان انگلیسی، تألیف **غلام سرور**،چاپ‌علیگر.
۲۱ـ **تاریخ امپراطوری عثمانی**، تألیف **هامر**، ترجمهٔ فرانسه ازمسیو **دوشه** (Dochez) درسالهای۱۸۴۰/۴۲.
۲۲ـ **تاریخ ترکیه**،تألیف‌کلنل**لاموش**،چاپ پاریس درسال۱۹۳۴بزبان‌فرانسه .
۲۳ـ **تاریخ‌جنگهای‌ایران‌وعثمانی**،ازمینادوی(Minadoi) ، ترجمهٔ‌انگلیسی آن از**هارتول** ، چاپ لندن در۱۵۹۵.
۲۴ ـ **صحائف‌الاخبار** ، تألیف **منجم‌باشی** ، چاپ استامبول.
۲۵ ـ تاریخ**لاویس ورامبو** ،بزبان فرانسه ، چاپ پاریس .